



فرجام فرخنده

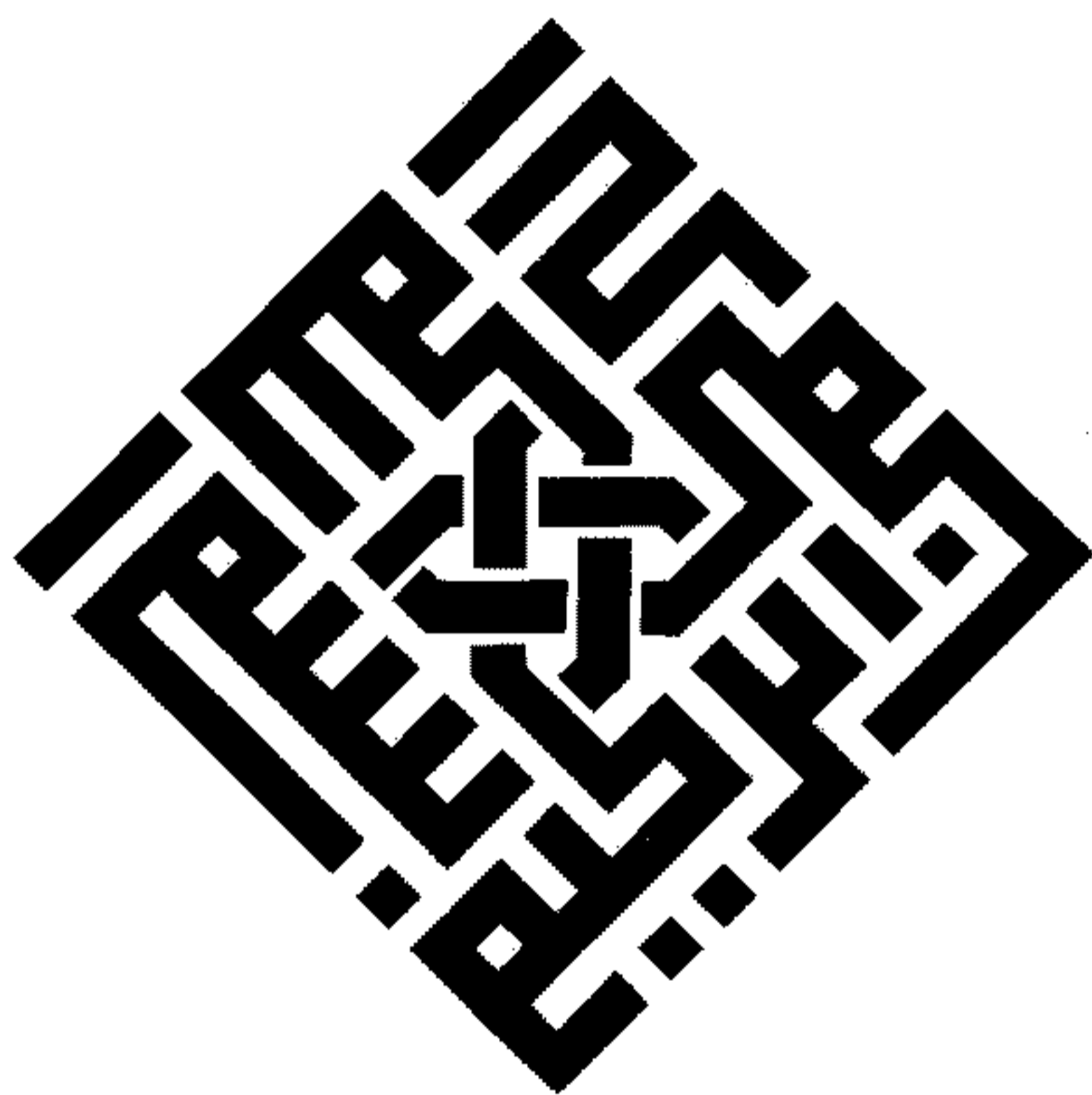
پژوهشی در اصالت خاتمیت

با مقدمه : مهدی حبیبی

فرجام فرزند

پرویشی در اصالت خائیت





عنوان و نام پدیدآور	: فرجام فرخنده : پژوهشی در اصالت خاتمیت / نویسنده گروه پژوهش و نگارش بهائی پژوهی.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات گوی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۲۴۸ص.
شابک	: ۶-۲۳-۳۷-۵۶-۶۰۰-۹۷۸:۱۰۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر بازنگری شده مجموعه کتاب بهائی است که قبلاً توسط انتشارات گوی در سال ۱۳۸۹ به صورت ۴جلدی منتشر شده است.
موضوع	: محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. - خاتمیت
موضوع	: بهائیکری - عقاید
شناسه افزوده	: سایت بهائی پژوهی. گروه پژوهشی و نگارشی
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ف۴/۲/۲۲۲۱ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۱۱۵۸۳۶

فرجام فرخنده

پژوهشی در اصالت خاتمیت

نویسنده: گروه پژوهش و نگارش

بهائی پژوهی

ناشر: انتشارات گوی

لیتوگرافی: نقش آور

نظارت چاپ: مهفام گرافیک

چاپ اول: ۱۳۹۲

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۶-۲۳-۳۷-۵۶۳۷-۶۰۰-۹۷۸

۱۱	مقدمه
	فصل ۱: محمد ﷺ، خاتم پیامبران
۲۱	پیشینه ی پیامبری
۲۳	تقدیر چشمگیر
۲۸	خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ
۲۸	«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر قرآن
۴۱	«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر پیامبر ﷺ
۵۰	«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر علی <small>رضی الله عنه</small>
۵۳	«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر امامان <small>علیهم السلام</small>
۵۷	«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر دانشمندان شیعه
۶۷	نظر شیخ احمد احسانى و سید کاظم رشتی
۷۱	«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر دانشمندان اهل سنت
۷۴	«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر منکران

فصل ۲: قرآن، کتاب جاویدان

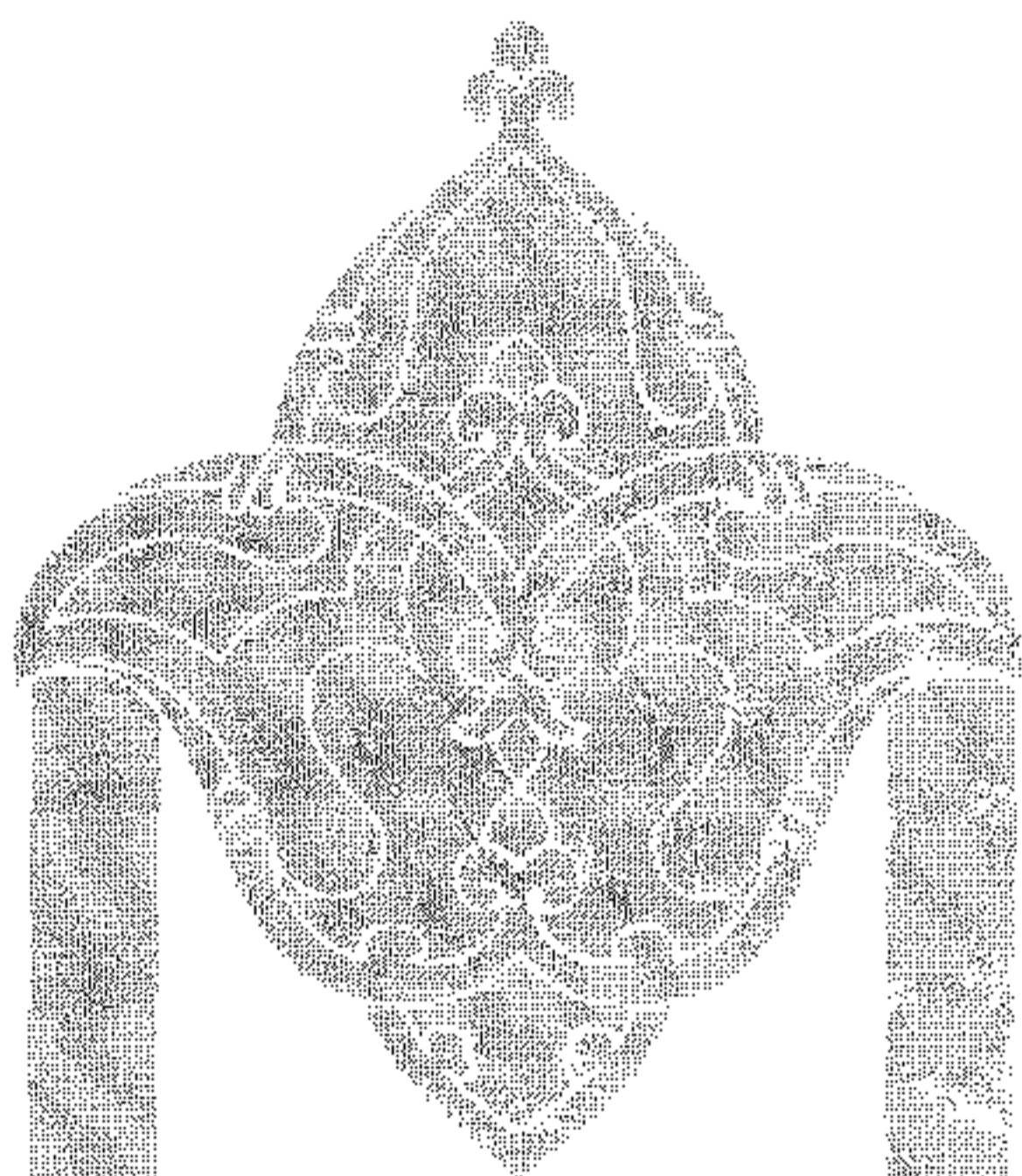
۸۳	جاودانگی و پابندگی قرآن
۸۵	«خاتمیت بر محور قرآن» از منظر قرآن
۹۷	«خاتمیت بر محور قرآن» از منظر رسول اکرم ﷺ
۱۰۲	«خاتمیت بر محور قرآن» از منظر علی <small>علیه السلام</small>
۱۰۷	«خاتمیت بر محور قرآن» به بیان امامان <small>علیهم السلام</small>
۱۰۹	«خاتمیت بر محور قرآن» به بیان دانشمندان شیعه
۱۱۲	«خاتمیت بر محور قرآن» به بیان دانشمندان سنی
۱۱۶	«خاتمیت بر محور قرآن» به بیان منکران

فصل ۳ : اسلام، آیین پایدار

- ۱۳۱ فراگیری و ماندگاری اسلام
- ۱۳۴ «خاتمیت بر محور دین اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر قرآن
- ۱۴۵ «خاتمیت بر محور دین اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر رسول اکرم ﷺ
- ۱۴۶ «خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» به بیان حضرت علی علیه السلام
- ۱۵۲ «خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» به بیان امامان علیهم السلام
- ۱۵۶ «خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر دانشمندان شیعه
- ۱۶۵ «عقیده‌ی شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی
- ۱۶۶ «خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر دانشمندان سنی
- ۱۷۰ «خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر منکران
- ۱۷۲ معنای قیامت در بهائیت
- ۱۷۹ جایگزین پیشنهادی اسلام

فصل ۴: امامت، رمز خاتمیت

- ۱۸۷ استمرار هدایت الاهی
- ۱۸۸ خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو امامت و ولایت» از منظر قرآن
- ۱۹۷ خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۰۳ خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر علی علیه السلام
- ۲۰۵ خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر امامان
- ۲۱۱ خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر دانشمندان شیعه
- ۲۱۷ نظر شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی
- ۲۱۹ خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر دانشمندان سنی
- ۲۲۴ خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر منکران
- ۲۲۹ استمرار هدایت الاهی در بهائیت
- ۲۳۷ منابع



مقدمه

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیین بابی و پس از آن آیین بهائی، کیش‌هایی اند که کم‌تر از دو قرن پیش در ایران به وجود آمدند. آورندگان این دو آیین، یعنی میرزا علی محمد شیرازی (معروف به باب) و میرزا حسین علی نوری (معروف به بهاء‌الله)، مدّعی بودند که آیین خود را از جانب همان خدایی آورده‌اند که دین اسلام را فرستاده است. آنان قرآن و عترت پیامبر را تصدیق می‌کردند؛ در بین فرقه‌های اسلامی، مذهب تشیع را حق می‌دانستند؛ اما در عین حال، خود را صاحب کیشی جدید معرفی می‌کردند.

جدا از محتوای این کیش جدید و برخوردهای گوناگونی که با آن در جامعه‌ی ایران پدید آمد، طبیعی است که برای مسلمانان و به‌ویژه شیعیانی که با مؤسسه چنین ادّعایی مواجه می‌شدند، دو پرسش اساسی به وجود می‌آمد:

نخست آن که اگر اسلام دینی حق است، طبق آموزه‌های اسلام، پس از حضرت محمد ﷺ هرگز پیامبری مبعوث نخواهد شد؟
(پرسش از خاتمیت)



دوم آن که سرانجام وعده‌ی ظهور امام دوازدهم شیعیان علیه السلام و گسترش عدالت در سراسر گیتی چه می‌شود؟ (پرسش از مهدویت)

روشن است که این دو باور (خاتمیت و مهدویت) راه را بر پذیرش هرگونه ادّعای نبوت جدید می‌بندد. از این رو بابیان و به ویژه بهائیان هر یک به نوبه‌ی خود کوشیدند تا اصالت این دو باور اسلامی را مورد تردید قرار دهند و آن را به فهم ناصحیح مسلمانان از دیانت اسلام نسبت دهند. لذا از آغاز پیدایی این دو آیین نوپدید تا کنون، گفت‌وگوهای زیادی در این موضوع میان آن‌ها و مسلمانان صورت گرفته است.

کتابی که پیش روی شما قرار دارد، نمونه‌ای از این گفتمان درباره‌ی پرسش اول است که به بررسی اصالت خاتمیت در میان باورهای اسلامی می‌پردازد. در نگاه نخست، بحث غالب در این کتاب درون‌دینی به نظر می‌رسد، با مقدمه‌ای که بیان شد، روشن است که اثبات اصالت باور به خاتمیت و مهدی‌باوری، کارکردی برون‌دینی نیز دارد.

بنابراین، هر چند مخاطبان این کتاب در وهله‌ی نخست مسلمانانی‌اند که با مطالعه‌ی آن، ریشه‌های باور به خاتمیت را در دین خود مشاهده می‌کنند؛ اما مطالعه‌ی آن برای سایر پژوهشگران بهائی و غیربهائی نیز می‌تواند مفید باشد؛ زیرا توجه به محتوای این کتاب می‌تواند درآمدی باشد به سنجش راستی ادّعای رهبران بابیت و بهائیت.

کتاب حاضر پیش از این با راهنمایی برخی اساتید اهل فضل تهیه و در قالب مجموعه ای چهارجلدی از سری کتاب های بهائی پژوهی منتشر گردید. با توجه به اهمیت بحث، آن را به کمک تعدادی از صاحب نظران این حوزه، اصلاح کرده ایم که اینک به صورت یک جا در اختیار پژوهشگران قرار می گیرد.

این کتاب در چهار محور اصلی، به آموزه ی خاتمیت می پردازد:

۱. خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: به این معنا که پس از ایشان هیچ پیامبری مبعوث نخواهد شد؛

۲. خاتمیت قرآن: به این معنا که پس از آن وحی قطع شده و هیچ کتابی از آسمان نازل نخواهد شد؛

۳. خاتمیت اسلام: به این معنا که پس از آن هیچ دین جدیدی برای بشر تشریح نخواهد شد؛

۴. تبیین خاتمیت در پرتو بحث هدایت الاهی.

هر کدام از این چهار محور اصلی - که در چهار فصل پیایی پیش روی شما قرار دارد - مستقل اما مکمل یکدیگرند و از هفت منظر مورد بررسی قرار گرفته اند:

۱. از منظر قرآن؛

۲. از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛

۳. از منظر امیر مؤمنان علیه السلام؛

۴. از منظر امامان علیهم السلام؛

۵. از منظر دانشمندان شیعه؛

۶. از منظر دانشمندان سنی؛

۷. از منظر منکران.

تذکر این نکته ضروری است که منبع اصلی اثبات اصالت خاتمیت منطقاً همان چهار بخش نخست از این هفت بخش، یعنی قرآن و فرموده‌های پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام است؛ زیرا پرسش اصلی این پژوهش است: آیا باور به خاتمیت جزء آموزه‌های اسلام است یا نه؟ بدیهی است که پاسخ به این پرسش تنها در پرتو مراجعه به متون دست اول اسلامی (قرآن و سنت) ممکن است.

لذا اضافه کردن سه بخش بعدی با اهداف دیگری صورت گرفته است: بخش‌های پنجم و ششم برای نمایاندن فراگیری و گستردگی این باور به رشته‌ی تحریر درآمده و بخش هفتم که عباراتی از پیشوایان بهائیت را نقل می‌کند، از باب «استناد به منبع مورد قبول طرف بحث» است و تنها به منظور اتمام حجت بر مخاطبان بهائی نگاشته شده است و در اثبات اصالت خاتمیت نیازی به آن نیست.

برای هر کدام از این هفت منظر مدارکی به تناسب، انتخاب و نقل شده است. طبعاً مدارک دیگری نیز وجود دارند که به دلیل دسترسی نداشتن نویسندگان به آن‌ها یا رعایت اختصار نقل نشده‌اند.

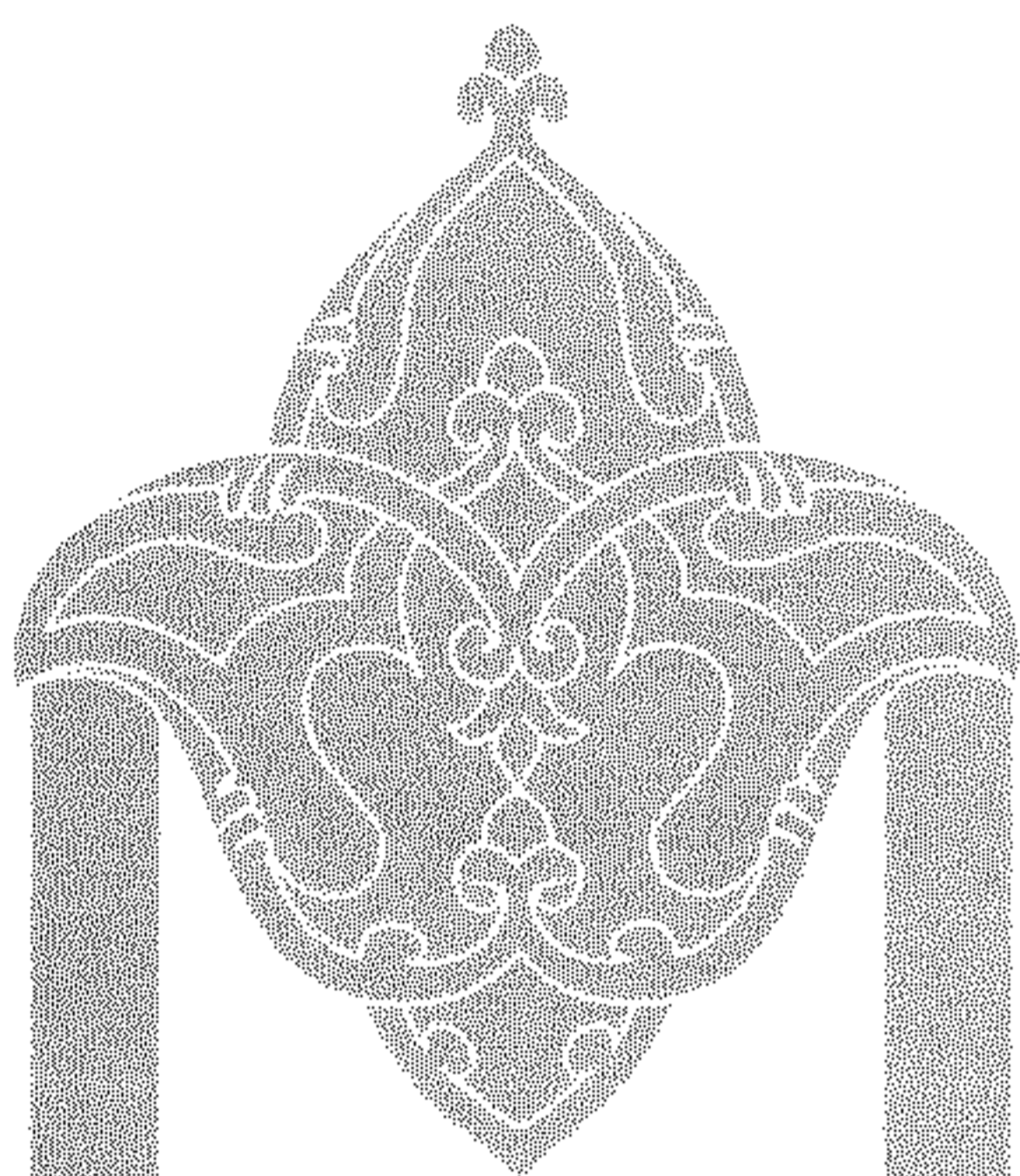
در عین حال باید توجه داشت در بسیاری از موارد، مدرکی که در یکی از فصول مطرح شده است، در محتوای فصلی دیگر نیز کارایی دارد؛ اما در تنظیم محتوای کتاب کوشیده شده از تکرار آن‌ها خودداری شود.

هم‌چنین برای روان‌تر شدن متن، کوشیده شده متون عربی تا جایی که ممکن است از متن کتاب حذف و به همراه منابع در پانوشت‌ها درج شود.

امیدواریم این کتاب بتواند برای پژوهشگران حوزه‌ی بهائیت مفید باشد. از تمامی خوانندگان ارجمند نیز درخواست می‌شود نظرات خود را از طریق مؤسسه‌ی بهائی پژوهی به اطلاع این جانب برسانند.

مهدی حبیبی

بهار ۱۳۹۲



پیشینه‌ی پیامبری

تقدیر چشمگیر

خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ

«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر قرآن

«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر پیامبر ﷺ

«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر علی علیه السلام

«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر امامان علیهم السلام

«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر دانشمندان شیعه

نظر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر دانشمندان اهل سنت

«خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر منکران

فصل اول

محمد صلی الله علیه و آله، خاتم پیامبران

پیشینه ی پیامبری

آن گاه که حضرت آدم و همسرش حضرت حوا علیها السلام از بهشت رانده شدند و بر زمین هبوط کردند، خداوند به فرزندان آدم چنین بشارت داد:

فَإِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

اگر از جانب من هدایتی به سوی شما آمد - که حتماً می آید - هر که از هدایت من پیروی کند، هیچ ترسی بر او نخواهد بود و هرگز اندوهگین نخواهد شد.^۱

۱. طه (۲۰): ۱۲۳.

گفتنی است که بهائیان، دانسته یا ندانسته، تنها به استناد بخشی از این گونه آیات که فرموده است: «فَإِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» یا «أما يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنكُمْ» استدلال می کنند که حتماً هادیان و رسولان در آینده خواهند آمد. سپس نتیجه می گیرند که چون هم اینک مسلمانان مخاطب این آیات اند، پس باید حتماً در انتظار آمدن رسولانی باشند؛ اما - چنان که در متن آورده ایم - این آیات مربوط به داستان حضرت آدم و حواست و خطابى است از جانب خداوند به آنان و فرزندانشان. به کار بردن فعل مضارع - که در این جا معنای آینده می دهد - در نقل داستان امری رایج است. البته برخی بهائیان استدلال می کنند که چون خداوند در میان نقل داستان فرزندان آدم، خطاب هایی هم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد، پیداست که آیات مذکور مربوط به مسلمانان است. در پاسخ به این مطلب می گوئیم: یکی از روش های قرآن در نقل داستان یا هر موضوع دیگر، آن است که در مقطعی، موضوع مورد بحث را قطع می کند و نکته ای اعتقادی، اخلاقی یا حکمی از احکام الهی را بیان می فرماید و سپس ادامه ی داستان یا مطلب را می آورد. در قرآن این شیوه فراوان به کار رفته است.

در پی این خبر، خداوند پیامبران خویش را برانگیخت. این زمانی بود که کژی و ناراستی در میان فرزندان آدم علیهم السلام فراگیر شده بود و آنان، از راه درست فطرت به بیراهه‌ی شرک و بدعت لغزیده بودند.

این رخداد تاریخی در بخشی از خطبه‌ی نخست نهج البلاغه چنین نقل شده است:

خداوند از میان فرزندان آدم، پیامبران را برگزید. از ایشان پیمان گرفت که وحی الاهی را بی هیچ کاستی و فزونی به مردم برسانند و از آنان خواست تا در ابلاغ رسالت امانت دار باشند و این روزگاری بود که بیش تر مردم عهد و پیمان خدا را - که به گردن داشتند - دیگرگونه ساخته بودند؛ حق خداوندی را نمی دانستند و برای او شریک و همتا گزیده بودند؛ شیاطین هم مردم را از شناخت خدا باز داشته بودند؛ ایشان را فریفته و راه عبادت خدا را بر آنان بسته بودند. پس آن گاه خداوند رسولان خویش را در میان بنی آدم برانگیخت و پیامبرانی را پیاپی به سوی ایشان فرستاد.^۲

حضرت نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام از جمله پیامبرانی اند که داستان مبارزات و تلاش های ایشان در هدایت مردم گم راه، در قرآن کریم آمده و از ایشان و کوشش های پی گیرشان در راه اشاعه‌ی توحید و بندگی خدا یاد شده است؛ تا آن که خداوند حضرت موسی علیه السلام را در میان بنی اسرائیل برانگیخت و فرمود:

«ما، پس از آن که امت های پیشین را نابود کردیم، به موسی کتاب (تورات) دادیم که در بردارنده‌ی روشنگری ها و رهنمود و رحمتی برای مردم بود؛ باشد که به خود آیند.»^۳

۲. نهج البلاغه: ۴۳.

۳. قصص (۲۸): ۴۳.

خداوند پس از حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام را به پیامبری برانگیخت و درباره ی او فرمود:

و در پی پیامبران بنی اسرائیل، عیسی را برانگیختیم که تصدیق کننده ی توراتی بود که پیش رو داشت و به او انجیل دادیم که در آن نور و هدایت بود و تورات را هم تصدیق می کرد و برای پروا پیشگان هدایت و پند بود.^۴

تقدیر چشمگیر

پس از گذشت قرن ها و سپری گشتن روزگاران دراز، پیامبر اکرم، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در زمانی به نبوت برانگیخت که تصویری کوچک از آن دوران در سخنی از حضرت علی علیه السلام نمایان است:

خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را زمانی به پیامبری برانگیخت که روزگار درازی بود پیامبری مبعوث نشده بود. امت ها در خوابی گران فرو رفته بودند. فتنه و آشوب همه جا فراگیر گشته بود. رشته ی کارها از هم گسسته بود و آتش جنگ همه جا شعله می کشید.

دنیا از شدت زشتی و تباه کاری، تاریک و بی نور گشته و سرکشی همه جا رخ نموده بود. در روزگاری که برگ های درخت زندگی دنیا به زردی گراییده بود و امید میوه ای از آن نمی رفت و آب حیات دنیا در زمین فرو رفته بود.

همانا نشانه های هدایت کهنه و فرسوده شده و پرچم های هلاکت آشکار و برپا بود. دنیا برای اهلش بسی تلخ و بدمنظر بود و با چهره ای دُرَم با خواهند گانش روبه رو می شد.

۴. مائده (۵): ۴۶.

بازده و ثمری جز آشوب و آشفتگی در دنیا نبود و جز لاشه و مُردار، خوراک و طعامی یافت نمی شد.

ترس در درون جان ها خانه داشت؛ اما شمشیرها همه جا، از نیام کشیده، آشکار و ظاهر بود.^۵

در این تاریک خانه ی جهان بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پای به پهنه ی هستی نهاد و خداوند او را به پیامبری برانگیخت.

گزارش های جالبی از جریان پیامبری حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و تلاش های آن بزرگ و یاران باوفایش و به ثمر نشستن آن تلاش ها، در بیاناتی زیبا و گویا، از حضرت علی علیه السلام آمده است که آن ها را نقل می کنیم:

● و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده ی خداست.

مردم را به فرمانبری و اطاعت از خداوند دعوت کرد و با جنگ و جهاد در دفاع از دین، بر دشمنان خدا پیروز شد.

هیچ چیز آن حضرت را از تلاش در راه هدایت مردم باز نمی داشت؛ نه اجتماع و هماهنگی کافران در دروغ انگاشتن او و نه درخواست مشرکان در خاموش کردن نور هدایتش.^۶

● در راه رضایت و خشنودی خداوند در هر سختی و مشکلی فرو

رفت و برای خدا، هر اندوه گلوگیری را جرعه جرعه فرو خورد؛ در

حالی که خویشاوندان نزدیکش با او دورنگی کردند و دگرگونه

شدند و بیگانگان در برابر آن بزرگوار گرد یکدیگر جمع شدند و

عرب، دشمنانه عنان اسب ها را برای جنگ با او رها کردند و برای

شتاب در پیکار با ایشان، بر شکم شتران قوی و جنگی زدند و از

دورترین خانه ها و پرت ترین محل ها، به جنگ با او به راه افتادند.^۷

۵. نهج البلاغه: ۱۲۱.

۶. نهج البلاغه: ۲۸۱، خطبه ی ۱۹۰؛ بحار الانوار ۱۸: ۲۲۳.

۷. نهج البلاغه: ۳۰۷، خطبه ی ۱۹۴؛ بحار الانوار ۱۸: ۲۲۴ و ۶۹: ۱۷۶.

● و ما، به راستی، با رسول خدا بودیم - درود خدا بر او و خاندانش
 باد - [در دفاع از دین] پدران و فرزندانمان را می کشتیم و با برادران
 و عموهایمان می جنگیدیم.

[و این پیکار مقدس] چیزی بر ما نمی افزود جز:

- ایمان و تسلیم در برابر خداوند؛

- و حرکت و عزیمت در میانه ی راه دین؛

- و صبر و بردباری بر اکراه و ناپسندی ناشی از درد و ناراحتی؛

- و تلاش و کوشش در جنگ و جهاد با دشمن.

و به راستی، چنان بود که مردی از ما و مرد دیگری از دشمنان
 ما، مانند دو دلاور، به یکدیگر حمله ور می شدند، و در پی آن
 بودند که جان یکدیگر را بربایند. چنان می کردند تا آن که کدام
 یک جام مرگ رابه کام حریف بریزد.

یک بار ما بر دشمن خویش پیروز می شدیم و بار دیگر از دشمن
 بر ما شکست فرود می آمد.

هنگامی که خداوند راستی و درستی ما را دید، خواری و خفت
 را بر دشمن ما نازل فرمود و نصر و پیروزی را نصیب ما کرد؛ تا
 آن که اسلام ماندگار شد و ثابت ماند. در حالی که مانند شتری
 که بنشیند، گردن خویش بر زمین نهاد و در استراحت گاه خویش
 فرود آمد و مُقیم شد.

و به جان خودم سوگند، اگر ما آن چه را شما در سستی و
 زبونی انجام دادید، انجام می دادیم، برای دین اسلام پایه
 و ستونی برقرار نمی ماند و برای درخت ایمان سرسبزی و
 طراوتی نبود.^۸

۸. نهج البلاغه: ۹۱، خطبه ی ۵۶؛ بحار الانوار: ۳۰، ۳۲۸ و ۳۲۹: ۵۴۹؛ و وقعه ی صفین: ۵۲۰.



● دل‌های نیکوکاران به سوی پیامبر بازگشت و زمام دیدگان تیزبین خردمندان به سوی او متوجه شد.

خداوند به وسیله‌ی آن حضرت کینه‌ها را مدفون ساخت و آتش سرکش دشمنی‌ها را فرونشاند. پیوند برادری را میان مسلمانان، به وسیله‌ی آن عزیزاستوار ساخت و میان خویشاوندان - مؤمن و کافر - جدایی افکند. ذلت و خواری خداجویان را با آن حضرت، به عزت و سرافرازی تبدیل کرد و عزت ظاهری کافران را به ذلت و سرافکنندگی بازگردانید. سخن آن وجود مقدس روشنگر است و سکوت او یک دنیا سخن.^۹

● و شهادت می‌دهم که محمد بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی برگزیده‌ی او و امین پسندیده‌ی حضرت حق است. درود و سلام خداوند بر او و بر خاندانش باد.

خداوند او را با بُرهان‌ها و حجت‌هایی فرستاد که ناگزیر، خردمندان آن را می‌پذیرند و پیروزی و غلبه‌ای که آشکار و روشن است، و راه‌های روشنی که راستی و درستی آن به خوبی پیدا است.

پس آن جناب هم رسالت الاهی را آشکارا تبلیغ کرد و مردم را به راه روشن اسلام فراخواند؛ در حالی که خود راهنمای آن راه بود. آن حضرت نشانه‌های هدایت و راهیابی را برافراشت و نشانه‌های نورانی دین را برپا ساخت و ریسمان‌های اسلام را محکم کرد و دستاویزهای ایمان را استوار ساخت.^{۱۰}

۹. نهج البلاغه: ۱۴۱، خطبه‌ی ۹۶؛ بحار الانوار ۱۶: ۳۸۰.

۱۰. نهج البلاغه: ۲۶۹، خطبه‌ی ۱۸۵؛ بحار الانوار ۱۸: ۲۲۳.



● و خداوند پیامبر خویش را چنان قرار داد که:

تبلیغ کننده‌ی رسالت الاهی و موجب کرامت و بزرگی امت بود. برای خزان خشک مردم زمان، بهار و خرمی و برای مددکاران دین، رفعت و بلندی و برای انصار آیین، شرافت و سرافرازی به ارمغان آورد. ^{۱۱}

● رسول خدا پیام‌های پروردگارش راه مردم رسانید؛ بی آن که در این راه سستی و کوتاهی کرده باشد و در راه خدا با دشمنان خدا جنگید؛ بی آن که در این امر ناتوانی و بهانه‌جویی کرده باشد. او پیشوای هر پرهیزگاری، بینش و بصیرت برای هر کسی است که در راه هدایت گام بردارد. ^{۱۲}

یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ویژگی‌های حضرت محمد مصطفی ﷺ آن بود که خداوند او را «خاتم پیامبران» خویش قرار داد. خاتمیت رسول اکرم اصلی است که مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است. توجه داشته باشید، اصالت و حتمیت خاتمیت چنان روشن و قطعی است که مسلمانان در آن اتفاق نظر دارند؛ نه از آن رو که چون مسلمانان به خاتمیت آن حضرت معتقدند، پس او خاتم انبیاست؛ یعنی علت خاتمیت، عقیده‌ی مسلمانان به خاتمیت نیست؛ بلکه خاتمیت چون خود یک اصل مسلم است، مورد پذیرش تمامی مسلمانان است. خاتمیت از ضروریات دین است که هر کس به آن معتقد نباشد، از دایره‌ی دین اسلام خارج است. ^{۱۳}

۱۱. نهج البلاغه: ۳۱۵، خطبه‌ی ۱۹۸؛ بحار الانوار ۱۸: ۲۲۵.

۱۲. نهج البلاغه: ۱۷۳، خطبه‌ی ۱۱۶؛ بحار الانوار ۱۸: ۲۲۰ و ۳۴: ۹۱.

۱۳. به سخنی دیگر: از آن جا که موضوع خاتمیت پیامبر خدا ﷺ مبتنی بر آیات قرآن و سخنان آن حضرت و نیز گفتار امامان و تأکید دانشمندان، بدیهی و بین است، مسلمانان بی هیچ تردیدی آن را پذیرفته‌اند؛ نه آن که چون تمامی مسلمانان خاتمیت را باور دارند، پس پیامبر خدا ﷺ خاتم پیامبران است. این مغلطه‌ای است که برخی مبلغان بهائی به مسلمانان نسبت می‌دهند و آن‌گاه، به مطلبی که خود گفته‌اند پاسخ می‌دهند. البته توجه داشته باشید، اگر امت اسلام بر امری اجماع داشته باشند، خود می‌تواند دلیل بر درستی آن مطلب باشد؛ اما استدلال بر خاتمیت مبتنی بر آیات و روایات، آن چنان روشن است که نیازی به استدلال «اجماع امت» نیست.

۱-۱. «خاتمیّت بر محور پیامبر خاتم» از منظر قرآن

در بررسی نخستین منبع و منظر، یکی از آیاتی که به صراحت به خاتمیّت رسول خدا تأکید می فرماید، آیه ی چهارم سوره ی مبارکه ی احزاب است که چنین می فرماید:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست؛ ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است. البته خداوند به همه چیز بسی داناست.

برخی منکران خاتمیّت، به ویژه بهائیان، تلاش کرده اند تا در دلالت این آیه به اصل خاتمیّت، تردیدهایی ایجاد کنند. ما پس از بیان معنای دقیق آیه، به بررسی آن شبهات نیز می پردازیم و داوری را به خوانندگان گرامی می سپاریم.

لازم است نخست، شأن نزول این آیه را بیان کنیم:

زید بن حارثه پسرخوانده ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در میان عرب، پسرخوانده حکم پسر را داشت. زینب، دختر جحش، دختر عمه ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت او را به عقد زید در آورد. آن دو کوتاه زمانی با هم زیستند و چون در زندگی مشترک، میانشان تفاهم و هم دلی حاصل نیامد، زید، زینب را طلاق داد. پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب ازدواج کرد. صدای اعتراض گروهی از منافقان برخاست که پیامبر با عروسش وصلت کرده است. این

آیه نازل شد تا به این جنجال پایان دهد و بفرماید که زید، پسر واقعی پیامبر ﷺ نیست و پسرخوانده، حکم پسر را ندارد. با اقدام پیامبر در اجرای فرمان خداوند مبنی بر ازدواج آن حضرت با زینب، این رسم غلط و متداول در میان عرب جاهلی ابطال شد.

در این آیه، چند لطیفه و دقیقه‌ی دیگر را هم می‌توان ملاحظه کرد:

● اورسول خداست؛ یعنی پدر معنوی امت است و همانند یک پدر، دل سوز مردم و از همین رو، اطاعت از او همانند اطاعت از یک پدر، واجب است؛ اما پدر واقعی آنان نیست که همسر پیشین پسرخوانده‌اش، در حکم عروس او بوده باشد ازدواج با آن بانو، حرام.

● رسول خداست؛ یعنی سخنان افراد منافق یا نادان موجب نمی‌شود تا حکم خدا را بیان نکند. فرستاده‌ی خدا وظیفه‌اش آن است که حکم خدا را بگوید؛ هر چند منافقان را خوش نیاید.

● او نه تنها رسول خدا که خاتم پیامبران است و پس از او دیگر هیچ خبری از آسمان به عنوان وحی تشریحی نخواهد آمد و در نتیجه، این حکم همانند دیگر احکام اسلام و قرآن، جاودانه است.

● عموم آدمیان و به ویژه اعراب، داشتن فرزند پسر را افتخاری بس بزرگ می‌پندارند و به داشتن پسر می‌بالند. نکته‌ی دیگر آیه این است که رسول الله ﷺ پسر ندارد؛ اما خداوند نعمتی بس بزرگ تر به او ارزانی فرموده است؛ اورسول خدا و خاتم انبیاست.

دو مطلب در این آیه ی شریفه جای بررسی دارد:

الف) معنای خاتم

یکی از دستاویزهای بهائیان در شانه خالی کردن از صراحت آیه بر خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، معنای خاصی است که آنان از «خاتم» ارائه می کنند. آنان اصرار دارند که «خاتم» یعنی انگشتی و این که قرآن در وصف پیامبر خدا «خاتم النبیین» فرموده، یعنی آن حضرت «زینت و زیور پیامبران» است.

معنای دیگری هم که برای «خاتم» ذکر می کنند، «مهر» است و مهر را هم در معنای ملازم «تصدیق کردن» برمی گیرند و به این ترتیب، مدّعی می شوند که رسول اکرم «خاتم النبیین» یعنی «تصدیق کننده ی پیامبران پیشین» است. ما، برای بررسی این مدعا، گام نخست را آن می دانیم که به کتاب های لغت مراجعه کنیم تا معنای درست و دقیق «خاتم» را دریابیم. بسیاری از لغات در همه ی زبان ها، یک معنای اصلی دارند و یک یا چندین معنای ملازم که در اصل و ریشه، به همان معنای اصلی بازمی گردند؛ از جمله در کتاب «معجم مقائیس اللّغة» ذیل کلمه ی «ختم» آمده است:

سه حرف «خ، ت، م»، اصل واحد است؛ یعنی یک معنای اصلی بیش ندارد و آن هم رسیدن به پایان چیزی است. گفته می شود: کار را به پایان بردم و نیز گفته می شود: قاری، [خواندن] سوره را به پایان برد. اما از همین معنای اصلی یک معنای ملازم نیز جدا شده است:

ختم - که همان مهر نهادن بر چیزی باشد - نیز از همین باب است؛ زیرا مهر نهادن بر چیزی، فقط آن هنگام تحقق می یابد که آن چیز در یک مجموعه ی محدود و محصور، به پایان خویش برسد. خاتم [به فتح تاء و به معنای انگشتی] نیز از همین معنا جدا شده است؛ زیرا عمل مهر نهادن به وسیله ی انگشتی انجام می شود. به انگشتی خاتم [به کسر تاء] و خاتام و خیتام هم گفته می شود.^{۱۴}

آن گاه احمد بن فارس، این لغت شناس معروف قرن چهارم هجری، کاربرد این لغت را درباره ی پیامبر اکرم چنین بیان می کند:

و پیامبر که درود خداوند بر او [و خاندانش] باد، خاتم پیامبران است؛ زیرا آن عزیز، آخر آنان است.

در پایان، کاربردی دیگر از این لغت را در آیه ی قرآن شاهد مثال می آورد و می گوید: و ختام هر نوشیدنی، یعنی آخر آن.

خداوند می فرماید: «ختام نوشیدنی بهشتی مُشک است»؛ یعنی آخرین طعمی که بهشتیان از نوشیدن شرابِ سر به مهر بهشتی، هنگام نوشیدن آن می یابند، بوی مُشک است.^{۱۵}

هر چند معنا کردن لغت، مسلمان و مسیحی نمی شناسد، ولی برای آن که هرگونه بهانه ای از تردیدکنندگان ستانده شود، به کتاب لغت معروف «المنجد» - که یک مسیحی عرب لبنانی آن را تألیف کرده است - توجه فرمایید:

۱۴. الخاء و التاء و المیم: اصل واحد و هو بلوغ غایه الشئ. يقال: خَتَمْتُ العَمَلَ و ختم القارئُ السورة. فأما الخَتْمُ و هو الطبع على الشئ؛ فذلك من الباب أيضاً؛ لأنَّ الطبع على الشئ لا يكون إلا بعد بلوغ آخره فی الأحرار. و الخاتم مشتق منه؛ لأنَّ به يُخْتَمُ. و يقال: الخاتم و الخاتام و الخیتام. قال: أخذت خاتمی بغير حق.

۱۵. و النبی ﷺ خاتم الأنبياء؛ لأنه آخرهم. و ختام كل مشروب، آخره، قال الله تعالى: «خِتامه مسك» أي؛ إنَّ آخر ما يَجِدُونَهُ منه عند شربهم إياه، رائحة المسك. (معجم مقائيس اللغة، ذیل کلمه ی ختم)



خاتَم و خاتِم [به کسر و فتح تاء] که جمع آن خَوَاتِم و خُتَم است، یعنی مُهر و انگشتری؛ آن چه به او پایان داده می شود؛ فرجام هر چیز گودی پشت، در پایان ستون فقرات؛ کوچک ترین سپیدی در انتهای پای چهارپایان.^{۱۶}

چنان که پیش از این هم آوردیم، عبارت: «ما يُخْتَمُ بِهِ» = آن چه به آن پایان داده می شود» و: «عاقِبَةُ كُلِّ شَيْءٍ» = پایان هر چیز» معنای اصلی این لغت است که همین معنا و مضمون، در کتاب مشهور و مهم «معجم مقاییس اللّغة» با عبارت «بلوغ غایة الشیء» = رسیدن به پایان چیز» معنا شده است.

معنای انگشتری هم - چنان که پیش از این از قول «ابن فارس» آوردیم - برگرفته از همان معنای اصلی است. از آن رو به انگشتری خاتم می گویند که نوعاً و عموماً از آن به عنوان رکابی برای مهرهایی که در پایان نامه ها و نوشتارها می نهادند، استفاده می شد. یعنی انگشتری، معنای ملازم مُهر است و مُهر نیز همان معنای پایان بخشیدن را داراست؛ چنان که به جلد کتاب هم که در پایان می آید، خاتم می گویند.^{۱۷}

ب) معنای نبی:

دستاویز دیگری که بهائیان برای گریز از مفهوم روشن «خاتم النبیین» مطرح می کنند، این است که مدّعی می شوند: اگر هم بپذیریم که «خاتم» به معنای پایان دهنده است، خداوند در این آیه، رسول خدا را «خاتم النبیین» خطاب کرده، نه «خاتم الرسل». بر اساس این پندار،

۱۶. الخاتَم و الخاتِم ج: خَوَاتِم و خُتَم، الخاتَم، ما يُخْتَمُ بِهِ، عاقِبَةُ كُلِّ شَيْءٍ، نِقْرَةُ الْقَفَا، أَقْلٌ وَضَحِ الْقَوَائِمِ. (المنجد تألیف لوئیس معلوف یسوعی)

۱۷. بنابراین، به نظر می رسد تردید در معنای لغوی خاتم برای منکرین خاتمیت فایده ای نداشته باشد. در بخش هفتم همین فصل، نظر پیشوایان بهائی را هم در تأیید آن چه در معنای خاتم گفتیم خواهیم آورد.

نتیجه می‌گیرند که حضرت محمد مصطفی ﷺ، «پایان دهنده‌ی انبیا» است، نه «پایان دهنده‌ی رسولان».

در پاسخ این شبهه نیز همانند آن چه در معنای «خاتم» آوردیم، به استناد کتاب لغت، معنای «نبی» را هم می‌گوییم تا درستی و نادرستی سخن بالا روشن شود:

در همان کتاب معروف و مهم «معجم مقائیس اللّغة» در معنای ریشه‌ی «ن، ب، ا» چنین می‌خوانیم:

آمدن از جایی به جایی دیگر.

و پس از ذکر شواهدی بر این معنا، می‌خوانیم:

بر همین قیاس، نبأ یعنی خبر. چون خبر نیز از جایی به جایی دیگر می‌رود.

بر این اساس، دیگر معانی برگرفته از این لغت، چنین است:

منبئ یعنی خبر دهنده. أنبأته و نبأته هم یعنی: او را خبردار کردم.^{۱۸}

به این ترتیب، به نبی از آن رو نبی می‌گویند که خبرهایی از جانب خدا می‌آورد. این معنای لغوی است.

بنا به ضرورت بحث، جا دارد تا معنای رسول را هم بیاوریم. در معنای رسول، چنین می‌خوانیم:

۱۸. الإتيان من مكان إلى مكان.... و من هذا القياس، النبأ: الخبر؛ لأنه يأتي من مكان إلى مكان.... و المنبئ: المخبر، و أنبأته و نبأته.



رسول فرستادم: او را با رسالتی برانگیختم تا آن رسالت را ادا کند. رسول بر وزن فَعول به معنای مفعول است؛ یعنی فرستاده شده. جمع آن، رُسُل است.^{۱۹}

در ادامه ی این تعریف، تأکید شده که مقتضای معنای ارسال، بردن رسالت یا خبر یا چیزی مانند آن است؛ یعنی نمی شود کسی رسول باشد، ولی خبری با خود نیاورد یا کاری انجام ندهد. هم چنین آمده است که فرستاده شده اعم از انسان، شیطان، حیوان و حتی جماد است و البتّه در تمامی آن ها، ادای وظیفه و عمل به رسالتی ملاحظه شده است. مثال هایی که برای هر یک از موارد مذکور آمده چنین است:

۱. فرشته: در داستان حضرت مریم علیها السلام آمده است: پس ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او به شکل بشری خوش اندام بر او رخ نمود.^{۲۰} و نیز: و خداوند از فرشتگان رسولانی برگزید.^{۲۱}

۲. انسان: در سوره توبه آمده است: او خدایی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد.^{۲۲}

۳. حیوان: در ماجرای اَبْرَهه می خوانیم: و بر آن ها پرندگانی گروه گروه فرستادیم.^{۲۳}

۴. موجودات غیر جان دار: در سوره ی فرقان آمده است: او خدایی است که بادها را فرستاد.^{۲۴}

۱۹. و أرسلت رسولا: بعثته برساله یؤدّیها، فهو فعول بمعنی مفعول... فیجمع علی رسل، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۴: ۱۲۹.

۲۰. مریم (۱۹): ۱۷.

۲۱. حج (۲۲): ۷۵.

۲۲. توبه (۹): ۳۳.

۲۳. فیل (۱۰۵): ۳.

۲۴. فرقان (۲۵): ۴۸.

۵. شیاطین: در سوره ی مریم می خوانیم: آیا ندیدی [ندانستی] همانا ما شیاطین را بر کافران فرستادیم تا آنان را سخت [بر نافرمانی] برانگیزانند.^{۲۵}

این نمونه ها- که از کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن» برشمردیم- همگی ناظر به ارسال رسولان گوناگون از جانب خداست؛ اما در قرآن از رسولانی هم که فرستاده ی آدمیان اند، یاد شده است. در داستان حضرت یوسف علیه السلام می خوانیم:

پادشاه گفت: یوسف را به نزد من آورید. هنگامی که فرستاده ی پادشاه (رسول پادشاه) به نزد او آمد، یوسف به او گفت: هم اینک به سوی ارباب خویش برو و از او بپرس: حالِ زنانی که دستانشان را بریدند، چگونه است؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان بسی آگاه است.^{۲۶}

روشن است که رسول به معنای خاصّ مورد بحث و نظر، به کسی می گویند که خداوند به او وحی می کند و سپس مأمور می شود تا آن خبر آسمانی را به دیگران ابلاغ کند. به این ترتیب، یک رسول، حتماً نبی هم است. بنابراین، با ختم نبوّت، خود به خود، ختم رسالت هم پدید می آید. چون رسولی که نبی نباشد، کارش عبث خواهد بود؛ یعنی فرستاده ی خداست؛ ولی خبری از آسمان ندارد!

نکته ی مهم در کاربرد اصطلاح «خاتم النبیین» در آیه ی شریف، این است که خداوند با به کار بردن این اصطلاح، خود به خود، آن حضرت را پایان بخش رسولانی که با وحی و خبر آسمانی به سوی مردم فرستاده می شوند نیز قرار داده است.

۲۵. مریم (۱۹): ۸۳.

۲۶. یوسف (۱۲): ۵۰.

تذکر این نکته ضروری است که مقام نبوت و رسالت یک مقام الاهی و آسمانی است که خداوند به بندگان برگزیده اش ارزانی فرموده است. می دانیم که پایه و مایه ی هر دو مقام، مقوله ای به نام «وحی» است. ما بندگان معمولی، هرگز نمی توانیم از کیفیت وحی سخنی بگوییم و گزارشی بدهیم. اگر هم در این باره حرفی بزنیم، تنها می تواند مبتنی بر گزارش هایی باشد که پیشوایان معصوم داده اند. آن ها نیز این گونه سخنان را با علم الاهی برگرفته از رسول خدا، توضیح داده اند.

فرق میان رسول و نبی در بیانات پیشوایان دین چنین بیان شده است: نبی کسی است که فرشته ی وحی را در خواب می بیند و صدای او را می شنود، ولی در بیداری، فرشته را نمی بیند و اگر هم ببیند، فرشته ی وحی با او سخن نمی گوید. رسول کسی است که جبرئیل بر او فرود می آید و او را می بیند و سخنش را می شنود و وحی بر او نازل می شود. البته دیدن فرشته در خواب برای رسول، هم چنان باقی است و گاهی چنین اتفاقی می افتد که فرشته را در خواب هم ببیند.^{۲۷}

در سخنی دیگر از حضرت صادق آل محمد علیهم السلام آمده است:

انبیا و رسولان چهار طبقه اند:

۱. نبی ای که به گونه ی خاص - که فقط خودش می داند - از مطلبی آسمانی و الاهی خبردار می شود و این خبردار شدن از خود او تجاوز نمی کند؛ یعنی آن چه را دانسته است، فقط به خود او اختصاص دارد.

۲۷. کافی ۱: ۱۷۶-۱۷۷؛ بحار الانوار ۱۱: ۴۱ و ۲۶: ۷۵-۷۶ و ۱۸: ۲۶۶ و ۱۱: ۵۴ و ۱۸: ۲۷۰ و ۲۶: ۷۹ و ۵۸: ۱۶۶؛ بصائر الدرجات ۳۶۹: ۱ و ۲۶: ۷۵ و نیز: کافی ۱: ۱۷۶؛ بصائر الدرجات: ۳۷۰؛ بحار الانوار ۱۸: ۲۶۶ و بحار الانوار ۱۱: ۵۴ و ۲۶: ۷۶ و نیز: کافی ۱: ۱۷۷ و بصائر الدرجات: ۳۷۱؛ بصائر الدرجات ۳۶۹-۳۷۳؛ بحار الانوار ۱۸: ۲۷۰ و ۲۶: ۷۹ و بحار الانوار ۲۶: ۷۹ و ۵۸: ۱۶۶؛

۲. و نبی ای که [فرشته ی وحی را] در خواب می بیند و صدا [ی او] را می شنود؛ اما در بیداری نمی بیند و بر کسی هم مبعوث نشده است و امام و پیشوایی هم دارد؛ مانند آن چه درباره ی حضرت ابراهیم و لوط علیهما السلام بود.^{۲۸}

۳. و نبی ای که در خواب می بیند و صدا را هم می شنود و فرشته را هم می بیند و به سوی گروهی هم، چه کم و چه زیاد، فرستاده شده است؛ مانند حضرت یونس علیه السلام. خداوند درباره ی او می فرماید: « و او را به سوی صد هزار نفر یا بیش تر فرستادیم. »^{۲۹} چنین نبی ای هم امام دارد.

۴. و سرانجام نبی ای که هم در خواب می بیند و هم صدا را می شنود و هم در بیداری فرشته را می بیند و خودش نیز امام است؛ مانند پیامبران اولوا العزم.^{۳۰}

توجه داشته باشیم که در این بیانات، معنای لغوی لحاظ نشده است و در نتیجه، فرستادن یا نفرستادن مطرح نیست؛ یعنی ممکن است کسی نبی باشد و خداوند او را مأمور به انجام کاری هم بکند؛ چنان که در قرآن می خوانیم:

و در هیچ قریه ای نبی ای نفرستادیم، مگر آن که اهل آن قریه را به سختی و رنج گرفتار ساختیم؛ شاید [به خود آیند و] زاری کنند.^{۳۱}

۲۸. تشبیه به حضرت لوط ممکن است از باب داشتن امام باشد یا آن که جناب لوط نخست نبی از همان نوع دوم بود و سپس نبی از نوع سوم شد. چون آن حضرت فرشته ی وحی را هم می دید و با او هم سخن می شد.

۲۹. صافات (۳۷): ۱۴۷.

۳۰. کافی ۱: ۱۷۴؛ بصائر الدرجات: ۳۷۳؛ بحار الانوار ۱۱: ۵۵.

۳۱. اعراف (۷): ۹۴.



به این ترتیب، نبی اعم از رسول است؛ یعنی -چنان که اشاره کردیم- هر رسولی حتماً نبی است؛ ولی هر نبی ای رسول نیست. برای روشن تر شدن این موضوع، توجه عزیزان را به روایتی که جناب ابوذر از رسول خدا نقل کرده است، جلب می‌کنیم:

ابوذر می‌گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای رسول خدا، پیامبران چه تعداد بودند؟ پیامبر فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر. پرسیدم: از میان آنان چند نفر رسول بودند؟ فرمود: تعداد زیادی؛ سیصد و سیزده نفر. بار دیگر پرسیدم: نخستین پیامبر که بود؟ فرمود: آدم. پرسیدم: آیا آدم علیه السلام از پیامبران مرسل بود؟ فرمود: آری. ^{۳۲}

هنگامی که خداوند خلعت خاتمیت را بر قامت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله استوار ساخت، آمدن رسولانی که خبر از جانب خداوند بیاورند، دیگر معنا نخواهد داشت. به سخنی دیگر، با پایان یافتن مقام نبوت، مقام رسالت نیز پایان پذیرفت؛ به این معنا که دیگر خبری از آسمان نمی‌آید و کسی به نبوت برانگیخته نمی‌شود تا معنای «رسول خدا» هم تحقق یابد. با پایان یافتن نبوت، رسالت هم خود به خود پایان می‌یابد.

در پایان این بخش یکی از مشکلاتی را که از سوی برخی از بهائیان مطرح می‌شود، بررسی می‌کنیم. آنان می‌گویند: درست است که نبی نمی‌آید؛ ولی رسول - که مقامش بالاتر است - می‌آید. مثالی هم می‌زنند و می‌افزایند: مانند آن که بگوییم: دیگر دیپلمه ای نمی‌آید. این سخن به این معنا نیست که دیگر لیسانسه ای هم نمی‌آید!

۳۲. خصال ۲: ۵۲۳ و معانی الأخبار: ۳۳۲؛ بحار الانوار ۱۱: ۳۲ و ۷۴: ۷۲.

در پاسخ به این مطلب می‌گوییم: اشتباه بهائیان این است که می‌پندارند: می‌شود کسی بدون آن که نبی باشد، رسول گردد. نکته‌ی دقیق و مهم همین است که گفتیم: تا کسی خبری از آسمان نداشته باشد، نمی‌تواند برای رسالت تشریحی برانگیخته شود؛ زیرا خبری ندارد که برای ابلاغ آن خبر فرستاده شود. اگر هم بخواهیم مبتنی بر مثال آنان مطلب را توضیح دهیم، باید بگوییم مانند آن است که کسی بی آن که دیپلم گرفته باشد، بگوید من لیسانسه‌ام.^{۳۳}

آیه‌ی دیگری که خاتمیت رسول خدا را می‌نمایاند، این آیه‌ی شریف است:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.^{۳۴}

و ما تو را جز بشارتگر و بیم‌دهنده برای همه‌ی مردم نفرستادیم؛ ولی بیش‌تر مردم نمی‌دانند.

از این آیه می‌توان دریافت که رسول خدا ﷺ برای تمامی مردمان عالم و در همه‌ی دوران‌ها فرستاده شده‌اند و این به معنای خاتمیت ایشان است. در عین حال، برای دریافت معنای درست و دقیق این آیه‌ی شریف، به آن چه از مفسران راستین قرآن رسیده است، توجه می‌کنیم:

در ماجرای شیرین عرضه‌ی اسلام به حضرت علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام، رسول گرامی صلی الله علیه و آله خطاب به آن دو عزیز فرمود:

اینک جبرئیل نزد من است و خطاب به شما می‌گوید: همانا برای اسلام، شرط‌ها و عهد‌ها و پیمان‌هایی است که از شما

۳۳. گفتنی است در بخش هفتم این فصل خواهیم دید که پیشوایان و مبلغان بهائی به روشنی، اعتراف کرده‌اند که هم نبوت و هم رسالت به وجود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله انتها پذیرفته است.

۱. سبأ (۲۸): ۳۴.

می خواهیم اسلام خویش را با آن چه خداوند برای خود و پیامبرش شرط نهاده است، آغاز کنید. یکی از آن پیمان ها و شرط ها آن است که بگویید:

نَشْهَدُ... أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ.

و شهادت می دهیم که... همانا محمد بنده و فرستاده ی خداست؛ خداوند او را در آستانه ی برپایی رستاخیز، به سوی همه ی مردم فرستاده است.^{۳۵}

تأکید بر این که پیامبر خدا در آستانه ی برپایی قیامت به رسالت برانگیخته شده، بیان روشنی بر استنباط خاتمیت از آیه شریف است.

روزی بزرگان و برگزیدگانی از پنج دین، یعنی یهود و نصاری و دهریون و دوگانه پرستان و مشرکان عرب، نزد پیامبر خدا ﷺ جمع شدند و هر یک عقاید خود را عرضه کردند. پیامبر در آغاز سخن، این مطلب مهم را یادآوری فرمود:

همانا خداوند مرا به عنوان حجّتی بر عالمیان، به سوی تمامی مردم فرستاد.^{۳۶}

در توقیعی از امام زمان علیه السلام آمده است که آن عزیز پس از یادکردی از برخی از پیامبران پیشین، درباره ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَتَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَخَتَمَ بِهِ
أَنْبِيََاءَهُ وَأَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً.^{۳۷}

۳۵. بحار الانوار ۱۸: ۲۳۲ و ۶۵: ۳۹۲.

۳۶. قَدْ بَعَثَنِي كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا حُجَّةً عَلَى الْعَالَمِينَ. (احتجاج ۱: ۲۲؛ بحار الانوار ۹: ۲۵۷)

۳۷. غیبت شیخ طوسی ۲۸۷: ۲؛ احتجاج ۲: ۴۶۸؛ بحار الانوار ۲۵: ۱۸۱؛ بحار الانوار ۵۳: ۳۷، ۱۹۳.

پس خداوند محمد ﷺ را رحمتی برای عالمیان فرستاد و با آن حضرت نعمتش را تمام کرد و پیامبرانش را به پایان برد و او را به سوی همه ی مردم روانه کرد.

۱-۲. «خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر پیامبر ﷺ

به کار بردن تعبیر «ارسال به سوی همه ی مردم» که برگرفته از آیه ی شریفه است به همراه تصریح بر «ختم نبوت»، نشان از دلالت معنای آیه بر خاتمیت دارد.

یکی از روشن ترین بیانات پیامبر اکرم ﷺ در این باره، حدیثی است که دانشمندان و محدثان شیعه و سنی از آن حضرت نقل کرده اند. پیشینه ی تاریخی این حدیث چنین است:

در ماجرای لشکر کشی برای جنگ تبوک، پیامبر اکرم ﷺ برای پیش گیری از توطئه ی منافقان - که نقشه کشیده بودند تا در غیاب پیامبر مدینه را تصرف کنند - دستور داد تا علی رضی الله عنه در شهر بماند و در لشکر حضور نیابد. در پی این تصمیم، منافقان که نقشه ی خود را نقش بر آب دیدند، شایع کردند که علی از دستور رسول خدا ﷺ مبنی بر شرکت در جنگ، سرپیچی کرده است و ایشان هم او را به همراه زنان و زمین گیران و کودکان و پیرمردان وانهاده است.

در پی این شایعه، علی رضی الله عنه لباس رزم پوشید و به محضر پیامبر شتافت و سخن منافقان را به گوش آن حضرت رسانید و به این ترتیب، آشکارا اعلام کرد که برای شرکت در جنگ آماده است. رسول خدا ﷺ برای نشان دادن مقام و منزلت ویژه ی شیر خدا، علی مرتضی رضی الله عنه، فرمود:

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ
بَعْدِي؟

آیا راضی و خشنود نیستی از این که منزلت تو نزد من همان
منزلت هارون نزد موسی باشد؛ جز آن که پس از من هیچ پیامبری
نخواهد بود؟

این سخن شریف و مهم را که به «حدیث منزلت» مشهور گشته، بسیاری
از مسلمانان نخستین ما چه زن، چه مرد نقل کرده اند. از میان خاندان
رسول خدا کسانی چون: حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام،
امام حسن علیه السلام، فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه دختر جناب
حمزه، دختر حارث بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب، ناقلان این
سخن جاودانه اند. از میان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز کسانی چون:
ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالله بن عوف، انس بن مالک،
عبدالله بن عمر بن الخطاب، ابوهریره، عبدالله بن عباس،
جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، عبدالله بن مسعود، عمار
بن یاسر، زید بن ارقم و ده ها تن دیگر این حدیث مشهور و معروف را
نقل کرده اند.^{۳۸}

دانشمندان شیعه و سنی این حدیث را نقل کرده اند و در کتاب های
حدیثی خود آورده اند.

یکی از کسانی که این حدیث را نقل کرده است، سعد بن ابی وقاص
است که هر چند با علی علیه السلام رابطه ی خوبی نداشت، ولی در مقطعی
بسیار حساس، این حدیث را نقل می کند و معاویه را برای مدتی از

۳۸. مرحوم علامه ی مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار (جلد ۳۷، صفحات ۲۵۴ - ۲۷۳) درباره ی
این موضوع مهم، ۴۳ حدیث با سندهای گوناگون و عبارات مختلف آورده است.

دشنام دادن به آن حضرت به صورت رسمی و بر سر منابر حکومتی، باز می‌دارد.^{۳۹} حدیث منزلت را عامر و ابراهیم و مصعب و عایشه، فرزندان سعد وقاص، از پدر خویش نقل کرده‌اند.

حدیث منزلت - چنان که گفتیم - در اصل، بیانگر مقام و منزلت والای علی علیه السلام در جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ اما جالب آن است که این حدیث نماد و نشانه‌ی خاتمیت رسول اکرم نیز دانسته شده است. به این داستان توجه کنید:

راوی این داستان نقل می‌کند: به من خبر رسید که مردی از قریش می‌گوید: به خدا سوگند، نمی‌دانم؛ شاید پس از محمد پیامبر دیگری هم باشد. ابراهیم پسر سعد بن ابی وقاص را ملاقات کردم و به او گفتم: ای ابا اسحاق، آیا سخن رسول خدا در ماجرای جنگ تبوک از پدرت شنیده‌ای؟

پسر سعد خندید و چنان پنداشت که من دوستی علی را در دل دارم که چنین پرسشی می‌پرسم. به او گفتم: به خدا سوگند، این سخن را از آن رو نمی‌پرسم تا منزلت علی معلوم شود؛ ولی ماجرا چنان است که به من خبر رسیده که مردی از قوم تو [=قریش] می‌گوید: من نمی‌دانم؛ شاید پس از محمد پیامبر دیگری هم باشد.

ابراهیم در پی شنیدن این سخن گفت: آری، من شهادت می‌دهم که از پدرم سعد بن ابی وقاص شنیدم که می‌گفت:

۳۹. کشف الغمّة ۱: ۱۰۹ و ۱۵۰؛ بحار الانوار ۳۹: ۳۱۵؛ العمده ۱۳۱.

۴۰. کنیه‌ی ابراهیم.



روزی که رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را از شرکت در جنگ تبوک بازداشت و او را بازگردانید، شنیدم که به او فرمود: ای علی، آیا خشنود نیستی که منزلت تو نزد من همان منزلت هارون نزد موسی باشد؛ جز آن که پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود؟^{۴۱}

به این ترتیب، حدیث منزلت در بیان مقام و جایگاه حضرت علی علیه السلام بیان شده است، اما بیان گر این اصل مهم است که پس از پیامبر اکرم، به هیچ روی، پیامبری نخواهد بود.

برخی از بهائیان به دلالت این حدیث مشهور چنین پاسخ داده‌اند:

روایت مربوط به زمانی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به غزوه تبوک می‌رفتند و علی علیه السلام را جانشین خود در مدینه قرار دادند؛ هنگام رفتن به او فرمودند: «أنت منی بمنزلة هارون من موسی؛ إلا أنه لا نبی بعدی»: تو نسبت به من مانند هارون به موسایی؛ با این تفاوت که تو نبی بعد از من نیستی [همان طور که هارون بود] و اشاره دارد به آیه ی «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»: و از رحمتمان، برادرش، هارون نبی را به او بخشیدیم. این تعبیری بود که شیخ صدوق در قرون اولیه ی اسلام از معنای این روایت کرده است، ولی متأخر قسمت آخر آن را به جای «تو نبی بعد از من نیستی»، به «ولکن نبی ای بعد از من نیست» ترجمه کرده‌اند! توجه کنید که برداشتی صحیح است که با قرآن در تعارض نباشد.

در برابر این پاسخ لازم است به چند نکته اشاره کنیم:

۴۱. بحار الانوار ۳۷: ۲۶۷.

• هر کس اندکی زبان عربی بداند، از جمله ی: «لا نبی بعدی» به راحتی می فهمد که «لا» برای نفی جنس است و معنای جمله این است که: مطلقاً هیچ پیامبری پس از من نخواهد بود. منظور پیامبر هم از این حدیث کاملاً روشن است: منزلت تو نزد من همان منزلت هارون نزد موسی علیه السلام است؛ جز آن که هارون پیامبر بود؛ ولی پس از من هیچ کس پیامبر نخواهد بود؛ حتی تو علی جان!

• یکی از اشکالات روشی در مباحثه، سخن گفتن بدون ارائه ی مدرک است؛ همانند همین معنایی که از روایت عرضه شده و به شیخ صدوق نسبت داده شده است. ضمن آن که برخی روایاتی را خواهیم آورد که شیخ صدوق در خاتمیت شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده، از بهائیان می پرسیم: چرا برای سخنی که از شیخ صدوق نقل کرده اید، سندی ارائه نمی کنید؟^{۴۲}

• نکته ی دیگری که گفته اند این است که چون این روایت با قرآن مخالف است، باید معنایی از آن ارائه کرد که با قرآن معارض نباشد. این سخن، ضمن آن که با محتوای قرآن سازگاری ندارد، نکته ی دیگری را هم می رساند و آن این که آنان اعتراف کرده اند که: این حدیث به راستی، به معنای آن است که پس از پیامبر خدا هرگز هیچ پیامبری نخواهد آمد. البته پیش از این، گاهی بهائیان به حدیث دیگری استناد می کنند و مدعی می شوند که در روایت آمده است:

بگویید «خاتم النبیین» و نگویید: «لا نبی بعده».

۴۲. خلاصه ی سخن شیخ صدوق چنین است: اوصیای همه ی پیامبران، از زمان آدم تا زمان رسول خاتم صلی الله علیه و آله، همه نبی بوده اند؛ اما اوصیای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نبی نیستند. زیرا خداوند عزوجل، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به خاطر گرمی داشت آن عزیز، خاتم برای تمامی این امت ها (پیامبران و اوصیای آنان که همگی نبی بودند) قرار داده است. (کمال الدین ۱: ۲۶) این سخن را با آن چه بهائیان گفته اند، مقایسه کنید و سپس داوری فرمایید.

در پاسخ، توجه عزیزان خواننده را به سه نکته جلب می‌کنیم:

• این سخن، روایت نیست؛ بلکه عبدالرحمن سیوطی (و ظاهراً فقط او) در کتاب تفسیرش آن را از قول عایشه نقل می‌کند^{۴۳} که این نقل قول عایشه برای ما هیچ حجّیتی ندارد.^{۴۴}

همین سیوطی پیش از نقل سخن عایشه، روایتی از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: به زودی در میان امت من، دروغ‌گویان سی‌گانه‌ای ظهور می‌کنند که همگی چنان می‌پندارند که پیامبرند؛ در حالی که من خاتم پیامبرانم و پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود.^{۴۵}

اگر این نقل از عایشه درست باشد، سببش می‌تواند آن باشد که مسلمانان با ذکر این سخن (لا نبی بعده) به یاد حدیث منزلت می‌افتادند و به خاطر می‌آوردند که رسول خدا با چه تمثیل زیبایی بر جانشینی علی مرتضیٰ علیه السلام پای فشرده بود و بسیاری، از جمله عایشه، آن یاد آمدن‌ها را نمی‌پسندیدند. از این رو، می‌گفتند: نگویید: لا نبی بعده؛ بلکه بگویید: خاتم النبیین!

پیامبر اکرم ﷺ در سخنانی دیگر به روشنی و صراحت، بر خاتمیت خویش و جاودانگی دینش پای فشرده است. به این حدیث شریف - که حضرت امام باقر علیه السلام نقل فرموده است - گوش جان بسپاریم:

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که مرگ به سراغ پیامبر ﷺ آمد، جناب جبرئیل نازل شد و به آن عزیز عرض کرد: ای رسول خدا، آیا دوست داری به دنیا بازگردی و باز هم زندگی کنی؟ پیامبر فرمود:

۴۳. تفسیر الدر المنثور ۵: ۲۰۴ ذیل آیه‌ی چهل و سوره‌ی احزاب.

۴۴. این سخن برای یک بهائی نیز به علت پذیرش حقانیت تشیع در میان فرقه‌های اسلام نمی‌تواند اعتباری داشته باشد.

۴۵. تفسیر الدر المنثور ۵: ۲۰۴.

نه، نمی خواهم؛ چون رسالت پروردگارم را به انجام رسانده‌ام. جبرئیل دوباره همان را گفت که پیش تر گفته بود. پیامبر هم باز فرمود: نه، می خواهم به نزد خداوند - که برترین رفیق آدمی است - بروم. پس از آن، پیامبر خدا ﷺ به مردمی که در اطراف بسترش جمع شده بودند، فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي. فَمَنْ ادَّعَى بَعْدَ ذَلِكَ فِدَعْوَاهُ وَبِدَعْوَتِهِ فِي النَّارِ فَأَقْتُلُوهُ وَمَنْ اتَّبَعَهُ فَإِنَّهُ فِي النَّارِ^{٤٥}

هان ای مردم! آگاه باشید که پس از من، هیچ پیامبری و نه هیچ سنتی نخواهد بود. هر کس پس از این ادعایی کند، هم ادعایی که کرده و هم بدعتی که آورده، در آتش خواهد بود و چنین کسی را در جا بکشید. هر کس هم که از چنین کسی پیروی کند، بی تردید، جایگاهش آتش دوزخ است.

پیامبر خدا ﷺ در خطابه‌ی جاودانه‌ی غدیر، از جمله چنین فرمود:

هان ای مردم! به خدا سوگند، خداوند به پیامبران و رسولان پیشین بشارت داد که من خواهم آمد؛ در حالی که من خاتم پیامبران و رسولان و حجّت خدا بر تمامی آفریدگان، از اهل آسمان ها و زمینم.

خوانندگان گرامی توجه دارند که در این خطبه‌ی جاودانه و جالب، حضرت محمد ﷺ خویشان را خاتم انبیا و نیز خاتم رسولان معرفی می‌فرماید. پیامبر خدا ﷺ، در پی این سخن، تکلیف کسانی را که در این اصل جاودانه کوچک ترین تردیدی به خویش راه دهند، روشن فرموده است:

٤٥. من لایحضره الفقیه ٤: ١٦٣؛ امالی شیخ مفید: ٥٣؛ بحار الانوار ٢٢: ٤٧٥ و ٧٦: ٢٢٢.



پس هرکس که در این مهم شک کند، همو کافر است؛ آن هم کافر دوران جاهلیت نخستین. هرکس در چیزی از این سخن من شک کند، به راستی که در تمامی سخنان من شک کرده است و چنین کسی در آتش خواهد بود.

پیامبر ﷺ در پایان این بخش از سخنان خویش، از هدیه ی بزرگ خاتمیت - که خداوند به آن حضرت ارزانی فرموده است - چنین یاد می کند:

هان ای مردم! خداوند این فضیلت را به من عطا فرموده است. منمّتی است از خداوند که بر من نهاده و احسانی است از او که بر من ارزانی شده و البتّه معبودی به جز او نیست و من [برای این] تا جهان باقی است و زمان برقرار است، در همه حال، خدای را می ستایم و سپاس می گویم.^{۴۷}

در داستان اسلام آوردن آن عرب بیابانی، پس از دیدن معجزه ی پیامبر خدا ﷺ و اظهار شهادتین، میان آن مرد و پیامبر ﷺ گفت وگویی دیگر واقع شد که آن را از قول حضرت حسین بن علی علیه السلام نقل می کنیم:

مرد عرب پرسید: ای رسول خدا به من خبر بده آیا پس از شما پیامبری خواهد آمد؟ پیامبر فرمود: خیر، من خاتم پیامبرانم؛ اما پس از من امامانی از فرزندان من خواهند بود که به دادگری قیام می کنند. آنان به عدد نقیبان بنی اسرائیل اند. نخستین ایشان علی بن ابی طالب است. او امام و خلیفه ی پس از من است و سپس نه تن از فرزندان او امام خواهند بود [و در این هنگام پیامبر ﷺ دستش را بر سینه ی من نهاد] و قائم علیه السلام

۴۷. احتجاج ۱: ۶۰؛ بحار الانوار ۳۷: ۲۰۸.

نهمین فرزند حسین علیه السلام است که در آخرالزمان، برای برپایی امر دین به پا می خیزد؛ چنان که من در آغاز امر دین به پا خاستم.^{۴۸}

حضرت امام رضا علیه السلام به واسطه ی پدران بزرگوارش، حدیثی را از علی علیه السلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

علی جان! من از خدای خود چیزی درخواست نکردم، جز آن که همان را برای تو هم خواستم؛ اما خداوند به من فرمود: پس از تو به هیچ روی، نبوت و پیامبری نخواهد بود. تو خاتم انبیایی و علی خاتم اوصیاست.^{۴۹}

و بالاخره آن عزیز در یکی دیگر از سخنان ماندگار خویش چنین فرمود:

و خداوند مرا عاقب نامید. [چون] من در پایان پیامبران آمده ام. بعد از من رسول نخواهد بود.... و من مقفی نامیده شده ام؛ یعنی همه ی پیامبران را پشت سر نهاده ام.^{۵۰}

به همین مقدار از بیانات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیان آن که خداوند پس از ایشان به هیچ روی هیچ پیامبری را مبعوث نمی فرماید، اکتفا می کنیم. در بخش بعدی، «خاتمیت بر محور پیامبر» را به بیان جانشین و شاگرد نخست رسول اکرم، حضرت علی علیه السلام، بررسی می کنیم.

۴۸. کفایه الأثر: ۱۷۲؛ بحار الانوار ۳۶: ۳۴۲. نزدیک به همین مضمون از راوی دیگر: مناقب ابن شهر آشوب ۱: ۳۰۰؛ بحار الانوار ۳۶: ۲۷۱.
 ۴۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲: ۷۳؛ بحار الانوار ۳۹: ۳۶.
 ۵۰. خصال ۲: ۴۲۵؛ علل الشرایع ۱: ۱۲۷؛ معانی الأخبار: ۵۰؛ بحار الانوار ۱۶: ۹۲. این مضمون در مدارک و منابع سنی چنین آمده است: وأنا العاقب الذی لیس بعده نبی. (سنن ترمذی ۴: ۲۱۴)

۱-۳. «خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر علی علیه السلام

علی علیه السلام کسی است که از خردسالی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در خانه ی آن حضرت بالید و پرورش یافت و حتی هنگام نزول نخستین وحی در غار حرا، حضور داشت و افتخار بزرگ «نخستین مرد مسلمان» را از آن خویش ساخت. او در سن ده سالگی به پیامبر ایمان آورد و در سن سیزده سالگی، در نخستین دعوت آشکار پیامبر صلی الله علیه و آله در جمع بزرگان بنی هاشم، رسماً به عنوان «جانشین پیامبر» معرفی شد.

بعدها هم در مناسبت های مختلف و مهم، رسول اکرم او را وصی و وزیر و خلیفه ی خویش نامید و آیات بسیاری هم در بیان شأن و منزلت والای آن حضرت و تصریح به امامت و وصایت آن عزیز نازل شد.

اینک می خواهیم موضوع مهم «خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» را به بیان چنین شخصیت والایی بیاوریم.

نخست چند سخن سدید و گهربار را از کتاب شریف و عزیز نهج البلاغه در بیان «خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» باهم می خوانیم:

پیشوای پرهیزگاران و امیر مؤمنان، در بخشی از یک خطبه - که در آن از عظمت خداوند و جاودانگی قرآن و خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و موعظه ی مردم سخن گفته است - می فرماید:

أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَتَنَازَعِ مِنَ الْأَلْسُنِ. فَقَفَى بِهِ الرُّسُلَ
وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ.

خداوند رسول اکرم را در روزگاری به پیامبری برانگیخت که دوران

درازی بود پیامبری نیامده بود و نزاع و مشاجره بر زبان ها جاری بود. [مردم با یکدیگر در عقاید و اندیشه ها اختلاف داشتند و این اختلاف ها در سخنان آنان جلوه کرده، آشکار شده بود.] خداوند محمد مصطفی ﷺ را در پی و پس همه ی پیامبران فرستاد و وحی را به وسیله ی او به پایان برد.^{۵۱}

بار دیگر توجه خوانندگان گرامی را به این مهم جلب می کنیم که حضرت علی علیه السلام آشکارا تأکید می فرماید که خداوند «وحی» را به وجود محمد رسول الله ﷺ ختم کرد و به پایان برد. به این ترتیب، کسی نمی تواند بهانه بیاورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم انبیا بود نه خاتم رسل؛ چون خداوند اصلاً مقوله ای به نام «وحی» (وسیله ی ارتباطی خداوند با بشر) را برچیده است. تکلیف معنای «ختم» هم در این عبارت روشن می شود و معلوم می گردد که همان معنای «به پایان برد» را می دهد. معنای زینت و زیور و انگشتری و از این قبیل که می گویند، هیچ کدام در این عبارت، جایی نخواهد داشت.

آن حضرت هنگام غسل دادن و آماده کردن رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای سفر آخرت، به عنوان آخرین سخنان با عزیزترین کس خویش، چنین می گوید:

بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي، لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ
النُّبُوَّةِ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ.

پدر و مادرم فدای تو باد! همانا با مرگ تو چیزی قطع شد که با مرگ هیچ کس دیگر قطع نشده است و آن، همان پیامبری و آگاه ساختن و خبرهای آسمانی است.^{۵۲}

۵۱. نهج البلاغه: ۱۹۱؛ بحار الانوار: ۱۸: ۲۲۱.

۵۲. نهج البلاغه: ۳۵۵؛ بحار الانوار: ۲۲: ۵۴۲.

به این ترتیب و با این بیان روشن، با مرگ پیامبر ﷺ آوردن هر گونه خبر آسمانی به عنوان «وحی الاهی» برای همیشه نفی شده است.

در سخنی دیگر از آن حضرت، چنین می خوانیم:

تا آن که خداوند حضرت محمد ﷺ را برانگیخت تا وعده ی الاهی را به انجام برساند و پیامبری را به پایان ببرد.^{۵۳}

باز در نهج البلاغه می خوانیم:

رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی ﷺ امین وحی خداوند و پایان بخش رسولان و بشارت دهنده به رحمت خداوند و ترساننده ی از نعمت اوست.^{۵۴}

این سخنان در اثبات خاتمیت رسول اکرم ﷺ آن چنان روشن و گویاست که نیازی به توضیح ندارد و به راستی نمی دانیم منکران خاتمیت، به ویژه بهائیان، چه پاسخی در برابر این بیانات راه گشا دارند.

و بالاخره در ضمن یکی از احتجاجات امیر مؤمنان علیه السلام چنین آمده است:

اما رسول خدا ﷺ؛ پس او آخرین پیامبران است و بعد از او نه نبی ای خواهد آمد و نه رسولی. خداوند به وسیله ی رسول خدا ﷺ انبیا را تا روز قیامت پایان بخشید.^{۵۵}

و بدین سان خداوند ردای خاتمیت را بر قامت پیامبر ﷺ استوار ساخت و سلسله ی رسالت را به وجود نازنین او به پایان برد و مهر ختم نبوت بر کارنامه ی تلاش وی زد و آن عزیز را فرجام پیامبران و رسولان خویش قرارداد.

۵۳. نهج البلاغه: ۴۴؛ بحار الانوار ۶۰: ۱۱ و ۲۴۸: ۱۶ و ۲۱۶: ۱۸ و ۳۲: ۸۹.

۵۴. نهج البلاغه: ۲۴۷؛ بحار الانوار ۲۴: ۲۴۸.

۵۵. احتجاج طبرسی ۱: ۱۵۳؛ بحار الانوار ۳۱: ۴۲۰.

۱-۴. «خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر امامان علیهم السلام

ائمه ی اطهار علیهم السلام فرزندان رسول خدا و جانشینان آن حضرت در میان مردمان اند. خداوند متعال آنان را به عنوان عالمان دین و حجّت های خود بر بندگان، برگزیده و کلامشان را مرجع شناخت حقایق اسلام قرار داده است. کلام این بزرگواران گواهی روشن بر اهمیت و اصالت اعتقاد به خاتمیت در اسلام است. با نگاهی به احادیث نقل شده از امامان معصوم علیهم السلام، استفاده از القابی چون خاتم الانبیاء یا خاتم المرسلین و نظایر آن ها، در شأن حضرت محمد ﷺ، حاکی از استواری عقیده به خاتمیت رسول اکرم است. به سخنانی از آن عزیزان گوش دل می سپاریم:

شخصی به نام ایوب پسر حرّ از حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام نقل می کند که می فرمود:

همانا خداوند - که یادش عزیز است - به وسیله ی پیامبر شما سلسله ی پیامبران را به پایان برد؛ از همین رو هرگز پس از او پیامبری نخواهد آمد.^{۵۶}

فضل بن شاذان، از دانشمندان نامی شیعه، نقل می کند که مأمون، خلیفه ی عباسی، از امام هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام درخواست کرد تا عقیده ی خالص اسلام را به صورت مختصر و خلاصه برایش بنویسد؛ یعنی از بیان امور حاشیه ای در عقیده ی اسلامی پرهیزد و آن چه را از مبانی اصلی و اساسی اسلام است، بیان فرماید. آن حضرت هم در بیان خواسته ی مأمون، چنین نوشت:

۵۶. کافی ۱: ۱۶۹.

محض و خالص اسلام، شهادت دادن به این است که معبودی به جز «الله» نیست؛ یگانه است و شریک و همتایی ندارد؛ یکتا و یکی و بی نیاز و برپادارنده و شنوا و بینا و بسی تواناست؛ از آغاز آفرینش و پیش از آفرینش بوده و جاودانه، خواهد بود؛ دانایی است که نادانی در او راه ندارد؛ توانایی است که ناتوان نمی شود؛ بی نیازی است که هرگز نیازمند نمی شود؛ دادگری است که هیچ گاه ستم نمی کند. شهادت می دهم که خداوند آفریننده ی همه ی چیزهاست و هیچ چیزی همانند او نیست؛ شبیه و مانند و ضدّ و همسر ندارد. آن که در هنگام بندگی و دعا و رغبت و ترس، قصد می شود، فقط هموست.

در پی بیان توحید و یکتاپرستی و لوازم آن که اصل و اساس اسلام و همه ی ادیان الاهی است - امام رضا علیه السلام شهادت مهمّ دیگری را نیز به عنوان محض و خالص اسلام بیان می فرماید:

و [شهادت به این که] محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده و امین و برگزیده و پاک و پاکیزه از آفریده های خداوند و سید فرستادگان و خاتم پیامبران و برترین عالمیان است. هیچ پیامبری پس از او نخواهد بود و هیچ دگرگونی ای در آیین و دین او پدید نمی آید و هیچ تغییری در شریعتش حاصل نمی شود.^{۵۷}

یکی دیگر از دستاویزهای منکران آن است که می گویند چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی مرتضی علیه السلام فرموده است که آن حضرت خاتم اوصیاست، معلوم می شود که خاتم معنای زینت و زیور می دهد؛ چون پس از علی علیه السلام امامان دیگر نیز وصی پیامبر بوده اند. پاسخ این پرسش، در حدیثی که آوردیم، آمده است؛ یعنی معلوم گشته که مقام

۵۷. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۱۲۱؛ بحار الانوار ۱۰: ۳۵۲ و ۶۵: ۲۶۱.

نبوت به وجود رسول اکرم ﷺ خاتمه یافته است و این که پیامبر ﷺ فرموده خاتم اوصیاست، تأکیدی دوباره بر خاتمیت آن حضرت است؛ چون پیامبر پایان بخش پیامبران است، وصی او هم آخرین وصی خواهد بود. روشن است که امامان دیگر، هر چند اوصیای پیامبر ولی وصی بلافصل و بی واسطه ی آن حضرت نیستند؛ بلکه هر یک از ایشان، وصی امام قبلی است و تنها علی علیه السلام وصی مستقیم رسول الله ﷺ است. در سخنی دیگر از خود حضرت علی علیه السلام آمده است که از قول پیامبر ﷺ چنین نقل می کند:

علی جان! من و تو در همه چیز برابریم، مگر نبوت؛ من خاتم انبیا و تو خاتم اوصیایی.^{۵۸}

جناب عبدالعظیم حسنی نقل می کند:

به حضور سید و آقایم حضرت علی بن محمد، امام هادی علیه السلام رسیدم. آن حضرت وقتی مرا دید فرمود: خوش آمدی ای ابالقاسم! تو، به راستی دوست دار مایی.

من به ایشان عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا! می خواهم دینم را بر شما عرضه کنم.^{۵۹} اگر آن چه را می گویم موجب خشنودی و رضایت شماست، بر آن عقیده پایدار می مانم تا خدای خویش را ملاقات کنم [= تا هنگام مرگ بر آن عقیده می مانم].

امام علیه السلام فرمود: عقیده ات را بیان کن.

۵۸. ارشاد القلوب ۲: ۳۸۳؛ بحار الانوار ۲۹: ۱۷۱.

۵۹. یکی از کارهای جالب و پسندیده ی پیروان راستین امامان علیهم السلام این بود که عقاید خود را به امام زمان خود عرضه می داشتند تا درستی آن عقاید به امضا و تأیید امام علیه السلام برسد و موجب استواری و ماندگاری ایشان در آن عقاید شود.

عبدالعظیم می گوید: پس از شهادت به یگانگی و بی همتایی خداوند یکتا، گفتم:

و نیز معتقدم که همانا محمد بنده و فرستاده ی خداوند و خاتم پیامبران است. پس به هیچ روی پس از او تا روز قیامت پیامبری نخواهد آمد.

و امام علیه السلام این اعتقاد را به عنوان اعتقاد صحیح تأیید فرمود.^{۶۰}

راوی این روایت نقل می کند که امام صادق علیه السلام دعایی به او آموخت تا آن را هر روز هنگام غروب آفتاب بخواند. در آن دعا آمده است:

ای کسی که نبوت را به محمد صلی الله علیه و آله پایان دادی، این روز مرا به نیکی پایان بخش و [هم چنین] ماه و سال و عمر مرا در نیکی به پایان ببر.^{۶۱}

امام کاظم علیه السلام ضمن نقل حدیثی در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله، حدیثی قدسی را بازگو می کند که خداوند درباره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

بعد از محمد صلی الله علیه و آله هیچ نبوتی نخواهد بود و او خاتم انبیاست.^{۶۲}

۶۰. امالی صدوق: ۳۳۸؛ کمال الدین ۲: ۳۷۹؛ بحار الانوار ۶۶: ۱؛ توحید صدوق: ۸۱؛ بحار الانوار ۳: ۲۶۸.

۶۱. فلاح السائل: ۲۲۱؛ بحار الانوار ۸۳: ۲۶۷.

۶۲. تأویل الآیات: ۲۹۴؛ بحار الانوار ۲۴: ۳۷۴.

۱-۵. «خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر دانشمندان شیعه

چنان که پیش تر اشاره شد، خاتمیت رسول اکرم ﷺ، یکی از ضروریات و اصول اعتقاد اسلامی است که از همان آغاز، عموم مسلمانان با وجود اختلاف در بعضی عقاید، آن را پذیرفته اند؛ به گونه ای که اگر کسی و گروهی اصل خاتمیت را انکار کند، از زئی و زیور مسلمانی خارج می شود. در این مورد توجه به نکته ای که توسط ابوالفضل گلپایگانی، مشهورترین (و شاید دانشمندترین) مبلغ بهائی گفته شده، جالب است. او می گوید:

تواطؤ (هماهنگی) اهالی يك دين و مذهب و يا يك قوم و ملت بر كذب، مادام كه در ديانت آن ها ممنوع باشد، عقلاً و عادتاً مستحيل [محال] و غير ممكن است.^{۶۳}

از این رو، این اتفاق نظر و هم آهنگی در میان مسلمانان بر اصل خاتمیت باید برای بهائیان دلیلی بر درستی آن باشد.

افزون بر این، خوانندگان گرامی خود خوب می دانند که اعتقاد تمامی دانشمندان نامدار و محدثان بزرگ و فقیهان فرزانه و مفسران سترگ به خاتمیت پیامبر اعظم، بیانگر اصالت این اعتقاد در اسلام است. به ویژه که بخشی از این بزرگان در زمان امامان علیهم السلام می زیسته اند و اعتقادات خود را از مستقیماً از آن حضرات گرفته اند. روشن است که باور محدثان و مفسران به خاتمیت، برخاسته از آیات قرآن و بیانات رسول اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام است؛ از این رو، تمامی احادیث و اقوالی را که در این باب آورده اند، هر یک به تنهایی دلیل بر عقیده ی آنان به این اصل استوار است.

۶۳. کشف الغطاء: ۳۵۶.

هر چند نام بردن گروهی از آن فرزندگان به درازا می کشد، اما برای اهمیت موضوع، مناسب است نام ستارگانی چند از آسمان بی کران دانش شیعی، به ترتیب زمانی آورده شود و سخنی از ایشان، چه به عنوان نقل روایت و چه به عنوان بیان باور آنان در خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نقل شود:

(۱) سلیم بن قیس هلالی از اصحاب ائمه علیهم السلام؛ متوفای ۷۵ هجری (قرن یکم).

مؤلف کتابی که به نام خود، کتاب سلیم، نامور شده است. نخستین کتابی که در شیعه و بلکه در اسلام تألیف شده این کتاب است. جناب سلیم در این کتاب، با نقل روایات مختلف و پرشمار در خاتمیت رسول اکرم، از جمله این روایت از قول امیرمؤمنان علیه السلام، به این مهم تصریح می کند:

... و اما رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس آن حضرت خاتم پیامبران است و پس از او هیچ پیامبر و هیچ رسولی نخواهد آمد. خداوند تا روز قیامت سلسله ی پیامبران را به وجود نازنین آن عزیز پایان بخشید [و نیز به وسیله ی قرآن تمامی کتاب های آسمانی را تا روز قیامت ختم فرمود.] و ما [اهل بیت] را پس از محمد صلی الله علیه و آله، جانشینان در زمین و گواهان بر آفریدگان خویش قرار داد.^{۶۴}

۶۴. کتاب سلیم: ۶۵۱؛ بحار الانوار ۳۱: ۴۲۰.

۲) احمد بن محمد برقی؛ فقیه، محدث و رجالی؛ متوفای ۲۷۴ یا ۲۸۰ هجری (قرن سوم)؛ مؤلف کتاب ارزشمند المحاسن.

این محدث عالی قدر حدیث منزلت را به گونه‌ی دیگری نقل کرده است:

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر شما تنهایی، هر آینه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تنها بود. او مردم را دعوت می‌کرد؛ اما دعوت آن حضرت را اجابت نمی‌کردند و نخستین کسی که دعوت او را اجابت کرد؛ علی بن ابی طالب علیه السلام بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون نزد موسی علیه السلام است؛ جز آن که پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود.^{۶۵}

۳) علی بن ابراهیم قمی؛ یکی از مفسران و محدثان نامور جهان تشیع و از اصحاب امام عسکری علیه السلام (قرن سوم).

او در تفسیرش ذیل آیه‌ی چهارم سوره‌ی احزاب، چنین می‌گوید: خاتم پیامبران، یعنی پس از محمد صلی الله علیه و آله هیچ پیامبری نخواهد آمد.^{۶۶}

۴) محمد بن یعقوب کلینی؛ از بزرگترین محدثان شیعه و مؤلف کتاب جاودانه‌ی «کافی» (نیمه‌ی دوم قرن سوم و نیمه‌ی اول قرن چهارم).

آن بزرگوار در کتاب خویش روایات زیادی در خاتمیت پیامبر و جاودانگی قرآن و اسلام آورده است، از جمله همان روایت که پیش‌تر از امام صادق علیه السلام آوردیم:

۶۵. محاسن برقی ۱: ۱۵۹؛ بحار الانوار ۶۴: ۱۴۷.

۶۶. تفسیر قمی ۲: ۱۹۴.

همانا خداوند - که یادش عزیز است - به وسیله ی پیامبر شما سلسله ی پیامبران را به پایان برد؛ از همین رو هرگز پس از او پیامبری نخواهد آمد.^{۶۷}

(۵) محمد بن ابراهیم نعمانی. محدث و رجالی نام دار و از شاگردان شیخ ارجمند، محمد بن یعقوب کلینی (قرن چهارم).

کتاب مهم مرحوم نعمانی همان کتاب غیبت است که یکی از کتب کهن و زیربنایی در موضوع قائمیت است. افزون بر اصل مبحث قائمیت که در واقع خاتمیت رسول اکرم را اثبات می کند - به بخشی از روایتی که مرحوم نعمانی در این باره آورده است، توجه فرمایید:

حضرت امام رضا علیه السلام در بیان مقامات والای امامت، به این مهم تصریح می فرماید که دانش دین و قرآن در میان اهل بیت از فرزندان علی علیه السلام به طور ویژه تا روز قیامت قرار دارد و این از آن روست که پس از حضرت محمد به هیچ روی پیامبری نخواهد بود.^{۶۸}

(۶) محمد بن مسعود عیاشی؛ مفسر؛ متوفای ۳۲۰ هجری (قرن چهارم).

این مفسر عالی مقام، در کتاب تفسیر خویش، حدیث منزلت را می آورد و افزون بر تأکید به جانشینی حضرت علی علیه السلام، به خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز تصریح می کند.^{۶۹}

۶۷. کافی ۱: ۱۶۹. مرحوم کلینی هم چنین با نقل احادیثی دیگر بر خاتمیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تصریح می کند:

- حدیث منزلت: کافی ۸: ۲۶ و ۱۰۶.
- نقل مطلبی از کتاب های هندوها و اعتراف آنان به خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: کافی ۱: ۵۱۵.
- در دعای الحاح به نقل از امام صادق علیه السلام: کافی ۲: ۵۸۵.
- در دعای ماه مبارک رمضان به نقل از عبد صالح (امام کاظم علیه السلام): کافی ۴: ۷۲.
- در خطبه ی حضرت علی علیه السلام به نقل از امام صادق علیه السلام: کافی ۸: ۶۷.
- غیبت نعمانی: ۲۱۸.

۶۹. تفسیر عیاشی ۱: ۳۳۲؛ بحار الانوار ۳۷: ۱۳۹ و ۲: ۳۰۶ و ۲۸: ۲۳۰.

۷) محمد بن علی بن حسین بابویه، معروف به شیخ صدوق؛ از بزرگ‌ترین شخصیت‌های علمی تشیع و پرنویس‌ترین محدث جهان اسلام با حدود سیصد تألیف در حدیث و متوفای ۳۸۱ هجری (قرن چهارم).

این بزرگوار در اغلب کتاب‌های خویش - که از مهم‌ترین متون حدیثی شیعه است - ده‌ها روایت در خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ آورده است. این روایات در کتاب‌هایی چون من لایحضره الفقیه، خصال، امالی، علل الشرایع، عیون أخبار الرضا علیه السلام، معانی الأخبار، توحید، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال و کمال الدین، آمده است که برای دوری از طولانی شدن بحث، از ذکر همه‌ی آن موارد خودداری می‌کنیم و فقط به نقل این ماجرا بسنده می‌کنیم: مرحوم صدوق (و پس از او بزرگانی چون شیخ طوسی و شیخ مفید) جلساتی داشتند که در آن‌ها، مباحث حدیثی را مطرح می‌کردند و شاگردان، آن مباحث را می‌نوشتند. آن کتاب‌ها به نام «امالی» یا «مجالس» مشهورند.

یک بار در روز جمعه، دوازدهم ماه شعبان سال ۳۶۸ هـ ق، یکی از آن مجالس علمی تشکیل می‌شود که در آن مشایخ و بزرگانی از شیعیان حضور داشتند. آنان از شیخ بزرگوار مرحوم صدوق درخواست می‌کنند تا وصف دین امامیه را به صورت موجز و مختصر، بر آنان املا کند تا بنویسند. مرحوم صدوق هم در پی درخواست آنان، چنین املا می‌کند: دین امامیه عبارت است از:

- اقرار به یگانگی خداوند - که نام و یادش بلند است - و نفی تشبیه از حضرت حق و تنزیه خداوند از آن‌چه لایق و شایسته و سزاوار آن نیست.



- و اقرار به پیامبران و فرستادگان و حجّت‌ها و فرشتگان و کتاب‌های خداوند.

- و اقرار به این که محمد ﷺ سید و سرور پیامبران و فرستادگان و برترین آنان است و از تمامی فرشتگان مقرب خدا هم برتر است.
- و نیز اقرار به این که آن حضرت خاتم پیامبران است و پس از او به هیچ روی تا روز قیامت هیچ پیامبری نخواهد آمد.^{۷۰}

(۸) محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید؛ متکلم، فقیه و محدث. متوفای ۴۱۳ هجری (قرن چهارم و پنجم).

این شیخ بزرگوار نیز یکی دیگر از ستارگان درخشان آسمان بی‌کران دانش شیعی است. وی نیز در ده‌ها کتابی که تألیف کرده، به خاتمیت رسول اکرم ﷺ تصریح و تأکید داشته است؛ از جمله در کتابی که نکته‌های اعتقادی شیعه را بیان می‌کند، چنین می‌آورد:

اگر گفته شود: آیا از دین محمد مصطفی دانستید که او خاتم پیامبران است یا نه؟ جواب این است که می‌گوییم: آری، از دین او چنین دانستیم. اگر بپرسند: چگونه این را دانستید؟ می‌گوییم: این را از قرآن و حدیث دانستیم. اما قرآن، همان آیه که می‌فرماید: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است.» اما حدیث، همان که آن حضرت به علی علیه السلام فرمود: منزلت تو نزد من، همان منزلت هارون نزد موسی علیه السلام است، جز آن که پس از من، هیچ پیامبری نخواهد بود.^{۷۱}

۷۰. امالی صدوق: ۶۳۹؛ بحار الانوار ۱۰: ۳۹۳. پیش از این مطلبی را از بهائیان آوردیم که مدعی شده بودند جناب صدوق جمله‌ی «فلا نبی بعدی» را چنین معنا کرده است: «تو، [=حضرت علی علیه السلام] نبی بعد از من نیستی». از جمله‌ای که در این جا از شیخ صدوق نقل کرده‌ایم، کذب بودن این مدعا آشکار می‌شود.

۷۱. النکت الاعتقادیة: ۳۸.

۹) محمد بن حسین معروف به سید رضی؛ گردآورنده ی نهج البلاغه؛ متوفای ۴۰۶ هجری (قرن چهارم). او و برادرش سید مرتضی - که هر دو از مفاخر شیعه به شمار می آیند - از شاگردان شیخ مفیدند.

پیش از این، سخنانی صریح از نهج البلاغه در خاتمیت رسول گرامی اسلام آوردیم و دانستیم که مرحوم سید رضی از قول علی علیه السلام نقل کرده است که وحی که وسیله ی اصلی ارتباط میان خداوند و بشر است. که با وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله به کلی منقطع شده و با مرگ آن حضرت، اخبار آسمان پایان پذیرفته است. پس از این هم بیانات بلندی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل سید رضی در جاودانگی قرآن و پابندگی احکام اسلام خواهیم آورد و به این ترتیب معلوم می شود که این دانشمند فرزانه همانند دیگر هم کیشان خود، به خاتمیت پیامبر خدا معتقد است.

۱۰) محمد بن حسن طوسی؛ معروف به شیخ طوسی؛ مفسر، محدث، فقیه، متکلم و رجالی؛ متوفای ۴۶۰ هجری (قرن پنجم).

او از چنان شخصیت والا و ممتازی برخوردار است که به شیخ و بزرگ طایفه ی شیعه نامور شده است. دو کتاب فقهی او، «استبصار» و «تهذیب»، از اصول چهارگانه ی فقه شیعه است. افزون بر آن که در کتاب های خویش با نقل احادیث معروفی چون حدیث منزلت، بر خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح کرده است و با نوشتن کتابی در غیبت امام زمان علیه السلام، باز هم بر جاودانگی اسلام، پای فشرده است. آن جناب هم چنین در تفسیر معروف خویش، ذیل آیه ی چهل و نهم سوره ی احزاب، چنین می گوید:



«و خاتم النبیین» یا آخر ایشان؛ زیرا تا روز قیامت پس از پیامبر، هیچ پیامبری نخواهد آمد.^{۷۲}

(۱۱) فضل بن حسن طبرسی؛ مفسر نامور و صاحب دو تفسیر مهم: جوامع الجامع و مجمع البیان؛ متوفای ۵۴۸ هجری قمری (قرن ششم).

ایشان ذیل آیه ی چهلّم سوره ی احزاب، چنین آورده است:

«و خاتم النبیین» یعنی آخر پیامبران. نبوت به وجود نازنین محمّد مصطفی ﷺ پایان پذیرفت؛ بنابراین شریعت او تا روز جزا باقی و برقرار است و این فضیلتی برای آن حضرت است که خداوند از میان دیگر فرستادگان آن گرمی را به این شرافت و ویژگی بخشیده است.^{۷۳}

(۱۲) سید ابن طاووس؛ محدث؛ فقیه، ادیب و دانشمند بزرگ شیعه. متوفای ۶۶۴ هجری (قرن هفتم).

این دانشمند گران مایه در بیش تر کتاب های پرشمار خویش، در جاهای مختلف، لقب پرافتخار و جاودانه ی خاتم النبیین را برای پیامبر اکرم ﷺ آورده و افزون بر آن، حدیث معروف منزلت را - که سندی مهم در خاتمیت آن حضرت است - در کتاب هایش نقل کرده است.^{۷۴} هم چنین در نقل حرز حضرت جواد علیه السلام می نویسد:

۷۲. تفسیر تبیان ۸: ۳۴۶.

۷۳. مجمع البیان ۸: ۵۶۷.

۷۴. از جمله در این کتاب ها: الإقبال: ۲۹۶؛ التحصین: ۵۶۴ و ۵۸۰ و ۶۳۵؛ سعد السعود: ۹۶؛ الطرائف ۱: ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۶۳ و ۷۱ و ۲۷۵ و ۲: ۴۱۳؛ الیقین: ۱۳۸ و ۱۶۱ و ۱۷۳ و ۱۸۵ و ۳۳۴ و ۳۴۷ و ۳۷۱ و ۴۱۴.

... و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ، خاتم پیامبران است و هیچ پیامبری پس از او نخواهد بود.^{۷۵}

(۱۳) علی بن عیسی اربلی از شاگردان سید ابن طاووس و از استادان علامه‌ی حلی، متوفای ۶۹۳ هجری قمری (قرن هفتم).

او در کتاب معروف خویش به نام «کشف الغمّة فی معرفة الائمة ﷺ» در بیان نام‌های پیامبر، از جمله چنین آورده است: و از نام‌های آن حضرت، یکی هم «خاتم» است. خداوند می‌فرماید: و خاتم پیامبران. خاتم برگرفته از این سخن است که می‌گویی: آن چیز را ختم کردم؛ یعنی تمام کردم و به آخرش رسیدم و آن، پایان و آخر چیز شد و نیز ختم قرآن هم برگرفته از همین لغت است. در قرآن هم آمده «پایان شراب بهشتی مسک است»؛ یعنی آخرین طعمی که پس از نوشیدن آن شراب می‌چشند، بوی مشک است. پیامبر به این نام نامور شده است، زیرا آن عزیز آخرین پیامبری بود که خداوند او را برانگیخت؛ هر چند در فضیلت، نخستین آن‌هاست.^{۷۶}

(۱۴) محمد باقر بن محمد تقی، معروف به علامه‌ی مجلسی؛ دانشمند کم‌نظیر؛ متوفای ۱۱۱۱ هجری (قرن یازدهم و دوازدهم).

این بزرگوار در دایرة المعارف عظیم «بحارالانوار» ده‌ها و بلکه صدها روایت مبنی بر خاتمیت رسول گرامی آورده است که به دلیل فراوانی بیش از اندازه، خواهندگان و خوانندگان گرامی را به جست‌وجو در نرم‌افزارهای مربوط با کلیدواژه‌هایی چون «خاتم النبیین» و «لا نبی بعدی» توصیه می‌کنیم تا ببینند و

۷۵. و [أشهد] أن محمد ﷺ خاتم النبیین لا نبی بعده. (الأمان: ۷۹ و مهج الدعوات: ۴۰)
۷۶. کشف الغمة ۱: ۱۰؛ بحارالانوار ۱۶: ۱۱۸.



بدانند که مسأله‌ی خاتمیت از چه اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به عنوان نمونه، آن بزرگوار در بیان معنای «خاتم النبیین» چنین می‌گوید:

«خاتم النبیین» یعنی آخر پیامبران. نبوت به وجود او پایان یافت؛ پس شریعت او تا روز رستاخیز، باقی و برقرار است.^{۷۷} درباره‌ی یکی از وجوه معنای آیه‌ی شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» می‌فرماید:

یا آن که مراد و منظور آن است که خداوند آن بزرگوار را بر تمامی آدمیانی که پس از آن حضرت می‌آیند، برانگیخته است؛ زیرا دیگر پس از پیامبر ﷺ هیچ پیامبری نخواهد بود؛ برخلاف سایر پیامبران اولوالعزم که این ویژگی را نداشتند و شریعت آنان توسط دین بعدی نسخ شد.

از آن جا که آوردن نام تمامی دانشمندان ناموری که هر یک به گونه‌ای در کتاب‌های ماندگار و معروف خویش به صراحت و به روشنی، خاتمیت پیامبر خدا ﷺ را به این معنا دانسته‌اند که پس از آن حضرت، هرگز پیامبری نخواهد آمد، به درازا می‌کشید، نام برگزیدگانی از آنان را آوردیم تا روشن شود که محدثان و مفسران و فقیهان شیعه، چه دیدگاهی نسبت به اصل ماندگار خاتمیت دارند.

۷۷. «وَ خَاتِمَ النَّبِيِّينَ» أَي وَ آخِرِ النَّبِيِّينَ خَتَمَتِ النَّبُوَّةَ بِهِ فَشَرِيعَتُهُ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. (بحار الانوار ۳۰۷: ۱۶)

نظر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

هر چند شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی کثرتی هابی در اعتقادات شیعیان به وجود آوردند و موجب بروز و ظهور بایته شدند؛ اما به هر حال از شیعیان به شمار می آیند.

از آن رو که این دو، مورد تأیید بزرگان بهائی اند، بسیار مناسب است نظرشان در مورد خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ ذکر شود. اما پیش از آن، جا دارد بیاناتی از بهاء الله در عظمت مقام این دو آورده شود تا میزان اعتبار آرای شیخ احمد و سید کاظم - که در ادامه می آید - نزد بهائیان مشخص گردد:

اولین کتابی که باب پس از ابراز ادعایش تألیف کرده و به تعبیر پیشوایان بهائی، بزرگ ترین و عظیم ترین تألیف اوست^{۷۸}، کتابی به نام تفسیر سوره یوسف (یا قیوم الاسماء) است. او در این نوشته از زبان امام زمان عجل الله تعالی فرجه از شیخ احمد و سید کاظم رشتی با این تعبیر یاد می کند:

ای اهل زمین! من برای شما پیش از این، بابهایی را در دوران غیبتم نازل کردم و از آن ها جز معدودی از مؤمنین پیروی نمی کنند و در زمان های گذشته احمد را و در زمان های نزدیک تر کاظم را فرستادم؛ پس از آن ها جز مخلصین از شما پیروی نکردند.^{۷۹}

یکی از بزرگ ترین و مهم ترین کتاب های استدلالی بهائیان - که در نگاه آنان منزلتی بس والا دارد - کتاب ایقان نوشته ی بهاء الله است. او در این کتاب و نیز در دیگر آثارش، علی رغم آن که عموماً و نوعاً به دانشمندان

۷۸. ایقان: ۱۵۳.

۷۹. قیوم الاسماء بنا به نقل منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی: ۳۴.



شیعه حملات زیادی کرده است،^{۸۰} نسبت به شیخ احمد و سید کاظم اظهار ارادت بسیاری کرده و با تعابیری از ایشان یاد کرده که حکایت از تعظیم بسیار از مقامات آنان دارد. از جمله در کتاب ایقان، از آن دو به نورین نیرین (= دو نور پرتو افکن) یاد می‌کند، با عبارت قدس الله تربتهما (= خداوند خاک گورشان را مقدس دارد) بر تعظیم آنان تأکید می‌کند.

افزون بر این کتاب، در بخشی از لوحی که برای شخصی به نام احمد نازل کرده است (بنا به نقل کتاب رحیق مختوم)^{۸۱} چنین نگاشته است:

از صدر اسلام، اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق؛ بعد از خاتم الانبیاء و ائمه ی طاهرین دو نفس به حق واصل و به طراز آگاهی مزین: مرحوم شیخ و سید علیهما بهاء الله الابهی.^{۸۲}

به این ترتیب، پیشوای بزرگ بهائیان، بهاء الله، ضمن آن که لقب پرافتخار و جاودانه ی «خاتم الانبیاء» را برای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به کار برده، مدّعی است که هزاران هزار دانشمند مسلمان از آغاز اسلام در دریای وهم و گمان غرق بوده‌اند و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پاک علیهم السلام، دو نفر به حق رسیده و به لباس آگاهی زینت یافته‌اند که همان شیخ احمد و سید کاظم‌اند.

هم او در کتاب دیگر خود به نام اقتدارات از شیخ احمد چنین یاد می‌کند:

شیخ والامقام، برترین دانشمند، پشتیبان اسلام، کعبه‌ی آمال مردمان، کسی که چراغ دانش در میان جهانیان است.^{۸۳}

۸۰. حتی آنان را با القابی چون: ابن الذئب (گرگ زاده)، رقصاء (مار خوش خط و خال و گزنده)، خشب مسنده (چوب خشکی که به دیوار تکیه داده)، همج رعاع (مردمان پست و فرومایه)، خراطین الارض (کرم‌های میان لجن زار)، کلاب (سگ‌ها) و نیز خرلنگ و خفاش و مردار و کلاغ و زاغ و تراب (خاک بی ارزش) و حیوان درنده و سامری فریب دهنده و از این قبیل، نام برده است.

۸۱. تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، مبلغ بزرگ بهائی.

۸۲. رحیق مختوم ۲: ۶۴۸.

۸۳. اقتدارات: ۲۱۰.

با توجه به این سخنان که نشان دهنده ی مقام بس بلند شیخ احمد و سید کاظم نزد بهائیان است، به بیان اقوال این دو، در باب خاتمیت می پردازیم:

• شیخ احمد احسائی در تمامی نوشته های خود به این که حضرت محمد مصطفی ﷺ آخرین پیامبر خداست، تأکید دارد و هم اینک نیز از هر یک از پیروان ایشان در این باره پرسش کنید، بی تردید همان را می گوید که تمامی شیعیان مبتنی بر آیات قرآن و روایات پیامبر می گویند. به هر روی، به بیان دو نمونه از سخنان شیخ احمد درباره ی خاتمیت می پردازیم:

۱. ایشان در کتاب جوامع الکلم، به استناد آیه ی چهلم سوره ی احزاب و حدیث معروف منزلت، چنین می نویسد:

حضرت محمد بن عبدالله ﷺ. خاتم پیامبران است و پس از او هرگز پیامبری نخواهد آمد؛ زیرا خداوند درباره ی ایشان فرموده است: محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست؛ ولکن رسول الله و خاتم النبیین... و پیامبر اکرم خود نیز فرموده است: لا نبی بعدی. پس فرمایش آن حضرت حق است و باید بپذیریم و بنابراین، عقیده ی ما این است که پس از آن حضرت، پیامبری نیست و او خاتم رسولان است.^{۸۴}

۲. و نیز در همان کتاب، در رساله ی سلطانیّه چنین می گوید:

این که پیامبر اسلام خاتم پیامبران است، عمده ترین دلیل بر برتری پیامبر به دیگر پیامبران است. بدان که این امر از جمله دلیل ها

۸۴. جوامع الکلم ۲: ۷.

در برتری آن حضرت است؛ زیرا آن عزیز، همان گونه که در بعثت،
فرجام پیامبران است، در آفرینش انوار، نخستین آنان است.^{۸۵}

در ادامه، سخنان سید کاظم رشتی، جانشین شیخ احمد رامی آوریم:

(۳) سید کاظم رشتی نیز در وصیت نامه اش - که در آغاز کتاب
مجموعه الرسائل آمده است - در بیان اعتقاداتش چنین می گوید:

وصیت من آن است که شهادت می دهم... محمد بن عبد الله
بنده و فرستاده ی خداست. تمام شرایع منسوخ شده اند؛ به جز
اسلام که تا روز قیامت باقی خواهد بود....

(۴) باز در همان مجموعه الرسائل، چنین می گوید:

دنیا هر اندازه هم که رو به گسترش نهد و ترقی کند، باز هم
در دایره ی پیامبری حضرت رسول اکرم است؛ زیرا زنجیره ی
پیامبری پیامبران پیشین به وجود مبارک آن عزیز پایان
یافته است. پس از بعثت آن حضرت دیگر به هیچ روی، شایسته
نیست که کسی پیامبر شود و هر کس که پس از آن حضرت
بیاید، باید پیرو او باشد و محال است پس از ایشان، نبوت که
رتبه ی مستقلی است - به وجود آید.^{۸۶}

(۵) و سرانجام در همان مجموعه الرسائل، در رساله ی عزیه، عباراتی
می گوید که ترجمه اش این است:

اجماع تمامی مسلمانان، به صورت قطعی و ضروری، بر این
است که نبوت و پیامبری به بعثت رسول گرامی اسلام پایان

۸۵. جوامع الكلم ۲: ۲۴۷.

۸۶. مجموعه الرسائل: ۲۸۱، رساله ی ملاحسین علی.

یافته است و تا پایان روزگار، هر کس که مکلف به تکلیف شود، باید زیر پرچم پیامبر به سر ببرد.^{۸۷}

۱-۶. «خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر دانشمندان اهل سنت

همانند دانشوران شیعه، محدثان و مفسران و فقیهان و متکلمان سنی نیز به خاتمیت رسول اکرم ﷺ معتقدند. در این بخش، نخست حدیثی را که بیش تر محدثان و مفسران سنی آن را نقل کرده اند، می آوریم:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: همانا مثل من و مثل پیامبران پیشین، مثل مردی است که خانه ای زیبا و کامل بنا می کند؛ جز آن که در گوشه ای از خانه، جای خشتی را خالی می گذارد. مردم گرد آن خانه می گردند و شگفت زده می شوند و می گویند: چرا خشت این جا در جایش نیست؟ پیامبر فرمود: من همانند آن خستم [که خانه را کامل می کند] و من پایان بخش پیامبرانم.^{۸۸}

۸۷. مجموعة الرسائل: صفحه ی ۱۴۷.

۸۸. چنان که گفتیم، این حدیث در میان اهل سنت از شهرت زیادی برخوردار است. از این رو، در منابع مهمی آمده است که نام و نشان برخی از آن ها را می آوریم:

• صحیح بخاری ۴: ۱۶۳، باب ما جاء فی أسماء رسول الله ﷺ؛ صحیح مسلم ۷: ۶۴؛ باب ذکر کونه ﷺ خاتم النبیین؛ مسند احمد حنبل ۲: ۲۵۶ به نقل از ابوهیریه و ۳: ۳۶۱ به نقل از جابر بن عبد الله انصاری و ۵: ۱۳۷ به نقل از طفیل بن ابی کعب به نقل از پدرش؛ سنن ترمذی ۵: ۲۴۶؛ سنن نسائی ۶: ۴۳۶؛ مسند ابی داود طیالسی: ۲۴۷؛ سنن بیهقی ۹: ۵، باب مبتدأ البعث و التنزیل؛ فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ۶: ۴۰۷؛ تفسیر کبیر فخر رازی ۶: ۲۱۲، ذیل آیه ی ۲۵۳ سوره ی بقره؛ تفسیر قرطبی ۱۴: ۱۹۷ ذیل آیه ی ۴۰ سوره ی احزاب؛ تفسیر ابن کثیر دمشقی ۳: ۵۰۱، ذیل آیه ی ۴۰ سوره ی احزاب؛ تفسیر الدر المنثور ۵: ۲۰۴، ذیل آیه ی ۴۰ سوره ی احزاب.

جالب این جاست که بعضی بهائیان به این روایت چنین پاسخ داده اند: روایت دیگری که از آن تعبیر خاتمه ی نبوت شده، بیانی از حضرت محمد ﷺ است که خود را به آخرین سنگ در بنای یک ساختمان تشبیه نموده اند: «قال: انما مثلی فی الأنبیاء کمثل رجل بنی دارا فاکملها و حسنھا الا موضع اللبنة فکان من دخل فیھا فنظر ألیھا قال: ما احسنھا الا موضع هذه اللبنة قال فانا موضع البنة؛ ختم بی الأنبیاء» به فرض صحت این روایت، آیا پایان بنای یک ساختمان به معنای این است که بنای دیگری هم ساخته نخواهد شد؟ متأسفانه این قبیل افراد آگاهانه برای فریب خود و دیگران، از عبارت پایانی حدیث چشم می پوشند که فرموده است: «ختم بی الأنبیاء»: خداوند به وسیله ی من پیامبری را به پایان برده است. در پایان با یک مثال نامربوط، به خیال خود پاسخ دندان شکن می دهند. آیا به راستی آنان نمی دانند در مثالی که پیامبر ﷺ فرموده است، منظور آن است که بنای ساختمان نبوت و پیامبری پایان پذیرفته است.



تمامی مفسران بزرگ اهل سنت، مانند طبری و زمخشری و سیوطی و فخر رازی و قرطبی و... ذیل آیه ی چهلهم سوره ی مبارکه ی احزاب، محمّد رسول الله ﷺ را خاتم پیامبران می دانند و نبوت و رسالت را به وجود نورانی آن حضرت، پایان یافته تلقی می کنند. از جمله، ابن کثیر مفسر معروف اهل سنت، ذیل آیه ی چهلهم سوره ی احزاب چنین می گوید:

این آیه به روشنی، بیان می کند که پس از پیامبر، هیچ پیامبری نخواهد آمد و چون پس از آن حضرت پیامبری نیاید، به طریق سزاوارتر و شایسته تر، رسول هم نخواهد آمد؛ زیرا مقام رسالت اخصّ از مقام نبوت است. هر رسولی نبی است؛ ولی هر نبی ای رسول نیست. در این مورد [که آن حضرت خاتم پیامبران است] احادیث متواتر از رسول خدا و گروهی از صحابه وارد شده است.^{۸۹}

ابوبکر عتیق بن محمّد هروی نیشابوری، معروف به سوراآبادی یا سوریانی، مفسر قرن پنجم، در تفسیرش - که از کهن ترین متون تفسیری به زبان پارسی است - ذیل همان آیه ی چهلهم سوره ی احزاب، چنین می گوید:

- گفته اند او را خاتم النبیین کرد تا وی ناسخ همه ی شرایع بود و شریعت وی را ناسخ نبود.

- و گفته اند وی را خاتم النبیین کرد؛ زیرا که خاتم مهر بود و تا مهر نگشایند، نامه نخوانند؛ هم چنین تا به مصطفی اقرار ندهند، به هیچ پیغامبر اقرار نداده باشند.

۸۹. تفسیر ابن کثیر ۶: ۳۸۱.

- و گفته اند وی را خاتم النبیین خواند؛ زیرا که وی مهر کرامات خدای بود؛ تا وی را از گور برنینگیزند، کس را به بهشت نرسانند.

- و گفته اند وی را خاتم النبیین کرد تا دیگر پیغامبران منتظر او باشند نه وی منتظر ایشان؛ چنان که در دار دنیا به مهمانی که خوانند، هر مهمانی که عزیز و محتشم بود او را به آخر خوانند تا وی منتظر دیگران نباشد؛ چون وی در رسد، دست به طعام کنند.

- و گفته اند وی را خاتم النبیین کرد تا بودن وی و بودن امت وی در گور، دراز نبود؛ چون ایشان در گور شدند، قیامت برخیزد.

- و گفته اند وی را خاتم النبیین کرد از بهر فضیلت او را و تکثیر امت او را که تا به قیامت همه امت وی باشند و آمده است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند؛ هشتاد صف امت احمد بود [چهل صف] دیگر از آن همه پیغامبران.^{۹۰}

در پایان این بخش، به ذکر یک سخن دیگر از علمای اهل سنت می کنیم.

شوقی افندی (نوهی دختری عبدالبهاء و شخصیت سوم بهائی از نظر اهمیت و حجیت و ولی امر بهائیان) فتوایی را از مراجع دینی کشور مصر نقل می کند که بخشی از آن چنین است:

سید و سرور ما محمد، همو خاتم پیامبران و نیز رسولان است. هیچ دینی پس از دین او نخواهد بود و هیچ شریعتی شریعت او را نسخ نمی کند و به درستی، قرآن کریم آخرین کتاب الاهی و فرجام وحیی است که بر پیامبران و فرستادگان خدا نازل شده است.^{۹۱}

۹۰. تفسیر سورآبادی ۳: ۱۹۸۰.

۹۱. قرن بدیع ۴: ۱۲۵.

۷-۱. «خاتمیت بر محور پیامبر خاتم» از منظر منکران

داستان خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از منظرهای گوناگون، خواندیم. اینک به مصداق:

خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

این اصل اساسی را بر مبنای سخنان منکران خاتمیت و مدعیان بعثتی دیگر، بیان می‌کنیم و داوری را به خوانندگان گرامی واگذار می‌کنیم.^{۹۲}

• سید باب در ابلاغیه‌ی معروف به آلف (هزار) که قسمتی از آن در صفحات ۱۷۹-۱۸۲ در جلد اول کتاب اسرار الآثار، نوشته‌ی فاضل مازندرانی آمده، چنین اعتراف می‌کند:

[ای خدا] من در هیچ شأنی جز به آن چه در قرآن بر حبیب خود
محمد رسول خدا و خاتم پیامبران فرستاده‌ای، اعتقاد ندارم.^{۹۳}

بدین سان، باب نیز لقب پرافتخار و جاودانه و یگانه‌ی «خاتم النبیین» را برای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، قائل است. او افزون بر این لقب، درباره‌ی جاودانگی شریعت رسول خدا و انقطاع وحی نبوت و شریعت، چنین می‌گوید:

و شهادت می‌دهم که حلال او تا روز قیامت حلال است و
شریعت او نسخ نمی‌شود و طریقت او تغییر نمی‌یابد و هر آن
کس که در شریعت او چیزی کم یا زیاد کند، در همان لحظه،
از اطاعت او خارج شده است؛ و همانا وحی الاهی آن گونه که
به او نازل می‌شد، پس از او منقطع گردید...^{۹۴}

۹۲. برای اطلاع بیشتر از شخصیت و تاریخ پیشوایان بهائی، رک: کتاب پیدایش از مجموعه کتاب‌های بهائی پژوهی.

۹۳. اسرار الآثار: ۱: ۱۷۹.

۹۴. همان: ۱۸۱.

• شوقی افندی (پیشوای سوم بهائیان) از بهاء الله درباره ی عظمت ظهور ایشان، چنین نقل می کند:

از ختمیت خاتم، مقام این یوم ظاهر و مشهود.^{۹۵}

این سخن گنگ را اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم، ذیل عبارت: «از ختمیت خاتم...» تبیین کرده و توضیح داده است:

در قرآن، سورة الاحزاب محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده؛ جمال مبارك جل جلاله [یعنی بهاء الله] در ضمن جمله ی مزبوره می فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله ختم گردید و این دلیل است که ظهور موعود عظیم ظهور الله است و دوره ی نبوت منطوی [=پیچیده] گردید؛ زیرا که رسول الله خاتم النبیین بودند.^{۹۶}

به عبارت دیگر، آقای خاوری چون معتقد است ظهور بهاء الله همان ظهور الله است، می گوید: پیامبر اکرم ﷺ آخرین پیامبر بودند. فارغ از ادعای عجیب ظهور الهی، مشخصاً از این عبارت برمی آید که بهاء الله خود معتقد به ختمیت رسول خدا ﷺ بوده است. در سخنی روشن تر و آشکارتر در ستایش حضرت محمد ﷺ چنین می گوید:

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْعَالَمِ وَمُرَبِّي الْأُمَّمِ الَّذِي بِهِ انْتَهَتْ
الرِّسَالَةُ وَالنُّبُوَّةُ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ دَائِمًا أَبَدًا سَرْمَدًا.^{۹۷}

سلام و درود بر آقای عالم و مربی امت ها؛ کسی که نبوت و رسالت به او انتها یافته است و نیز بر خاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد.

۹۵. دور بهائی: ۱۸ - ۱۹.

۹۶. رحیق مختوم ۱: ۷۸. (چاپ قدیم).

۹۷. اشراقات: ۲۹۳.

این سخن را اشراق خاوری هم از ایشان نقل کرده است:

جمال قدم جل جلاله در مقامی می فرمایند: ... الصلاة والسلام
 على سيد العالم و مربى الأمم الذى به انتهت الرسالة و النبوة و
 على آله و أصحابه...^{۹۸}

به راستی این سخن جناب بهاء الله بسیار جالب است. گویی ایشان
 دستاویزهای مبلغان بهائی را در آینده پیش بینی فرموده است؛ راه هرگونه
 توجیهی را بر آنان بسته و با یک تیر دو نشانه زده است:

(۱) به جای فعل «ختم»، از فعل «انتهت» استفاده کرده است؛ چون
 مبلغان بهائی می گویند:

کلمه ی خاتم یعنی انگشتی و در نتیجه، خاتم النبیین یعنی
 زینت پیامبران!

یا ممکن است بگویند خاتم یعنی مهر و چون مهر برای تصدیق
 کردن است، پس خاتم النبیین یعنی کسی که درستی دعوت
 پیامبران پیشین را تصدیق کرده است.

(۲) ایشان تأکید کرده است که مقام رسالت نیز به آن حضرت
 پایان پذیرفته تا بعدها کسی نگوید که حضرت محمد ﷺ خاتم
 انبیا بود، نه خاتم رسل!

البته در این مورد اشراق خاوری نیز به یاری آمده و گفته است:

و اما خاتم النبیین نظریه نصوص مبارك درباره ی حضرت رسول
 در قرآن نازل شده و نه تنها آن حضرت خاتم النبیین بود، بلکه
 خاتم الرسل بودند و این نکته برای آن نفوس ذکر می شود که

۹۸. قاموس ایقان ۱: ۳۰۳ - ۳۰۴.

بین نبی و رسول فرق قائل هستند. جمال مبارک [=بهاء الله] در آیات مقدّسه به صراحت، ذکر کرده اند که نبوّت و رسالت به حضرت محمّد ﷺ انتها یافت و ختم شد.^{۹۹}

مناسب است در پایان این فصل توجیه دیگری را که بهائیان در نفی اصل خاتمیت به آن تمسک می جویند، مطرح کنیم.

آنان می گویند: هر پیامبری نسبت به پیامبر پیشین خاتم است و حضرت محمّد هم به این معنا خاتم النبیین است!

چنان که اشاره کردیم، اولاً خاتمیت مقامی است خاص رسول اکرم ﷺ و این لقب برای هیچ یک از پیامبران پیشین به کار نرفته است؛ چنان که اشراق خاوری، نویسنده و مبلغ بهائی، چنین اعتراف می کند:

ختمیت: آخر بودن، صفت مختص به حضرت رسول.^{۱۰۰}

دوم آن که اگر خاتمیت به آن معنا که آقایان می پندارند و می گویند، نسبی باشد، پس از آمدن پیامبر جدید، دیگر اطلاق خاتم النبیین به پیامبر پیشین بی معنا خواهد بود. به ویژه اگر این اطلاق توسط پیامبران بعدی صورت پذیرد.

به سخنی دیگر، هم باب و هم بهاء الله - که به نظر بهائیان، پیامبران جدیدند - بر اساس نظریه ی خاتمیت نسبی، پس از پیامبر، خاتم النبیین اند؛ از این رو، باید به باب خاتم النبیین گفت و پس از ایشان به بهاء الله این لقب تعلق می گیرد و به این ترتیب، به کار بردن لقب خاتم النبیین برای رسول اکرم ﷺ توسط آنان، لغو و بیهوده خواهد بود.

۹۹. قاموس ایقان ۱: ۳۰۴ - ۳۰۵.

۱۰۰. قاموس توقیع منیع ۲: ۳۷۷.

سوم آن که اشراق خاوری با توضیح سخن بهاء الله بیان کرده است که چون دوره ی پیامبری پایان پذیرفته و پس از حضرت محمد ﷺ دیگر به هیچ روی پیامبری نخواهد آمد، مقام حضرت بهاء الله اصلاً پیامبری نیست؛ بلکه مقامی بالاتر است.

چهارم آن که بهاء الله از دو کلمه ی «رسالت» و «نبوت» که هر دو مصدرند، بهره برده است تا بعدها کسی نگوید خاتمیت نسبی است و پیامبر اکرم ﷺ نسبت به پیامبران پیشین خاتم بوده است! چون وقتی اصل خاتمیت و رسالت انتها پذیرفته باشد، دیگر به هیچ روی، نه رسولی خواهد آمد و نه نبی ای.^{۱۰۱}

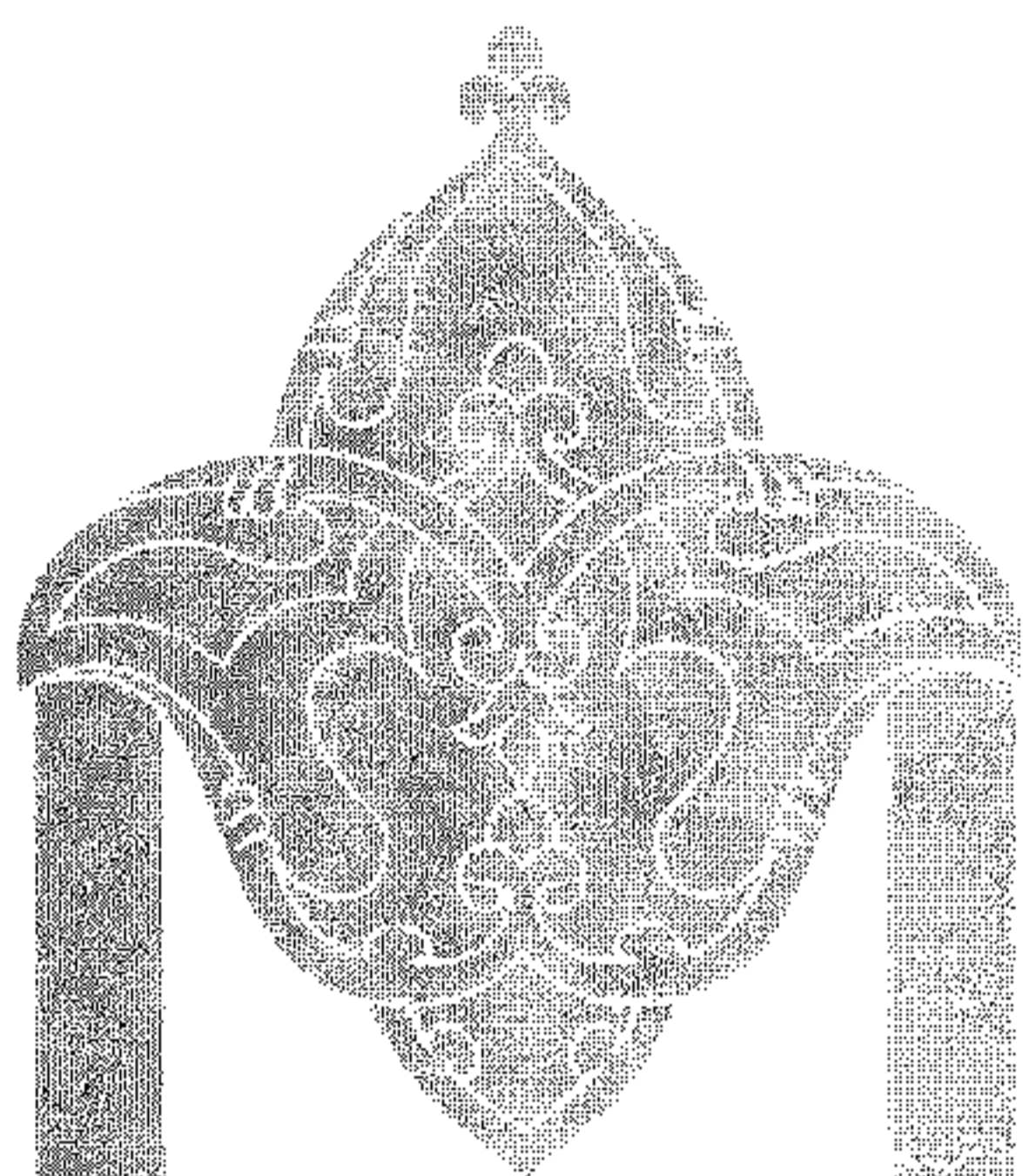
به این ترتیب، بحث «خاتمیت بر محور پیامبر» بر اساس:

۱. قرآن،
 ۲. بیانات خود آن حضرت،
 ۳. بیان حضرت علی علیه السلام،
 ۴. بیان امامان معصوم علیهم السلام،
 ۵. بیان دانشمندان شیعه،
 ۶. بیان دانشمندان سنی،
 ۷. و نیز به بیان منکران،
- پایان پذیرفت.

در فصل آینده، به بررسی موضوع جاودانگی قرآن خواهیم پرداخت و از «قرآن جاودانه» سخن خواهیم گفت؛ از همین هفت منظر این مهم را نیز باور خواهیم کرد و خواهیم دانست که هیچ کتابی پس از قرآن از

۱۰۱. بماند که اگر چنین باشد (یعنی پیامبر ﷺ نسبت به پیامبران پیشین خاتم باشد)، دیگر خاتمیت افتخاری نخواهد بود؛ چون همه ی پیامبران نسبت به پیامبر پیش از خود، خاتم اند.

جانب خدا نیامده و نخواهد آمد و قرآن هرگز ناسخی نخواهد داشت و تا رستاخیز بزرگ که همانا پایان این جهان است، این صحیفه‌ی ماندگار، هم‌چنان هادی همه‌ی انسان‌های هدایت‌خواه و راه‌جو، خواهد بود.



جاودانگی و پابندگی قرآن

«خاتمیت بر محور قرآن» از منظر قرآن

«خاتمیت بر محور قرآن» از منظر رسول اکرم ﷺ

«خاتمیت بر محور قرآن» از منظر علی علیه السلام

«خاتمیت بر محور قرآن» به بیان امامان علیهم السلام

«خاتمیت بر محور قرآن» به بیان دانشمندان شیعه

«خاتمیت بر محور قرآن» به بیان دانشمندان سنی

«خاتمیت بر محور قرآن» به بیان منکران

فصل دوم

قرآن، کتاب جاویدان

جاودانگی و پایداری قرآن

قرآن کتاب جاودانه‌ی الهی است که تا پایان جهان باقی و برقرار است و آموزه‌های آن همیشگی و پایدار می‌ماند و هیچ کتاب آسمانی دیگری ناسخ آن نیست. تعالیم و احکام قرآن و راه‌یابی و رستگاری برخاسته از آیات نورانی آن، از سه جهت، دامنه و گستره‌ای فراگیر و جاودانه دارند:

• از جهت مکان: قرآن هشداردهنده‌ی «أُمَّ الْقُرَىٰ» زمین و «مَنْ حَوْلَهَا»ی آن است^۱ و نیز اندازکننده‌ی اهل آسمان‌ها و حجّت بالغه‌ی خداوند بر همه‌ی هستی و جهان، از اهل زمین و آسمان است.^۲

۱. انعام (۶): ۹۲؛ نیز: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا. شوری (۴۲): ۷. مفسران شیعه و سنی از این آیه جهانی بودن دعوت پیامبر را اثبات می‌کنند؛ چون مکه را اصل همه‌ی سرزمین‌ها و آبادانی می‌دانند؛ نخستین جایی که خشکی از آن جا گسترش یافت، مکه بود. بنابراین حول و اطراف مکه یا همان مادر همه‌ی سرزمین‌ها، می‌شود شرق و غرب زمین. تفاسیر شیعه: تفسیر تبیان ۴: ۲۰۱ و مجمع البیان ۴: ۵۱۷ و تفسیر صافی ۲: ۱۳۹. از تفاسیر سنی: تفسیر بحر العلوم ۱: ۴۶۷ و مفاتیح الغیب ۱۳: ۶۵ و الدر المنثور ۳: ۲۹.

۲. رسول خدا ﷺ فرموده است: وَ [أَنَا] الْحُجَّةُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ: مَنْ بَرَّ تَمَامَ أَفْرِيدِ الْكَافِرِ أَهْلِ السَّمَانِ هَا وَ زَمِينِ، حَجَّتُمْ. این روایت را در آینده به طور کامل می‌آوریم.



• از نظر مخاطبان: این بیته‌ی شگفت‌الاهی و کتاب آسمانی، با تمامی صاحبان عقل و خرد سخن می‌گوید و زمام امرِ رشد و بالندگی ملائکه و ثقلین (جن و انس) به دست اوست.^۳

• از منظر زمان: این صحیفه‌ی مبین و ماندگار برای همیشه و در همه‌ی دوران‌ها، راه‌گشای اهل آن زمان به سوی هدایت و سعادت، در دنیا و آخرت است.^۴

افزون بر این‌ها، قرآن صفات و سمات دیگری نیز دارد که در این مجال مختصر، به بیان دو سخن دیگر در عظمت و بزرگی قرآن بسنده می‌کنیم و سپس به بحث اصلی می‌پردازیم:

پیامبر اکرم ﷺ در بیان عظمت قرآن از جمله چنین فرموده است:

فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ.^۵

برتری قرآن بر دیگر سخنان، همانند برتری خداست بر دیگر آفریدگانش.

در سخن دیگری چنین فرمود:

۳. در قرآن می‌خوانیم: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: فزونی بخش خیر و خوبی است خدایی که فرقان را بر بنده‌اش فرود فرستاد تا برای عالمیان بیم‌دهنده باشد. فرقان (۲۵):
 ۱. مفسران شیعه و سنی تأکید و تصریح دارند بر این که مراد از عالمین [= جهانیان] در این آیه، تمامی مکلفان اعم از جن و انس اند. در دو جای قرآن به این که جنیان هم مخاطب قرآن اند، تصریح شده است: احقاف (۴۶): ۲۹ - ۳۲ و جن (۷۲): ۱ - ۱۸. در دعای ندبه هم آمده است: قَدَّمْتَهُ عَلَى أَنْبِيَائِكَ وَ بَعَثْتَهُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ: خدایا رسول‌گرامی اسلام ﷺ را بر پیامبران برتری دادی و او را به سوی جن و انس برانگیختی. (بحار الانوار ۹۹: ۱۰۴)
 ۴. جاودانگی قرآن را در همین بخش به تفصیل می‌خوانیم.
 ۵. جامع الأخبار: ۴۰؛ بحار الانوار ۸۹: ۱۷.

الْقُرْآنُ أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ.^۶

قرآن، از همه چیز، جز خدا، برتر است.

۱-۲. «خاتمیت بر محور قرآن» از منظر قرآن

در اثبات جاودانگی قرآن، نخست از خود قرآن مدد می‌جوییم. خداوند در وصف کتاب خویش آیاتی را نازل فرموده است که بیانگر جاودانگی و ماندگاری قرآن است.

نخست از آیاتی یاد می‌کنیم که در آن‌ها تصریح شده است که تمامی معارف و احکام دین، همه و همه، در قرآن آمده است. مبتنی بر این‌گونه آیات، معلمان و مفسران آیات خدا، پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، بیان کرده‌اند که تمامی نیازهای دینی آدمیان تا روز قیامت و نیز همه‌ی اخبار آسمان و زمین و زمان تا پایان جهان، در این کتاب مبین و ماندگار آمده است و مدعی شده‌اند که هم ایشان، بر اساس دانشی که در قرآن نهفته است، بر بسیاری از امور آگاه‌اند. آیاتی که به این موضوع مهم تصریح دارند و نیز روایت ذیل آن آیات را نقل می‌کنیم:

● مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ.^۷

ما در کتاب هیچ چیز را فرونگذاشته‌ایم.

در بیان جاودانگی قرآن بر اساس این سخن خداوند، به اشارات معلمان قرآن توجه می‌کنیم:

۶. جامع الأخبار: ۴۶؛ بحار الانوار: ۸۹: ۱۷ و ۸۹: ۲۹۰.

۷. انعام (۶): ۳۶.

حضرت علی علیه السلام در نکوهش داوران درباری که در احکامی که صادر می‌کردند، اختلاف رأی و نظر داشتند، از جمله چنین می‌فرماید:

آیا خداوند دین ناقصی نازل فرموده و از ایشان برای اتمام آن یاری خواسته است؟!

آیا ایشان شریکان خداوند و چنان است که آنان حق دارند بگویند و بر خدا هم واجب است که به آن چه آنان می‌گویند، راضی و خشنود باشد؟!

یا آن که خداوند دین تامّ و کاملی نازل کرده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در رساندن و ادای آن کوتاهی کرده است؟!

پس از این اعتراضات، حضرت علی علیه السلام در زدودن این شبهه که نکند دین و قرآن ناقص اند، از خود قرآن شاهد می‌آورد و می‌گوید:

خداوند سبحان می‌فرماید: ما در کتاب هیچ چیز را فرو نگذاشته ایم.

و می‌افزاید: و در قرآن، بیان روشنی برای هر چیزی آمده است.

در پایان، در وصف این کتاب جاودان، چنین می‌فرماید:

و همانا ظاهر این قرآن زیبا و شگفت انگیز و باطن آن ژرف و عمیق است. ستودنی هایش فناپذیر و شگفتی هایش بی‌پایان است و تاریکی‌های جهل و نادانی جز به قرآن برطرف نمی‌شود.^۸

۸. وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْتَنِي عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَلَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ. (نهج البلاغه: ۶۱؛ بحار الانوار: ۲: ۲۸۴ و نیز: احتجاج: ۱: ۲۶۱)

تعابیری چون: «فنانا پذیرای عجایب» و «بی پایانی شگفتی‌ها» به روشنی بر «جاودانگی قرآن» دلالت دارد.

حضرت امام رضا علیه السلام با استناد به این آیه ی شریف، چنین می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّىٰ أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ
أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ. بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ
وَالْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ وَجَمِيعَ مَا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا؛ فَقَالَ
عَزَّوَجَلَّ: « مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ »^۹

خداوند مبارک و بلند مرتبه، پیامبرش را قبض روح نفرمود تا آن که دین را بر او کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود؛ قرآنی که بیان کامل و روشن همه چیز در آن آمده است. خداوند در قرآن حلال و حرام و حدود و احکام و تمامی آن چه را که مردم به آن نیاز دارند، همه را به طور کامل بیان فرموده است. خداوند می فرماید: «ما در کتاب هیچ چیز را فرو نگذاشته ایم.»

● وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ^{۱۰}

و روزی که در میان هر امتی گواه و شاهدهی از میان آنان بر ایشان برمی انگیزیم و تو را هم بر آنان گواه می آوریم و کتاب [قرآن] را بر تو نازل کردیم که روشن کننده ی همه چیز است و نیز برای مسلمانان هدایت و رحمت و بشارت است.

۹. کافی ۱: ۱۹۸؛ تحف العقول: ۴۳۶؛ کمال الدین ۲: ۶۷۵؛ بحار الانوار ۲۵: ۱۲۰.

۱۰. نحل (۱۶): ۸۹.

این آیه ی شریف، بی هیچ ابهامی، روشنگری قرآن را برای همه چیز بیان می کند. سخنان راه گشای پیشوایان معصوم علیهم السلام تأکید دوباره ای است بر این معنا.

حضرت علی علیه السلام درباره ی خود چنین ادعا می فرماید:

وَسَلُونِي عَنِ الْقُرْآنِ، فَإِنَّ فِي الْقُرْآنِ بَيَانَ كُلِّ شَيْءٍ؛ فِيهِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ
وَالْآخِرِينَ وَإِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَدْعُ لِقَائِلٍ مَقَالًا." "

وازمَن از قرآن بپرسید. همانا در قرآن بیان روشن همه چیز آمده است. علم اولین و آخرین در این قرآن است و همانا قرآن برای هیچ گوینده ای جایی برای هیچ سخنی نگذاشته است.

با توجه به این که علم اولین و آخرین در قرآن آمده است و با عنایت به این نکته ی زیبا که قرآن جایی برای هیچ سخن گویی نگذاشته است تا بخواهد سخنی بگوید، دیگر آمدن کتابی که ادعای آسمانی بودن کند، معنا نخواهد داشت.

امام باقر علیه السلام در همین مورد فرمود:

همانا خداوند - تبارک و تعالی - چیزی را که امت تا روز قیامت به آن نیازمند باشند، وانهاد؛ جز آن که آن را در کتابش نازل و بر رسولش روشن فرموده است و برای هر چیزی حدّ و مرزی قرار داده و بر آن دلیلی که به آن دلالت کند، معین فرموده است؛ نیز برای هر کس هم که بخواهد از مرز [دین] بگذرد [و مرتکب خطا و گناهی شود] عقوبت و مجازاتی قرار داده است.

۱۱. تأویل الآیات: ۵۴۰؛ بحار الانوار ۲۴: ۱۷۹ و ۲۶: ۶۳؛ تفسیر فرات کوفی: ۶۷؛ کتاب سلیم: ۹۴۱.

به این ترتیب تا روز قیامت، تمامی احکام و حدودی که لازمه‌ی دین داری و شریعت مداری است، برای هر که بخواهد در دایره‌ی دستور خدا زندگی کند، در قرآن آمده است.^{۱۲}

همین مضمون از حضرت صادق علیه السلام نیز نقل شده است:

همانا خداوند در قرآن بیان روشن همه چیز را نازل فرموده است، بدانسان که هر آن چه را که بندگان به آن نیازمندند، همه را در قرآن آورده و آن را رها نکرده است؛ تا جایی که هیچ بنده‌ای نمی‌تواند بگوید: ای کاش این مطلب در قرآن نازل شده بود! همان را هم [که آن بنده آرزوی می‌کند که در قرآن آمده باشد] خداوند در قرآن نازل کرده است.^{۱۳}

البته باور شیعه بر آن است که تنها پیامبر خدا و علی مرتضی و ائمه‌ی هدی صلوات الله علیهم اجمعین - قادرند تمامی نیازهای آدمیان را از قرآن بیان کنند. از امام صادق علیه السلام در این باره نقل شده است:

به خدا سوگند، ما هر آن چه که در آسمان ها و زمین و بهشت و دوزخ است، همه را می‌دانیم و نیز از هر آن چه که میان آن هاست، آگاهیم. راوی می‌گوید: من مبهوت و شگفت زده، به امام علیه السلام نگریستم. امام علیه السلام چون شگفتی مرا دید، سه بار، آری سه بار، فرمود: این سخن که گفتم، از کتاب خداست. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

۱۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئاً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حِذًّا وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى الْحَدَّ حِدًّا. (کافی ۷: ۱۷۵؛ محاسن برقی ۱: ۱۷۴؛ بحار الانوار ۷۶: ۴۳)

۱۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ. (کافی ۱: ۵۹ و محاسن ۱: ۲۶۷ و تفسیر قمی ۲: ۴۵۱؛ بحار الانوار ۸۹: ۸۱)



«وروزی که در میان هرامتی گواه و شاهی از میان آنان برایشان برمی‌انگیزیم و تو را هم بر آنان گواه می‌آوریم و کتاب [قرآن] را بر تو نازل کردیم که روشن‌کننده‌ی همه چیز است و نیز برای مسلمانان هدایت و رحمت و بشارت است.» و باز هم امام علیه السلام افزود: این که گفتم، از کتاب خداست؛ بیان روشن همه چیز در قرآن آمده است، بیان روشن همه چیز در قرآن آمده است! ^{۱۴}

در روایت دیگری نیز امام صادق علیه السلام بی مقدمه و ابتدائاً چنین فرمود:

به خدا سوگند، من هر آن چه را که در آسمان‌ها زمین و بهشت و دوزخ و هر آن چه را که بوده و تا برپایی ساعت (قیامت) خواهد بود، همه را می‌دانم.

امام علیه السلام پس از این بیانات شگفتی برانگیز، افزود:

این‌ها را از کتاب خدا می‌دانم. این گونه به کتاب خدا می‌نگرم؛ سپس کف دستش را گشود؛ آن گاه فرمود: خداوند می‌فرماید: و ما کتاب را به سوی تو نازل کردیم که بیان روشن همه چیز در آن است. ^{۱۵}

حضرت باقر العلوم علیه السلام با استناد به همین آیات چنین فرموده است:

۱۴. بصائر الدرجات: ۱۲۸؛ بحار الانوار ۸۶: ۸۹ و ۱۰۱؛ تفسیر عیاشی ۲: ۲۶۶.

۱۵. عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى وَ عُبَيْدَةَ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ابْتِدَاءً مِنْهُ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ مَا فِي النَّارِ وَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ. ثُمَّ قَالَ: أَعْلَمُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَنْظُرُ إِلَيْهِ هَكَذَا: ثُمَّ بَسَطَ كَفَّيْهِ؛ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ. (بصائر الدرجات: ۱۲۷؛ بحار الانوار ۲۶: ۱۱۰)

همین مطلب در نقل دیگری چنین آمده است: عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ عَبْدُ الْأَعْلَى وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ بَشِيرٍ الْخَثْعَمِيُّ سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ. فَقَالَ: عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ. (کافی ۱: ۲۶۱ و بصائر الدرجات: ۱۲۸؛ بحار الانوار ۲۶: ۱۱۱)

همانا خداوند - که یادش بزرگ است - کتابی بر پیامبرش نازل فرمود که در آن کتاب، هر آن چه که بوده و که تا روز قیامت خواهد بود، با این سخنان تبیین فرموده است:

«و کتاب را بر تو نازل کردیم که روشن کننده ی همه چیز است و نیز برای مسلمانان هدایت و رحمت و بشارت است.»
 «و همه چیز را در پیشوا و امامی روشنگر، به شماره درآورده ایم.»
 «هیچ چیز را در کتاب فرو نگذاشته ایم.»^{۱۶}

ممکن است برخی بگویند: تورات و انجیل هم در زمان خودشان کامل بوده اند و خداوند همه چیز را در آن ها آورده و تبیین کرده بود. در پاسخ می گوییم:

امامان علیهم السلام با استدلال به آیات قرآن ثابت می کنند دانشی که آنان از قرآن فراگرفته اند و بر اساس آن دانش، تمامی حوادث عالم را تا قیام قیامت می دانند، فراتر از دانشی است که در تورات و انجیل آمده است. به عنوان نمونه، به سه سخن از سه امام همام علیهم السلام توجه فرمایید:

الف) حضرت امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش، حضرت امام سجاد علیه السلام، نقل می کند که فرمود:

خداوند هیچ پیامبری را بر نینگیخت، جز آن که بخشی از دانش را به او ارزانی فرمود؛ به جز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که خداوند تمامی علم را به او عطا کرد و [در باره اش] فرمود: «روشنگر همه چیز» [ولی در باره ی حضرت موسی علیه السلام] فرمود: «برای او در الواح از هر چیزی نوشتیم» و [در باره ی آصف بن برخیا] فرمود: «کسی که دانشی از کتاب نزدش بود... و نفرمود که «دانش کتاب» نزد

۱۶. الأمان: ۶۸؛ بحار الانوار ۴۶: ۳۰۸ و دلائل الأمة: ۱۰۶؛ بحار الانوار ۱۹: ۱۸۴.

او بود. و این نعمت و بخشش بزرگ [=دادن تمامی علم کتاب] از جانب خدا بر همه واقع نشده است؛ و [اما] خداوند درباره ی حضرت محمد ﷺ فرمود: «کتاب را به برگزیدگان از بندگانمان به ارث رسانیدیم.» این کتاب که به بندگان برگزیده به ارث رسیده است، همه ی کتاب است و ما همان بندگان برگزیده ایم و پیامبر ﷺ در درخواستی که از خداوند داشت، چنین گفت: «خدایا دانشی بر من بیفزا!» آن است همان فزونی از دانشی که به جز ما اهل بیت، نزد هیچ یک از اوصیای پیامبران و نیز فرزندان آنان نبوده است. به وسیله ی این دانش است که ما تمامی این امور را می دانیم:

• آزمون هایی را که خداوند (در خیر و شر) از بندگان می کند. [تا میزان ایمان آنان آشکار شود].

• تمامی حوادثی که برای آدمیان مقدر شده است.

سخن آخری که به روشنی حق و باطل را آشکار می کند و میان آن ها جدایی می افکند.^{۱۷}

ب) یکی از شیعیان نقل می کند که امام باقر علیه السلام خطاب به او فرمود:

ای عبدالله، درباره ی علی و موسی و عیسی علیهم السلام چه می گویی؟ من گفتم: چه باید بگویم؟ امام فرمود: به خدا سوگند، علی علیه السلام از آن دو بزرگوار داناتر بود. سپس فرمود: مگر شما نمی گوید همانا همان دانشی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله داراست، نزد علی علیه السلام است؟ گفتم: آری، ولی مردم منکر آن اند [که دانش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برتر از موسی و عیسی علیهم السلام است] امام علیه السلام فرمود:

۱۷. تفسیر فرات: ۱۴۵؛ بحار الانوار ۲۶: ۶۴.

با آنان با سخن خداوند محاجّه کن. خداوند درباره ی موسی می فرماید: «و برای او در الواح از هر چیزی نوشتیم.» به این ترتیب، دانستیم که خداوند همه چیز را برای موسی علیه السلام ننوشته است. نیز درباره ی عیسی علیه السلام فرمود: «... و برای شما بعضی چیزهایی را که در آن اختلاف دارید، روشن کنم.» باز به این ترتیب، دانستیم که خداوند همه چیز را برای عیسی روشن نفرموده است. درباره ی محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «... و تو را گواه برای اینان آوردیم و بر تو کتاب را نازل کردیم که روشنگر همه چیز است.»^{۱۸}

ج) ابوحنیس می گوید: در مجلس امام صادق علیه السلام حاضر شدم و گروهی از مسیحیان در محضر آن عزیز بودند. آنان گفتند: مقام موسی و عیسی و محمد علیه السلام یکی است؛ زیرا آنان - که درود خدا بر ایشان باد - صاحبان شریعت و کتاب اند. امام صادق علیه السلام فرمود:

همانا محمد صلی الله علیه و آله از موسی و عیسی علیه السلام برتر و داناتر است و خداوند - تبارک و تعالی - دانشی به آن بزرگوار ارزانی داشته که به غیر او عطا نفرموده است. گفتند: آیا آیه ای از کتاب خدا در این باره نازل شده است؟ امام علیه السلام فرمود: آری، این قول خداوند که [درباره ی موسی علیه السلام] می فرماید: «و برای او در الواح از هر چیزی نوشتیم و این سخن که [از زبان] عیسی علیه السلام می فرماید: «[من آمده ام تا] بعضی از چیزهایی را که در آن اختلاف دارید، برایتان روشن کنم» و [اما] سخن خداوند درباره ی حضرت

۱۸. الخرائج و الجرائح ۲: ۷۹۸؛ بحار الانوار ۲۶: ۱۹۸. همین مضمون از همین راوی به نقل از امام باقر علیه السلام: بصائر الدرجات: ۲۲۸؛ بحار الانوار ۱۳: ۱۴۲ و ۱۷: ۱۴۵ و ۲۶: ۱۹۴. شبیه به همین مضمون و از همین راوی، ولی به نقل از امام صادق علیه السلام در سه حدیث دیگر: احتجاج ۲: ۳۷۵؛ بحار الانوار ۳۵: ۴۲۹ و نیز: بصائر الدرجات: ۲۲۷؛ بحار الانوار ۳۵: ۴۳۲ و هم چنین: بصائر الدرجات: ۲۲۹؛ بحار الانوار ۱۴: ۲۴۵ و ۳۵: ۴۳۳.



مصطفی ﷺ، چنین است: «تورا گواه بر اینان آورده ایم و کتابی به سوی تو نازل کردیم که روشنگر همه چیز است» و این سخن خداوند که می فرماید: «تا [پیامبر بداند] هر آینه پیامبران پیشین رسالت های پروردگارشان را به مردم رساندند و [پیامبر ﷺ] به آن چه نزد رسولان است، احاطه دارد و هر چیزی را یک به یک، شماره کرده است.» پس به خدا سوگند، پیامبر خدا ﷺ از آن دو گرامی ﷺ داناتر است و اگر موسی و عیسی ﷺ نزد من حاضر شوند و از من بپرسند، همانا پاسخ آن ها را می دهم و من از آن ها می پرسم و آن ها نمی توانند پاسخ دهند!^{۱۹}

دسته ی دومی از آیات نورانی قرآن که به جاودانگی آن دلالت دارند، حاکی از آن اند که این قرآن و نیز پیامبر اکرم ﷺ به واسطه ی قرآن، بیم دهنده ی تمامی آدمیان در همه ی دوران هاینند. دو آیه در این باره می آوریم:

● **إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ . لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ.**^{۲۰}

این [سخنان] جز اندرز و قرآنی روشن گرنیست؛ تا هر کس را که زنده است،^{۲۱} بیم دهد و سخن [خدا] در باره ی [عذاب] کافران محقق شود.

۱۹. مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۲۶۲؛ بحار الانوار ۱۰: ۲۱۵.

۲۰. بیس (۳۶): ۶۹ و ۷۰.

۲۱. در معنای «من کان حیا» برخی اقوال مفسران را می آوریم:

● آی انزلناه لتخوف به من معاصی الله من کان مؤمناً لان الکافر کالمیت بل اقل من المیت لان المیت و ان کان لا ینتفع و لا یتضرر و الکافر لا ینتفع لدینه و یتضرر به و یجوز ان یکون المراد بمن کان حیا عاقلاً و روی ذلك عن علی علیه السلام و قيل من کان حی القلب حی البصر: قرآن را برای ترساندن کسی که معصیت خدا را می کند، نازل کردیم؛ زیرا کافر مانند مرده، بلکه کم تر از مرده است؛ زیرا مرده نه زیانی می زند و نه سودی می رساند؛ در حالی که کافر نه تنها از آیین خویش سودی نمی برد، بلکه زیان هم می رساند. می توان گفت مراد از کسی که زنده است، یعنی کسی که عاقل است و این مطلب از علی علیه السلام نقل شده است. نیز گفته اند: یعنی کسی که دلش زنده است و چشمش بیناست [و حقایق را می بیند]. (تفسیر مجمع البیان ۸: ۶۷۵)

● «من کان حیا» و هو کنایة عن کونه یعقل الحق و یسمعه: این سخن کنایه است از کسی که در باره ی حق می اندیشد و آن را می شنود. (تفسیر المیزان ۱۷: ۱۰۹)

● آی لینذر هذا القرآن المبین کل حی علی وجه الارض: قرآن تمامی افراد زنده ی روی زمین را بیم می دهد. (تفسیر ابن کثیر ۶: ۵۸۲)

خداوند در این آیه ی مبارک تصریح می فرماید که قرآن تمامی آدمیانی را که در پهنه ی زمین زندگی می کنند، و زنده اند و عقل و خرد و دلی زنده و حق پذیر دارند، بیم می دهد و فرجام شوم کافران را که بر اثر کفر و سرکشی بی تردید دچار عذاب و عقوبت می شوند، یادآور می شود. رسول خدا در آن نامه ی تاریخی که برای خسرو پرویز پادشاه ایران فرستاد، از جمله چنین فرمود:

... فَإِنِّي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً؛ لَأُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ.^{۲۲}

پس همانا من فرستاده ی خدا به سوی همه ی مردمم؛ تا هر کس را که زنده است، بیم دهم و سخن [خدا] درباره ی [عذاب] کافران، محقق شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در خطبه ای چنین فرمود:

... و خداوند کتاب فرازندی که باطل از پیش و پس در آن راه ندارد، فرو فرستاده کتابی؛ از جانب خدای حکیم و ستوده؛ قرآنی عربی که هیچ کژی و ناراستی در آن راه ندارد تا کسی را که زنده است، بیم دهد و سخن [خدا] درباره ی [عذاب] کافران تحقق یابد.^{۲۳}

● وَأَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ.^{۲۴}

و این قرآن به من وحی شده است تا شما و هر کس را که این قرآن به او رسید، را بیم دهم.

۲۲. بحار الانوار ۳۸۹:۲۰.

۲۳. ... وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا عَزِيزًا لَأَيَاتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ؛ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ؛ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ. (کافی ۸: ۳۸۹؛ بحار الانوار ۳۷۰:۷۴)

۲۴. انعام (۶): ۱۹.

این آیه ی شریف دو گونه تفسیر شده است:

- پیامبر خدا ﷺ به وسیله ی قرآن، مردم زمان خود را بیم می دهد و نیز هرکس را که این قرآن به او برسد، بیم می دهد. در این تفسیر قید زمان و مکان برداشته شده است. یعنی هم اینک و نیز تا دامنه ی قیامت، هر کس که قرآن به او برسد، مشمول این آیه است و این امر صراحتاً جاودانگی قرآن را بیان می فرماید.

- تنها پیامبر خدا ﷺ چنین نمی کند؛ بلکه اهل بیت آن عزیز، یعنی امامان معصوم علیهم السلام که معلمان و مفسران راستین قرآن اند و دانش قرآن به واسطه ی پیغمبر خدا ﷺ به آنان رسیده است، نیز مردمان را به وسیله ی همین قرآن بیم می دهند.^{۲۵}

در هر دو معنا، جاودانگی قرآن از این آیه ی شریف به روشنی استنباط می شود. روایاتی را که در بخش های بعدی این فصل می آوریم، مطلب را روشن تر می کند.

● ... وَإِنَّ لَكِتَابَ عَزِيزٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.^{۲۶}

و همانا قرآن کتابی است عزیز و فرازمند. باطل از پیش رو و پشت سرش بر آن راه ندارد. فروفرستاده ای است از جانب خداوند حکیم ستوده شده.

۲۵. عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَوْحَى إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» قَالَ: مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَهُوَ يُنذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا أُنذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: رَأَى مِي گويد: از امام صادق عليه السلام درباره ی این آیه پرسیدم: امام عليه السلام فرمود: منظور از «من بلغ» همان امام از آل محمد است. پس او نیز به وسیله ی قرآن بیم می دهد؛ همان گونه که رسول خدا صلى الله عليه وآله با قرآن بیم می داد. (کافی ۱: ۴۱۶؛ بحار الانوار ۲۳: ۱۹۰ و از همین راوی با سندی دیگر: کافی ۱: ۴۲۴ و نیز از امام باقر عليه السلام: تفسیر عیاشی ۱: ۳۵۶؛ بحار الانوار ۹: ۸۵ و ۲۰۲: ۲۳ و ۱۹۰: ۸۹ و ۱۰۱) این بحث بسیار مهم را در فصل چهارم این کتاب با عنوان «هدایت پویا» به تفصیل پی خواهیم گرفت.

۲۶. فصلت (۴۱): ۴۱ - ۴۲.

در این آیه ی شریف، قرآن بر فرازمندی خویش پای می فشارد و تأکید می فرماید که هیچ کتابی و نه هیچ سخنی یارای آن را ندارد که بخواهد با قرآن برابری کند و یا آن را باطل گرداند:

در معنای این آیه امام باقر علیه السلام چنین می فرماید:

«باطل از پیش روی آن بدان راه ندارد؛» یعنی تورات و انجیل و زبور آن را باطل نمی کنند و نیز «باطل از پس آن بدان راه ندارد؛» یعنی: هیچ کتاب دیگری پس از قرآن نخواهد بود که قرآن را باطل کند.^{۲۷}

یکی از نمودهای بطلان قرآن، نسخ احکام آن است و لذا طبق بیان قرآن کسی نمی تواند مدعی آوردن کتابی شود که احکام قرآن را نسخ می کند.

۲-۲. «خاتمیت بر محور قرآن» از منظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله

محمد بن یعقوب کلینی، دانشمند و محدث نام آور و مؤلف بزرگوار کتاب شریف و جاودانه ی کافی در همین کتاب و نیز پس از او، محمد بن مسعود عیاشی، دانشمند نامور و بزرگ شیعه در اوائل قرن چهارم قمری، در کتاب تفسیر خویش - که به تفسیر عیاشی مشهور است - روایتی را نقل می کنند که امام صادق علیه السلام آن را از پدران بزرگوارش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند. در بخش آغازین آن روایت آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هان ای مردم! شما در روزگاری که خوشی و خرمی در آن سست و بی بنیاد است، به سر می برید و بر شتر شتابنده ی عمر سوار شده اید و زمانه، پرشتاب بر شما می گذرد.

۲۷. تفسیر قمی ۲: ۲۶۶ و بحار الانوار ۹: ۲۳۳ و ۱۷: ۲۰۹ و ۸۹: ۱۳.

به چشم خویش آشکارا می بینید که [آمد و شد] شب و روز و [طلوع و غروب] ماه و خورشید، هر پدیده‌ی نو و تازه‌ای را کهنه و فرسوده می کنند و هر دوران دوری را نزدیک می سازند و هنگام هر وعده‌ای را به سرآمد خویش، می رسانند. پس [چون این گونه است] اسباب سفر را برای پیمودن بیابانی بی انتها آماده کنید.

در پی این سخنان پیامبر ﷺ، مقداد، آن مسلمان پاک باخته، از جای بر می خیزد و می پرسد:

ای رسول خدا، منظور از روزگار و نیز خانه‌ای که خوشی در آن سست و بی بنیاد است، چیست؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود:

همان سرای سراسر سختی و بلا همان جایگاه جدایی و انقطاع! در چنین زمانه‌ی زیان بار و چنان سرای سست بنیاد، هنگامی که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تار شما را دربرگرفت، به قرآن پناه ببرید؛ زیرا:

قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش را می پذیرند و سعایت کننده‌ای است که سعایت و شکایتش را تصدیق می کنند. هر کس این کتاب کریم را [به عنوان راهبر و راهنما] پیش روی خود قرار داد، قرآن او را به سوی بهشت پیش بُرد؛ و هر کس هم که قرآن را پشت سر خویش قرار داد [و به آن بی اعتنائی کرد] قرآن او را به سوی جهنم سوق داد.

قران راهبری است که به بهترین راه‌ها راهنمایی می کند. قرآن کتابی است که تفصیل و بیان همه چیز در آن آمده است. قرآن کتابی است که به وسیله‌ی آن، هر چه بخواهی به دست می آوری.

قرآن کتابی است که آشکارا [میان حق و باطل] جدایی می افکند.
قرآن کتابی است الهی و آسمانی و شوخی و بازیچه [= سخنی
بی فایده و بی نتیجه] نیست.

قرآن بیرون و درون دارد. بیرون آن حکمت و درون آن دانش است.
ظاهر آن عجیب و باطنش حق است.

قرآن [در معارف و مطالب] مرزهای بی شمار دارد و هر یک از
مرزهای آن نیز دارای مرزهای بسیاری است.

شگفتی های خوشایند آن به شماره در نمی آید و مطالب نو و نادرش
کهنه نمی گردد.

چراغ های هدایت و منزلگاه های حکمت، همه در قرآن است.^{۲۸}

براساس این بیانات بین و روشنگر، قرآن ویژگی هایی دارد که گویای
جاودانگی و بی کرانگی آموزه های زندگی ساز و آخرت پرداز آن است.

به سخنی دیگر از سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همین باره توجه بفرمایید.
راوی این حدیث جناب حارث بن اعور از یاران نزدیک حضرت علی علیه السلام
است. او نقل می کند:

به حضور حضرت علی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین،
ما آن گاه که در محضر شما مییم مطالبی می شنویم که دین خود را
با آن ها استوار می سازیم؛ اما وقتی از نزد شما می رویم، سخنانی
ناشناخته و گنگ و گوناگون می شنویم که نمی دانیم چیست؟

امام علیه السلام فرمود: آیا برستی چنان می کنند؟ [=سخنان ناروا و
ناشناخته می گویند؟]

عرض کردم: آری!

۲۸. کافی ۲: ۵۹۸ و تفسیر عیاشی ۱: ۲؛ بحار الانوار ۸۹: ۱۷.

فرمود: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:

جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ای محمد! به زودی در میان امت تو فتنه برمی خیزد. پرسیدم: راه گریز از آن فتنه کدام است؟

گفت: کتاب خدا. [و این کتاب خدا این ویژگی ها را دارد]:

آگهی مربوط به آن چه پیش از شما و پس از شما رخ داده و می دهد، در قرآن آمده است

و نیز حکم و داوری میان شما در این کتاب است.

قرآن جداکننده ی میان حق و باطل است و سخن بی فایده و بی نتیجه نیست.

هر ستمگری به قرآن پشت و به غیر آن عمل کرد، خداوند او را شکست [و هلاکش کرد] و هر که هدایت و راه یابی را از غیر قرآن جست، خداوند او را به خودش و نهاد و گم راه شد.

قرآن ریسمان استوار خدا و ذکر حکیم است. قرآن، همان راه راست است.

کتابی است که دل های تهی و خالی از خرد، کژی و ناراستی در آن پدید نمی آورند.

و سخنان یاوه و بیهوده، راستی و درستی قرآن را نمی پوشانند.

و نیز بر اثر کثرت خواندن کهنه و فرسوده نمی شود.

شگفتی های قرآن پایان نمی پذیرد و دانشمندان هیچ گاه از آن سیر گردند.

قرآن، چنان جذّابیتی دارد که وقتی گروهی از جنیان آن را شنیدند، شگفتی اش را نتوانستند پنهان کنند و گفتند:

«ما قرآن شگفت‌انگیزی شنیدیم که به راستی به سوی بالندگی و رشد، راهبری می‌کند. از این رو به آن ایمان آوردیم.»

هر کس با قرآن سخن بگوید، گفتارش راست انگاشته می‌شود؛

و هر کس به قرآن عمل کند، پاداش می‌گیرد؛

و هر کس به قرآن بیاویزد، به راه راست هدایت می‌شود.

قرآن کتابی عزیز و فرازمند است که باطل و بیهوده از پیش و پس گذشته و آینده در آن راه ندارد. فرودآمده‌ای است از جانب خداوند ستاده‌کار و ستوده‌کردار.^{۲۹}

شاید در مقام محاجّه و مناظره به تک‌تک این عبارات نتوان استدلال کرد؛ ولی مجموعه‌ی این سخنان بروشنی جاودانگی قرآن را نشان می‌دهد.

در پایان، روایتی دیگر از رسول خدا ﷺ که به جاودانگی قرآن دلالت می‌کند، آورده می‌شود:

لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا كِتَابَ بَعْدَ كِتَابِي وَلَا أُمَّةَ بَعْدَ أُمَّتِي. فَالْحَلَالُ
مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْحَرَامُ مَا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى
لِسَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^{۳۰}

۲۹. تفسیر عیاشی ۱: ۳؛ بحار الانوار ۸۹: ۲۴.

۳۰- العمده: ۴۳۵.

هیچ پیامبری پس از من و هیچ کتابی پس از کتاب من و هیچ امتی پس از امت من نخواهد بود. از این رو، حلال تا روز قیامت، همان است که خداوند بر زبان من جاری ساخته است و حرام هم تا روز قیامت، همان است که خداوند بر زبان من جاری ساخته است.

۲-۳. «خاتمیت بر محور قرآن» از منظر علی علیه السلام

بیانات حضرت علی علیه السلام در عظمت و جاودانگی قرآن بسیار پرشمار و فراوان و ژرف و عمیق و عجیب است. در این بخش، از خرمن دانش بی‌کران آن حضرت، در جاودانگی قرآن، خوشه‌هایی برمی‌چینیم:

راوی این روایت شریف، حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است که از پدر خویش، حضرت امام محمد باقر علیه السلام و آن بزرگوار از جدّ خود، حضرت اباعبدالله حسین بن علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: پدرم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، روزی برای ما خطبه‌ای ایراد کرد و در آن فرمود:

شهادت می‌دهیم که معبودی جز «الله» نیست؛ یگانه و بی‌همتا و بی‌انباز است و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی اوست.

خداوند آن حضرت را با کتابی فرستاده است که: آن را تفصیل داد و استوار و پایدار ساخت و عزیز و گرامی‌اش داشت.

کتابی که به وسیله‌ی دانش خداوندی‌اش ناظر و نگاهبانش بود و به نور خود پایدار و استوارش ساخت و به حجّت و برهان [یا غلبه و سلطان] تأییدش کرد.

خداوند قرآن را از این که کسی که زمام دار هوای نفس خویش نیست بخواهد خللی در آن وارد کند، حراست فرمود؛ و نیز از این که کسی بخواهد بر اساس خواهش دل به آن میل کند، حفاظت فرمود.

هم چنین باطل را از این که بخواهد از پیش و پس در آن درآید، بازداشته است. آری، قرآن فرودآمده‌ای است از جانب خداوند ستاده‌کار و ستوده‌کردار.

گذشت زمان هرگز این کتاب جاودانه را کهنه و فرسوده نمی‌کند و شگفتی‌های آن هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد.^{۳۱}

از این سخنان سودمند، بروشنی ژرفای آموزه‌های قرآن و جاودانگی نقش هدایتگری آن پیدا است.

مرحوم سید رضی در کتاب شریف نهج البلاغه، خطبه‌ای را نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام در بخشی از آن به تفصیل درباره‌ی قرآن و ویژگی‌ها بی‌نظیر و بی‌بدیل این کتاب جاودانی، سخنان زیبایی را بیان می‌فرماید. گزیده‌ای از آن بیانات درباره‌ی قرآن، چنین است:

خداوند سپس قرآن را بر پیامبر فر فرستاد.

و قرآن نوری است که روشنایی [هدایت] آن هرگز به خاموشی نمی‌گراید؛

و چراغ فروزانی است که شعله‌اش فرو نمی‌نشیند؛

و دریایی است که ژرفای آن دست نیافتنی است؛

و شاه راهی است که روشنی راهش چنان است که پوینده‌اش را گم راه نمی‌کند؛

۳۱. تفسیر عیاشی ۱: ۷؛ بحار الانوار ۸۹: ۲۵.



و پرتو پرفروغی است که روشنایی آن به تاریکی نمی گراید؛
و جداکننده ی میان حق و باطل است که شعله ی برهانش خمود
و خاموشی ندارد؛

و بنای بلند و استواری است که ستون هایش ویران نمی شود؛
و داروی شفابخشی است که با وجود آن، بیمی از بیماری هان نیست؛
و عزیز و سرفرازی است که یارانش هرگز روی شکست نمی بینند؛
و حقی است که یاورانش درمانده و گرفتار نمی شوند.^{۳۲}

براستی کدامین عبارات و جملات، به این زیبایی و گویایی می توانند
جاودانگی و عظمت قرآن را بیان کنند؟

سخنان پرشماری از حضرت علی علیه السلام در صفات و سیمات قرآن نقل شده
است یکی دیگر از بیانات آن حضرت را - که گزیده ای از یک گفتار بلند
درباره ی قرآن است - می آوریم:

آگاه باشید که این قرآن اندر زنده های [دلسوز] است که در
اندرزش دغل و دروغ راه ندارد.

راهبری است که رهروانش را گم راه نمی کند.

گوینده ای است که گفتارش ناراست و نادرست نیست.

کسی با این قرآن هم نشین نشد؛ جز آن که چون از نزد قرآن برخاست،
چیزی بر او افزوده گشت و چیزی از او کاسته شد: راه یابی و هدایتش
افزون شد و از کوری و گم راهی اش کاسته گشت.

۳۲. نهج البلاغه: ۳۱۵؛ بحار الانوار ۸۹: ۲۱.

آگاه باشید! کسی که با قرآن [مونس و هم‌راه] است، [در دریافت امور معاش و معاد] دیگر هرگز رنگ فقر و بیچارگی را نمی‌بیند و کسی هم که با قرآن همدم و هماهنگ نیست، هیچ‌گاه بی‌نیاز و غنی نخواهد بود.

پس شفای دردها و بیماری‌هایتان را فقط از قرآن بخواهید. در تنگ‌دستی و دشواری‌های زندگی از قرآن یاری بجویید.

براستی که بزرگ‌ترین درد، کفر و نفاق و ضلالت و گم‌راهی است. قرآن درمان این درد خانمان‌برانداز است.

اگر درخواستی از خداوند دارید، قرآن را واسطه و وسیله‌ی این درخواست قرار دهید.

قرآن را دوست بدارید و به وسیله‌ی این دوستی قرآن به سوی خداوند توجه کنید [تا او نیز به شما نظر لطف بيفکند].

قرآن را وسیله‌ای قرار ندهید تا با آن از خلق خدا چیزی طلب کنید.

براستی که بندگان، واسطه‌ای بهتر از قرآن ندارند تا به وسیله‌ی آن به سوی خداوند توجه کنند.

آگاه باشید که قرآن شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش را می‌پذیرند و سعایت‌کننده‌ای است که سعایتش را تصدیق می‌کنند.

هر کس را قرآن روز قیامت شفاعت کند، شفاعتش را می‌پذیرند و هر که را قرآن روز قیامت سعایت کند، سعایتش را علیه او تصدیق می‌کنند.

روز قیامت، منادی ندا در می دهد که: به هوش باشید! هر که در دنیا چیزی کشته است، اکنون مبتلا و گرفتار فرجام و سرانجام کشته‌ی خویش است؛ جز آنان که برزگر قرآن بوده‌اند. بنابراین، شما نیز از پیروان و کشتگران قرآن باشید.

درباره‌ی پروردگارتان از قرآن طلب دلیل کنید [= درباره‌ی پروردگارتان به قرآن استدلال کنید] و خویشتن خویش را به وسیله‌ی قرآن پند و اندرز دهید [خیرخواهی را درباره‌ی خود از قرآن بخواهید].

آرا و اندیشه‌های خود را برابر قرآن متهم کنید.

هواهای نفس خویش را در برابر قرآن دروغ و نادرست بدانید.^{۳۳}

روشن است که این سخنان حضرت علی علیه السلام هم اینک نیز بر راه یابی آدمیان دلالت دارد. در بخشی از سخن دیگر درباره‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، چنین می‌فرماید:

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیم دهنده و هدایت کننده است؛ فرستاده‌ی خدا تا روز قیامت به سوی جنّ و انس است. هیچ پیامبر و نه هیچ رسولی پس از او نخواهد بود و نیز هیچ کتابی پس از قرآن نازل نمی‌شود.^{۳۴}

۳۳. نهج البلاغه: ۲۵۲؛ بحار الانوار: ۸۹: ۲۳.

۳۴. إن رسول الله صلی الله علیه و آله هو المنذر الهادی الرسول إلى الجن و الإنس إلى يوم القيامة، لانی بعدة و لا رسول، و لا ينزل بعد القرآن کتابا. (کتاب سلیم: ۸۸۴)

۲-۴. «خاتمیت بر محور قرآن» به بیان امامان علیهم السلام

هر آن چه در تفسیر و ذیل آیات مربوط به جاودانگی قرآن از امامان معصوم علیهم السلام آوردیم، به روشنی گویای خاتمیت بر محور قرآن است. اما در این بخش می‌خواهیم برخی از احادیثی را که مستقلاً به این مهم پرداخته‌اند، نقل کنیم:

در بحث خاتمیت بر محور پیامبر بخشی از روایتی را که در ادامه نقل می‌کنیم، آورده بودیم و اینک بخش دیگر همان روایت را که به موضوع مورد بحث مربوط است، می‌آوریم:

امام باقر علیه السلام فرمود:

همانا خداوند تبارک و تعالی، تمامی آن چه را که امت تا روز قیامت به آن نیاز دارد، در قرآن نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده و برای هر چیزی حدّ و مرزی نهاده و برای آن مرز، دلیل و راهنمایی قرار داده که به آن حدّ و مرز راهنمایی می‌کند و نیز برای کسی که از حد تجاوز کند، حدّی برقرار فرموده است.^{۳۵}

اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام اینگونه حدیث کرده است:

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت؛ پس، به هیچ روی بعد از او پیامبری نخواهد آمد. بر او کتاب را نازل کرد و به وسیله‌ی آن کتاب، تمامی کتاب‌های آسمانی را پایان بخشید؛ از این رو، پس از آن، هرگز کتابی نخواهد بود. خداوند در آن آخرین کتاب، حلالش را حلال و حرامش را حرام کرد؛ پس، حلال او تا روز قیامت حلال و حرام او تا روز قیامت حرام است.^{۳۶}

۳۵. کافی ۱: ۵۹ و ۷: ۱۷۵، تفسیر عیاشی ۱: ۶.

۳۶. بحار الانوار ۴۷: ۳۵ و ۹۰: ۳.

ایوب بن حُر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

خداوند که نامش بسی عزیز است، به وسیله ی کتاب شما [=قرآن] تمامی کتاب های آسمانی را به پایان برد و پس از قرآن دیگر هرگز هیچ کتاب آسمانی ای نخواهد آمد.

و خداوند در این کتاب بیان روشن همه چیز را آورده است. آری، بیان روشن همه چیز از جمله: آفرینش شما آدمیان، آفرینش آسمان ها و زمین، آگاهی مربوط به آن چه پیش از شما بوده و آن چه میان شما جدایی می افکند و نیز آگاهی مربوط به آن چه پس از شما خواهد بود و نیز امر بهشت و آتش و هر آن چه را که شما به سوی آن می روید، همه و همه در قرآن آمده است.^{۳۷}

کسی از حضرت صادق علیه السلام پرسید: چرا قرآن هر چه نشر می یابد تازه تر می شود؟ امام علیه السلام فرمود:

زیرا خداوند قرآن را تنها برای یک زمان محدود و برای یک مردم خاص، نازل نفرموده است؛ از همین رو، قرآن در همه ی زمان ها تا روز قیامت، جدید و نزد همه ی اقوام تازه است.^{۳۸}

یکبار، امام رضا علیه السلام از قرآن یاد فرمود و حجت آن را بزرگ شمرد و نشانه ی معجزه گرش را در نظم و درستی، عظیم دانست و فرمود:

قرآن ریسمان استوار و دست گیره ی مورد وثوق و بهترین و برترین راهی است که پیروانش را به سوی بهشت می برد و از دوزخ می رهاند.

۳۷. کافی ۱: ۲۶۹.

۳۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲: ۸۷؛ بحار الانوار ۱۷: ۲۱۳ و ۸۹: ۱۵.

در ادامه ی بیان ویژگی های قرآن، چنین فرمود:

گذر روزگار و گردش دوران قرآن را کهنه نمی کند و کثرت خواندن قرآن آن را فاسد و ناکارآمد نمی سازد؛ زیرا قرآن برای یک زمان خاص نازل نشده است؛ بلکه قرآن دلیل و راهنمای برهان در تمام دوران و حجت بر همه ی انسان هاست؛ باطل از پیش رو و پشت سر بدان راه ندارد. فرورستاده ای از سوی خداوند حکیم ستوده شده است.^{۳۹}

۲-۵. «خاتمیت بر محور قرآن» به بیان دانشمندان شیعه

چنانکه پیش از این گفتیم، تمامی دانشمندان اسلامی، قائل اند که حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آخرین فرستاده ی خدا به سوی بشر است. روشن است که در پی و پیرو همین عقیده، جاودانگی قرآن را نیز باور دارند. در این بخش، به بیان نظرات برخی دانشمندان شیعه در این باره می پردازیم:

تمامی مفسران شیعه در کتاب های خویش، ذیل آیات مربوط، بیانات روشن و پرشماری را در جاودانگی قرآن و ماندگاری آموزه های آن تا پایان جهان آورده اند. به عنوان نمونه، برخی از آن سخنان را می آوریم: در بخش نخست این فصل، بر اساس آیه ی ۴۲ سوره ی فصّلت،^{۴۰} جاودانگی قرآن را بیان کردیم. اینک نظر برخی از مفسران را درباره ی همین آیه، می آوریم:

مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه می فرماید:

۳۹. عیون أخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَام ۲: ۱۳۰؛ بحار الانوار ۱۷: ۲۱۰ و ۸۹: ۱۴.
۴۰. لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

نه کتاب های پیش از قرآن، آن را باطل می کنند و نه کتابی پس از قرآن خواهد آمد که ناسخ قرآن باشد. این قول، از سه تن از مفسران نخستین نقل شده است: ابن عباس، کلبی و مقاتل.^{۴۱}

ترجمه ی آن چه را هم که مرحوم طباطبایی در تفسیر خویش آورده، چنین است:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» - آمدن باطل به سوی قرآن به این معنا است که باطل در آن راه پیدا کند، یا بعضی از اجزای آن از بین برود و باطل شود، و یا همه اش، به طوری که بعضی از حقایق و معارف حقه ی آن غیر حقه شود و یا بعضی از احکام و شرایع آن و توابع آن احکام از معارف اخلاقی و یا همه این موارد ذکر شده، لغو گردد؛ به طوری که دیگر قابل عمل نشود، (و چنین چیزی محال است بشود. و آیات و سوره های قرآن و معارف اعتقادی و اخلاقی و عملی اش تا قیامت به اعتبار خود باقی می ماند).

بنابراین مراد از جمله ی «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» زمان نزول قرآن و عصرهای بعد از آن است تا روز قیامت.^{۴۲}

آیه ی دیگری که درباره ی جاودانگی قرآن به آن استناد کردیم، آیه ی ۱۹ سوره ی انعام بود.^{۴۳} نظر برخی مفسران در تفسیر این آیه به قرار زیر است:

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه می گوید:

«و این قرآن به من وحی شده است» یعنی به عنوان حجت و گواه بر راست گویی من نازل شده است «تا شما را به آن بیم

۴۱. تفسیر مجمع البیان ۹: ۲۳. البته این نقل، یکی از وجوه تفسیر آیه است.

۴۲. ترجمه ی تفسیر المیزان ۱۷: ۶۰۴.

۴۳. وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ.

دهم» یعنی به وسیله ی قرآن شما را از عذاب خدا بترسانم. «و نیز کسی را که این قرآن به او می رسد [بیم دهم]» یعنی تا آن که به وسیله ی این قرآن هر کس را که قرآن تا روز قیامت به او می رسد، بیم دهم.

سپس مرحوم طبرسی اقوال مفسران را بدین شکل نقل می کند:

- پیامبر خدا ﷺ فرمود: کسی که به او [این خبر] برسد که من به این سخن دعوت کرده ام که معبودی به جز الله نیست، همانا به او رسیده است [و مصداق «مَنْ بَلَغَ» در آیه است]؛ یعنی حجت به او رسیده و بر او اقامه شده است.

- کسی که قرآن به او رسیده، مانند آن است که محمد ﷺ را دیده و از او شنیده است.

- براساس این آیه، قرآن به هر کجا که برسد، دعوت کننده و بیم دهنده است.^{۴۴}

مرحوم ابوالفتوح رازی، از مفسران شیعه در قرن ششم، نیز چنین می گوید:

مقصود از «آن کس که این قرآن به او رسد (مَنْ بَلَغَ)» اهل عصر پیامبر خدا و کسانی اند که تا به دامن قیامت از پس آن حضرت باشند.^{۴۵}

مرحوم محمد جواد مغنیه، مفسر معاصر، نیز در تفسیر این آیه چنین می گوید:

۴۴. «وَ أَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ» ای أنزل إلى حجة أو شهادة على صدقي «لَأُنذِرَكُمْ بِهِ» أي لأخوفكم به من عذاب الله تعالى «وَ مَنْ بَلَغَ» أي و لأخوف به من بلغه القرآن إلى يوم القيامة. و روى الحسن في تفسيره عن النبي ﷺ أنه قال: من بلغه أنى أدعو إلى أن لا إله إلا الله فقد بلغه يعني بلغته الحجة و قامت عليه. و قال محمد بن كعب: من بلغه القرآن فكأنما رأى محمداً و سمع منة. و قال مجاهد: حيث ما يأتي القرآن فهو داع و نذير و قرأ هذه الآية. (مجمع البيان ۴: ۴۳۷)

۴۵. تفسیر روض الجنان ۷: ۲۴۸.

این سخن یعنی آن که خداوند این قرآن را بر من نازل کرده است تا شما را ای اهل مکه بیم دهم و نیز تمامی کسانی را که تا روز رستاخیز این قرآن به آنان می‌رسد، بیم دهم.

بعضی از صحابه گفته‌اند: کسی که قرآن به او رسیده، مانند آن است که رسول خدا ﷺ را دیده است.^{۴۶}

و سرانجام، مرحوم علامه‌ی طباطبایی نیز چنین می‌گوید:

این آیه بر همگانی بودن رسالت رسول خدا ﷺ به وسیله‌ی قرآن برای هر کس که تا روز قیامت قرآن را از آن حضرت و یا از غیر آن عزیز بشنود، دلالت می‌کند. و اگر خواستی چنین بگو [این معنا هم درست است]: این آیه دلالت می‌کند بر این که قرآن کریم حجتی از جانب خدا و کتابی از حضرت حق است که از زمان نزولش تا روز قیامت، برای اهل دنیا به حق سخن می‌گوید.^{۴۷}

۲-۶. «خاتمیت بر محور قرآن» به بیان دانشمندان سنی

ابواسحاق احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری (متوفای ۴۲۷ ق) از قاریان، فقیهان و مفسران مشهور قرن پنجم هجری است. ابن خُلکان سنی مذهب می‌نویسد: «در علم تفسیریگانه‌ی روزگار بود و کتابی در این زمینه نوشت که سرآمد همه‌ی تفاسیر گشت.» این مفسر نامدار جهان تستن، ذیل آیه‌ی نخست سوره‌ی هود، از قول ابن عباس چنین نقل می‌کند:

۴۶. معناه أن الله سبحانه أوحى إلي القرآن لأندركم به يا أهل مكة، و أنذر به كل من بلغه إلى يوم يبعثون .. قال بعض الصحابة: من بلغه القرآن فكأنه رأى رسول الله ﷺ. (تفسیر کاشف ۳: ۱۷۱)
 ۴۷. يدل على عموم رسالته ﷺ بالقرآن لكل من سمعه منه أو سمعه من غيره إلى يوم القيامة، وإن شئت فقل: تدل الآية على كون القرآن الكريم حجة من الله و كتاباً له ينطق بالحق على أهل الدنيا من لدن نزوله إلى يوم القيامة. (الميزان ۷: ۴۰)

«آیات قرآن محکم و استوار گشته است»؛ یعنی آن که قرآن به وسیله‌ی هیچ کتابی نسخ نمی‌شود؛ چنان که کتاب‌ها و شریعت‌های دیگر، همگی به وسیله‌ی قرآن نسخ شدند.^{۴۸}

یکی دیگر از تفاسیر مشهور و مقبول در میان اهل سنت، تفسیر اسماعیل بن عمرو دمشقی معروف به ابن کثیر است. او که از شاگردان ابن تیمیه و از دانشمندان قرن هشتم هجری است، ذیل این آیه‌ی شریف ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾^{۴۹} پس از نقل نظرات گوناگون، چنین می‌گوید:

... عوفی از قول ابن عباس نقل می‌کند که در معنای «و مُهَيِّمًا» گفته است: یعنی قرآن بر تمامی کتاب‌های آسمانی پیش از خود، حاکم و فرمان رواست و معانی تمامی این اقوال که آوردیم، نزدیک به یکدیگرند، پس همانا اسم «مهیمن» دربرگیرنده‌ی تمامی این معناهاست. بنابراین، قرآن امین، گواه و حاکم بر تمامی کتاب‌های آسمانی پیش از خود است. خداوند این کتاب عظیم را که نازل فرموده، آخرین کتاب‌ها و پایان بخش آن‌ها قرار داده و چنان است که تعالیم قرآن از تمامی کتاب‌های آسمانی پیشین، گسترده‌تر، بزرگ‌تر و کامل‌تر است؛ به گونه‌ای که تمامی نیکویی‌های کتاب‌های پیشین در این قرآن فراهم است و افزون بر آن‌ها، کمالات بیش‌تری هم داراست که در دیگر کتاب‌ها نیست. از همین روست که خداوند قرآن را شاهد و امین و حاکم بر تمامی کتاب‌های آسمانی قرار داد و خداوند

۴۸. قال ابن عباس: أُخِیْمَتْ آيَاتُهُ؛ لم تنسخ بکتاب کما نسخت الکتب و الشرایع بها. (الکشف و البیان عن تفسیر القرآن ۵: ۱۵۶)
 ۴۹. مائده (۵): ۴۸.

خود حفاظت قرآن را به عهده گرفت و چنین گفت: **إِنَّا نَحْنُ
نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.**^{۵۰}

تفسیر دیگری که شاهی هم از آن می آوریم، تفسیر روح المعانی است. روح المعانی گسترده ترین و جامع ترین تفسیر در نوع خود، در میان اهل سنت است. این تفسیر دربرگیرنده ی آرای تفسیری گذشتگان، از روایت و درایت است. آلوسی در این تفسیر، سخنان دانشمندان و مفسران پیشین را در کمال امانت و عنایت، بیان داشته است؛ به گونه ای که این تفسیر خلاصه ای از تفاسیر پیش از خود محسوب می گردد؛ از تفسیر ابن عطیه گرفته تا تفسیر ابو حیان، کشاف، ابو السعود، بیضاوی، فخر رازی و دیگران، همه و همه، مورد استفاده ی فراوان قرار گرفته است. در این تفسیر، ذیل آیه ی ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ الْكِتَابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا. قَيِّمًا...﴾^{۵۱} آمده است:

مراد از این که در لفظ قرآن خلل و کژی و ناراستی نیست، آن است که قرآن کتابی است معتدل؛ یعنی در آن چه دربرگیرنده ی تکالیف است، زیاده روی و افراط ندارد تا بر بندگان شاق و سنگین باشد و نیز کاستی و تفریط هم در آن راه ندارد که آن چه را بندگان به آن نیازمندند، در آن کتاب نیامده باشد تا آن که مردم به کتاب دیگری نیازمند باشند؛ چنان که خداوند می فرماید: «ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^{۵۲} و از همین روست که قرآن آخرین کتاب آسمانی است که بر خاتم رسولان [که درود و سلام خداوند بر او باد] نازل شده است.^{۵۳}

۵۰. تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر) ۳: ۱۱۶. ما خود ذکر [= قرآن] را نازل کرده ایم و خودمان هم حافظ آنیم.

۵۱. کهف (۱۸): ۱-۲. سپاس و ستایش خداوندی را که بر بنده اش کتاب [قرآن] را فرو فرستاد و برای آن کژی و ناراستی قرار نداد؛ [کتابی] درست و استوار.

۵۲. انعام (۶): ۳۸. ما در کتاب [= قرآن] چیزی را فرو نگذاشته ایم.

۵۳. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم ۸: ۱۹۲.

تفسیر أنوار التنزیل و أسرار التأویل، از تفاسیر موجز و مختصر و در عین حال عمیق و دقیق در میان اهل سنت است. البته از کم شمار تفاسیری است که برخی از دانشمندان شیعه هم از آن بهره می جویند. نویسندگی این تفسیر عبدالله بن عمر بیضاوی از دانشمندان قرن ششم است. او ذیل آیه ی « وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ » چنین می گوید:

یعنی ای اهل مکه، شما و سایر افراد از سیاه و سفید و جن و انس را به وسیله ی این قرآن، بیم می دهم.

معنای دیگر آن که: ای تمامی کسانی که هم اینک هستید و نیز ای کسانی که تا روز قیامت این قرآن به شما می رسد، شما را به وسیله ی این قرآن، بیم می دهم.

در این آیه، دلیلی است بر این که احکام قرآن همه ی موجودات را بیم می دهد؛ چه در زمان نزول و چه پس از آن. نیز دلیل است بر این که کسی که این قرآن به او نرسیده باشد، مؤاخذه نمی شود.^{۵۴}

جلال الدین سیوطی از دانشمندان بزرگ و مشهور اهل سنت است که کتاب های زیادی تألیف کرده است. از جمله تألیفات او تفسیر مشهور «الدر المنثور فی تفسیر المأثور» است که دربرگیرنده ی تفاسیر روایی است. او نیز ذیل همان آیه ی « وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ » چندین نقل از پیامبر ﷺ و اصحاب و مفسران نامدار و نخستین آورده است که ما به نقل دو فرمایش از رسول خدا ﷺ بسنده می کنیم:

- هرکس که قرآن به او رسید، گویا من با او رو در رو سخن گفته ام. سپس این آیه را خواند: « و این قرآن به من وحی شده

۵۴. أي لأُنذِرْكُمْ به یا أهل مكة و سایر من بلغه من الأسود و الأحمر، أو من الثقلین، أو لأُنذِرْكُمْ به أيها الموجودون و من بلغه إلى يوم القيامة، و فيه دلیل على أن أحكام القرآن تعم الموجودین وقت نزوله و من بعدهم، و أنه لا یؤاخذ بها من لم تبلغه. (أنوار التنزیل و أسرار التأویل ۲: ۱۵۷)



است تا شما و هر کس را که این قرآن به او رسید، بیم دهم.»
 - هان ای مردم، هر چند آیه ای از کتاب خدا را به دیگران
 برسانید. پس هر کس که آیه ای از کتاب خدا به او رسید، همانا
 امر و فرمان خدا به او رسیده است؛ چه آن را برگیرد و چه رها
 کند. [حجّت خدا بر او تمام است].^{۵۵}

۷-۲. «خاتمیت بر محور قرآن» به بیان منکران

پیش از آغاز این بخش، لازم است یادآوری شود که نقل نظر منکران
 به چند دلیل است:

- به آن دلیل که به مصداق مثل معروف: الْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ،
 برتری آن است که دشمن به آن شهادت دهد.

- برای آن که دل مؤمنان نسبت به باورهایشان دلیر و قوی شود.

- گرفتن بهانه از دست آنانی که دانسته یا ندانسته چنان وانمود می کنند
 که در قرآن و سنت و احادیث، دلایل و براهین کافی برای اثبات خاتمیت
 پیامبر خدا ﷺ وجود ندارد.

- از آن رو که حجّت بر بهائیان که به بیراهه و کژراهه درغلطیده اند،
 تمام شود و دیگر عذری در درگاه انصاف نداشته باشند.

حال به بحث خویش می پردازیم:

جناب باب و بهاء الله و نیز جناب عبدالبهاء که پیشوایان نخستین و
 اصلی بهائیان اند، دو گونه سخن دارند:

۵۵. من بلغه القرآن فكأنما شافهته به ثم قرأ: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ»
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ بَلِّغُوا وَلَوْ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَمَنْ بَلَغْتَهُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ بَلَغَهُ أَمْرَ اللَّهِ أَخْذَهَا أَوْ تَرْكَهَا.
 (الذّر المنثور في تفسير المأثور ۳: ۸)



• سخنانی گنگ و پیچیده.

• سخنان درست و صحیح و زیبا و قابل قبول.

شاید به جرأت بتوان گفت که اکثریت قریب به اتفاق سخنان درست آقایان، عیناً آیات شریف قرآن و بیانات معصومان علیهم السلام است یا مطالبی است برگرفته از آیات و ادعیه و سخنان پیشوایان دین مبین اسلام و طریقت شریف شیعه.

مثلاً نخستین کتابی که سید باب در اثبات حقانیت خویش عرضه کرده، تفسیر سوره یوسف است که تقلیدی آشکارا از آیات قرآن است.^{۵۶} عبدالبهاء نیز در نوشته ها و سخنرانی های خویش، به آیات قرآن تمسک جسته و از آن ها بهره برده است. به عنوان نمونه، به این بیان عبدالبهاء توجه کنید:

اگر به نظر انصاف ملاحظه شود، جمیع قوانین سیاسیه در مدلول این چند کلمه ی مبارکه داخل، قوله تعالی:

... وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ
وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ.^{۵۷}

و به نیکی ها فرمان می دهند و از بدی ها باز می دارند و در انجام دادن [خوبی ها] شتاب می ورزند و آنان از شایستگان اند.

و هم چنین می فرماید:

وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ.^{۵۸}

۵۶. مثلاً او با تعویض کلمه ی «نبی» با «ذکر» (=باب) می نویسد: لاتدخلوا بيوت الذكرا إلا أن يؤذن لكم. از این دست مثالها در این کتاب فراوان است.

۵۷. آل عمران (۳): ۱۱۴.

۵۸. آل عمران (۳): ۱۰۴.

و ازمیان شما باید امتی باشند که [مردم را] به خیر و خوبی فرامی خوانند.

و هم چنین می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ [وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ] وَيَنْهَىٰ عَنِ
الْفُحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ ٥٩

همانا خداوند به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از زشتی و گناه و سرکشی، باز می دارد.

و هم چنین می فرماید:

وَالْكَافِرِينَ الْغَائِبِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ٦٠

... و آنان که خشم خویش را فرومی خورند و از [خطای] مردم چشم می پوشند و البته خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

و درباره ی تمدن و اخلاق می فرماید:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ٦١

گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان روی بگردان.

و هم چنین می فرماید:

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ وَآتَىٰ

٥٩. نحل (١٦): ٩٠.

٦٠. آل عمران (٣): ١٣٤.

٦١. اعراف (٧): ١٩٩.

الْمَالِ عَلَىٰ حُبِّهِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ
وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ
بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ
الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.^{٦٢}

نیکی آن نیست که [برای نمازگزاردن] روی به سوی مشرق و مغرب
بگردانید؛ بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز قیامت ایمان
بیاورد، و مال خود را با آن که دوستش دارد، به خویشاوندان و
یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و نیازمندان و نیز در راه
آزاد کردن بردگان بدهد و نماز به پا دارد و زکات بپردازد. [نیکی
آن است که] آنان که عهد می‌بندند، به عهدشان وفا کنند و
کسانی که در سختی و آسایش و نیز به گاه جنگ، صابرانند.
آنان کسانی‌اند که راست گفته‌اند و ایشان تقوای پیشگان‌اند.

و هم چنین می‌فرماید:

وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.^{٦٣}

و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آن‌ها [دیگران]
را بر خودشان مقدم می‌دارند.

ملاحظه فرمایید که در این چند آیه [ی] مبارك منتهی در ایج حقایق
مدنیت و جوامع لوامع شیم مستحسنه [ی] انسانیت مذکور.^{٦٤}

در این سخن، جناب عبدالبهاء تصریح می‌کند که در این آیات - که
به عنوان نمونه و نشانه آورده است - درجاتی از حقایق مدنیت و

٦٢. بقره (٢): ١٧٧.

٦٣. حشر (٥٩): ٩.

٦٤. رساله‌ی مدنیة: ١١٢ - ١١٣.



تمدن آورده شده است که برتر و بالاتر از آن، وجود ندارد و در نتیجه، قرآن دربرگیرنده‌ی عالی‌ترین و جامع‌ترین پرتوهای خوی‌های نیکوی انسانیت است.

توجه داشته باشید که این جناب این سخنان را هنگامی بیان می‌کند که پدرش ادعای نبوت کرده و به پندار خویش، کتاب آسمانی اقدس بر او نازل شده است؛ با این احوال، اینک که می‌خواهد از مدنیت سخن بگوید، به استناد آیات شریف قرآنی، در این مقوله میدان داری می‌کند.

آیاتی را که جناب عبدالبهاء به عنوان نمونه نقل کرده است، در برگیرنده‌ی این آموزه‌ها و احکام است:

● امر به معروف و نهی از منکر.

جای‌گاه این آموزه‌ی دینی در فرهنگ اسلامی چنان است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

تمامی کارهای نیک و افزون بر آن‌ها، جهاد در راه خدا، همگی، نزد امر به معروف و نهی از منکر، جز کم‌تر از آب دهانی در برابر دریایی عظیم و عمیق نیست!^{۶۵}

● ترغیب مؤمنان به عدل و احسان و ادای حق خویشاوندان.

عدل، یکی از ستون‌های ایمان است^{۶۶} و جلوه‌ی بارزی از آن،

۶۵. ما أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ. (نهج البلاغه: ۵۴۲؛ بحار الانوار: ۹۷: ۸۹) البته جالب است که در بهائیت به قول احمد یزدانی، نویسنده‌ی بهائی: حق اعتراض و چون و چرا و امر به معروف و نهی از منکر، از اشخاص نسبت به اعمال دیگران سلب شده و فقط محافل روحانی یا بیوت عدل، حق حاکمیت بر نفوس داشته و ناصح و مربی و مراقب اشخاص می‌باشند. (نظر اجمالی قدیم: ص ۹۲ شماره‌ی ۴۷)

۶۶. کافی: ۲: ۵۰؛ بحار الانوار: ۶۵: ۳۵۰ و ۳۸۲: ۶۵ و ۶۹: ۸۹؛ نهج البلاغه: ۴۷۳؛ تحف العقول: ۱۶۲؛ خصال: ۱: ۲۳۱؛ و نیز: کتاب سلیم: ۶۱۳؛ امالی طوسی: ۳۷؛ امالی مفید: ۲۷۵؛ الغارات: ۱: ۸۰ و ۸۲.

رعایت انصاف در حق دیگران است^{۶۷} و احسان، نیکی کردن درباره‌ی مردمانی است که هیچ حقی به گردن تو ندارند^{۶۸} و بالاخره، ادای حق خویشاوندان و رسیدگی به آنان، از اموری است که بی تردید در هیچ آیینی، به اندازه‌ی اسلام به آن تأکید نشده است.^{۶۹}

● دوری گزیدن از گناه و کارهای زشت و پرهیز از سرکشی در برابر فرمان خدا.

قرآن، یک به یک، بسیاری از مناهی [= اموری که از آن‌ها نهی شده است] را برشمرده است. اموری از قبیل: فساد در زمین، پیمان شکنی، خون‌ریزی، یاری کردن یکدیگر در گناه و دشمنی، فتنه‌انگیزی، فرمان‌بری از شیطان، شرک ورزیدن به خدا، نیکی نکردن به پدر و مادر، کشتن فرزندان از ترس تنگ‌دستی، خوردن مال یتیم به ناحق، کم‌فروشی، سوگند دروغ، سرخوشی و بی‌خبری و...^{۷۰} و افزون بر نهی شدید و اکید از انجام دادن این‌گونه امور، مؤمنان و بلکه آدمی‌زادگان را، به ویژه از سرکشی و طغیان، با تأکید بیش‌تری بازداشتته است.^{۷۱}

● فروخوردن خشم و چشم‌پوشی از خطای مردمان.

۶۷. نهج البلاغه: ۵۰۹؛ بحارالانوار ۷۲: ۲۹ و ۳۵۷.

۶۸. نهج البلاغه: ۵۰۹؛ بحارالانوار ۷۲: ۲۹ و ۳۵۷.

۶۹. باب صله الرحم وإعانتهم وإحسان إلیهم والمنع من قطع صلة الأرحام وما یناسبه: باب پیوند با خویشاوندان و یاری و نیکی کردن به ایشان و بازداشتن از بریدن پیوند خویشاوندی و آنچه مناسب این باب است. (بحارالانوار ۷۱ تا ۱۳۹ با ۱۱۰ روایت)

۷۰. باب جوامع المناهی التي تتعلق بجمیع الأحكام من القرآن الکریم: مجموعه‌ی اموری که از آن‌ها نهی شده است. منهیاتی که به تمامی احکام متعلق و برگرفته از قرآن است. (بحارالانوار ۷۳: ۳۲۶ - ۳۲۸) اموری را هم پیامبر خدا نهی کرده است که در همان کتاب بحارالانوار جلد ۷۳، از صفحه‌ی ۳۲۹ - ۳۷۴ آمده است.

۷۱. باب البغی و الطغیان. (بحارالانوار ۷۲: ۲۷۳ تا ۲۷۹ با ۱۸ روایت)

افزون بر آیه ای که جناب عبدالبهاء به عنوان مثال آورده است، حداقل در هفده آیه ی دیگر بر خویشتن داری در برابر خطای دیگران و چشم پوشی از آن و مدارای بانادانان و خطاکاران تأکید شده است و مرحوم مجلسی در بابی که برای این موضوع گشوده، روایات جالبی از پیشوایان دین، درباره ی این مهم آورده است.^{۷۲}

گفتنی است که یکی از ویژگی های بسیار بارز در خلق و خوی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، همین صفت بسیار پسندیده است.^{۷۳} خداوند نرم خوئی و مهربانی پیامبرش را رحمتی از جانب خویش می داند که شامل حال آن حضرت شده است.^{۷۴}

● در باب اعتقادات درست: ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب قرآن و پیامبران.

- بهترین بیانات درباره ی صفات خداوند در قرآن آمده و در صدها آیه از نام های نیکو و صفات پسندیده و عظمت آفرینش خداوند سخن به میان آمده است.

- هیچ یک از کتاب های آسمانی پیشین، آن گونه که قرآن به برپایی ساعت قیامت و وقوع رستاخیز بزرگ خبر داده و آن را حتمی و قطعی شمرده، سخن نگفته اند.

- بی شک آن گونه که قرآن از حساب و کتاب و رسیدگی به اعمال بندگان در پیشگاه عدل خداوندی و بهشت و نعمت های آن و دوزخ

۷۲. باب الحلم و العفو و كظم الغیظ: باب خویشتن داری و گذشت و فرو خوردن خشم. (بحارالانوار ۶۸: ۳۹۷ تا ۴۲۸ با حدود ۱۰۰ روایت)

۷۳. مكارم أخلاقه و سیره و سننه صلی الله علیه و آله و ما أدبه الله تعالى به: (بحارالانوار ۱۶: ۱۹۵ - ۲۹۴ با ۱۶۲ روایت همراه با شرح و توضیح).

۷۴. قِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئِن لَّيْتَّ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّفُضِّتَ مِنَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ: آل عمران (۳): ۱۵۹.

و عقوبت های آخرت، یاد کرده است، هیچ کتاب آسمانی دیگری یاد نکرده است. گفتنی است که حدود یک پنجم آیات قرآن به موضوع بسیار مهم پایان جهان و وقوع حتمی قیامت اختصاص یافته است.

اگر در هیچ کتاب آسمانی دیگری آن گونه از فرشتگان یاد و از ایشان تجلیل شده و ویژگی هایشان به روشنی بیان گشته، از این فرمانبران راستین خداوندی، سخن به میان نیامده است.

بی تردید، اگر قرآن نبود و از پیامبران پیشین و ماجراهای آنان یاد نکرده بود، شناخت آن گرامیان و داستان تلاش های پی گیر ایشان در هدایت آدمیان، باور و اثبات نمی شد.

● در انجام دادن نیکی ها: انفاق مال (با وجود علاقه ی شدید به آن) به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و نیازمندان و آزاد کردن بردگان.

هر چند در آیات پرشماری به این گونه امور سفارش شده و ما هم به آن ها اشاره کردیم، ولی از باب تأکید بیش تر، بار دیگر از اعمالی که نزد خداوند بسیار پسندیده است، یاد شده تا بر اهمیت آن پافشاری شود.

● در انجام دادن عبادات: برپا داشتن نماز و دادن زکات.

بسیاری از احکام اسلام به مرور زمان انزال و ابلاغ شد؛ اما حکم نماز و انفاق [و صورت خاص آن، زکات] از همان آغاز اسلام، تشریح شده بود و این، بیان گر اهمیت بسیار زیاد این دو حکم است. آیاتی هم که در باب نماز و زکات نازل شده است، بالغ بر ده ها آیه است و حجیم ترین بخش های کتاب های فقهی هم به این دو امر اختصاص یافته است.

● درخوی های پسندیده: تحریض بر خوی خوش عهدی و تشویق
بر ایثار و از خودگذشتگی.

یکی از ویژگی های بسیار بارز و مهم مؤمنان، وفای به عهد است.
نه تنها ده ها آیه مؤمنان را بر این مهم تشویق فرموده و حتی از
بدعهدی و پیمان شکنی بیم و برحذر می دهد، بلکه در ده ها
روایت هم، بر آن تشویق ها و تحذیرها تأکید شده است.^{۷۵}
صفت خداپسندانه ی ایثار و از خودگذشتگی هم که خویی برتر
از جود و سخاست، در باب صفات مؤمن آمده و بر آن تشویق
شده است.^{۷۶}

اگر خاطر خوانندگان گرامی باشد، در آغاز این نوشتار سخنی از امام
علی علیه السلام نقل کردیم که آن عزیز فرموده بود:

همانا قرآن برای هیچ گوینده ای جایی برای هیچ سخنی نگذاشته
است.

اینک از خردمندان می پرسیم: با توجه به این سخن سدید و با عنایت
به آن چه جناب عبدالبهاء به عنوان نمونه و نشانه از تعالیم جاودانه ی
قرآن آورده و آن ها را عالی ترین و بهترین آموزه ها برای جوامع بشری
دانسته است، آیا دیگر جایی برای کتاب هایی مانند بیان و اقدس
می ماند؟!

۷۵. باب لزوم الوفاء بالوعد و العهد و ذم خلفهما: باب لازم بودن وفای به وعده و عهد و نکوهش
خلف وعده و عهد. (بحارالانوار ۷۲: ۹۱ - ۹۷ با ۲۲ روایت) و نیز: باب العهد و الأمان و شبهه: باب
عهد و وفاداری در امان دادن به دشمن و شبیه به آن. (بحارالانوار ۹۷: ۴۳ - ۵۱ با ۳۵ روایت)
۷۶. باب الإیثار: باب از خودگذشتگی [دیگران را در نیامندی ها بر خویشتن مقدم داشتن] (کافی ۴:
۱۸) و نیز: باب معرفه الجود و السخاء (کافی ۴: ۴۱) و باب السخاء و السماحة و الجود (بحارالانوار
۳۴۹: ۶۸) و باب قضاء حاجة المؤمنین و السعی فیها و توقیرهم و إدخال السرور علیهم و إکرامهم و
الطافهم و تفریح کربهم و الاهتمام بأمورهم: باب برآوردن حاجت مؤمنان و کوشش در انجام دادن
آن و بزرگ شمردن ایشان و خوش حال کردنشان و گرامی داشتشان و لطف به آن ها و برطرف کردن
غمشان و اهتمام به امر آنان. (بحارالانوار ۷۱: ۲۸۳ - ۳۴۲ با ۱۲۶ روایت)

• در قسمت پایانی این بخش، اعتراف ناخواسته‌ای از جناب بهاء‌الله در استناد به آیه‌ی قرآن می‌آوریم تا از حقیقتی آگاه شویم که بر زبان ایشان جاری شده تا حجت خدا بر خود او و بهائیان تمام شود:

• خداوند رحمن در فرقان که حجت باقیه است ما بین ملأ اکوان، می‌فرماید...^{۷۷}

به این ترتیب، ایشان قرآن را حجت ماندگار و باقی و برقرار در میان تمامی مردمی که هستند، می‌داند و به آن استدلال می‌کند. اگر قرآن حجت باقی است، به کتابی دیگر نیازی نیست.

برای روشن تر شدن این سخن جناب بهاء‌الله، به مطلبی دیگر از ایشان توجه فرمایید:

و ما شنیده‌ایم که کسی از افترازنندگان گفته است که این عبد [= جناب بهاء‌الله] در عراق ربا می‌خورد و برای خودش زخارف و مال دنیا می‌اندوزد. بگو: شما را چه می‌شود؟ چگونه درباره‌ی چیزی که به آن علم ندارید، داوری می‌کنید و به بندگان افترا می‌بندید و گمان شیطانی درباره‌ی آنان می‌برید؟

چگونه چنین چیزی [رباخواری جناب بهاء‌الله] پس از آن که خداوند آن را در قرآن نهی کرده، ممکن است؟^{۷۸}

۷۷. لوح سلطان: ۴۴، چاپ سال ۱۱۵ بدیع.

۷۸. وَ سَمِعْنَا بِأَنَّ مِنْ الْمُفْتَرِينَ مَنْ قَالَ بِأَنَّ هَذَا الْعَبْدَ كَانَ أَنْ يَأْكُلَ الرِّبَا فِي الْعِرَاقِ وَ يَجْتَمِعَ الزَّخَارِفَ لِنَفْسِهِ. قُلْ: مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ تَفْتَرُونَ عَلَى الْعِبَادِ وَ تَظُنُّونَ ظَنَّ الشَّيَاطِينِ؟ وَ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ بَعْدَ الَّذِي أَنْهَى اللَّهُ عَنْهُ عِبَادَهُ فِي كِتَابٍ قَدَسٍ حَفِيفِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ جَعَلَهُ حُجَّةً بَاقِيَةً مِنْ عِنْدِهِ وَ هُدًى وَ ذِكْرًا لِلْعَالَمِينَ؟

جناب بهاء الله در این بیان، ضمن ردّ اتهام رباخواری، به استناد قرآن، ویژگی های این کتاب جاودانه را چنین برمی شمارد:

• قرآن کتاب قدس است؛ یعنی پاک و مقدس است.

• قرآن حفیظ است؛ یعنی از هرگونه دگرگونی مصون و محفوظ است.

• قرآن بر محمد ﷺ که رسول خدا و خاتم پیامبران است، نازل شده است.

• قرآن حجت ماندگار و باقی و برقرار است.

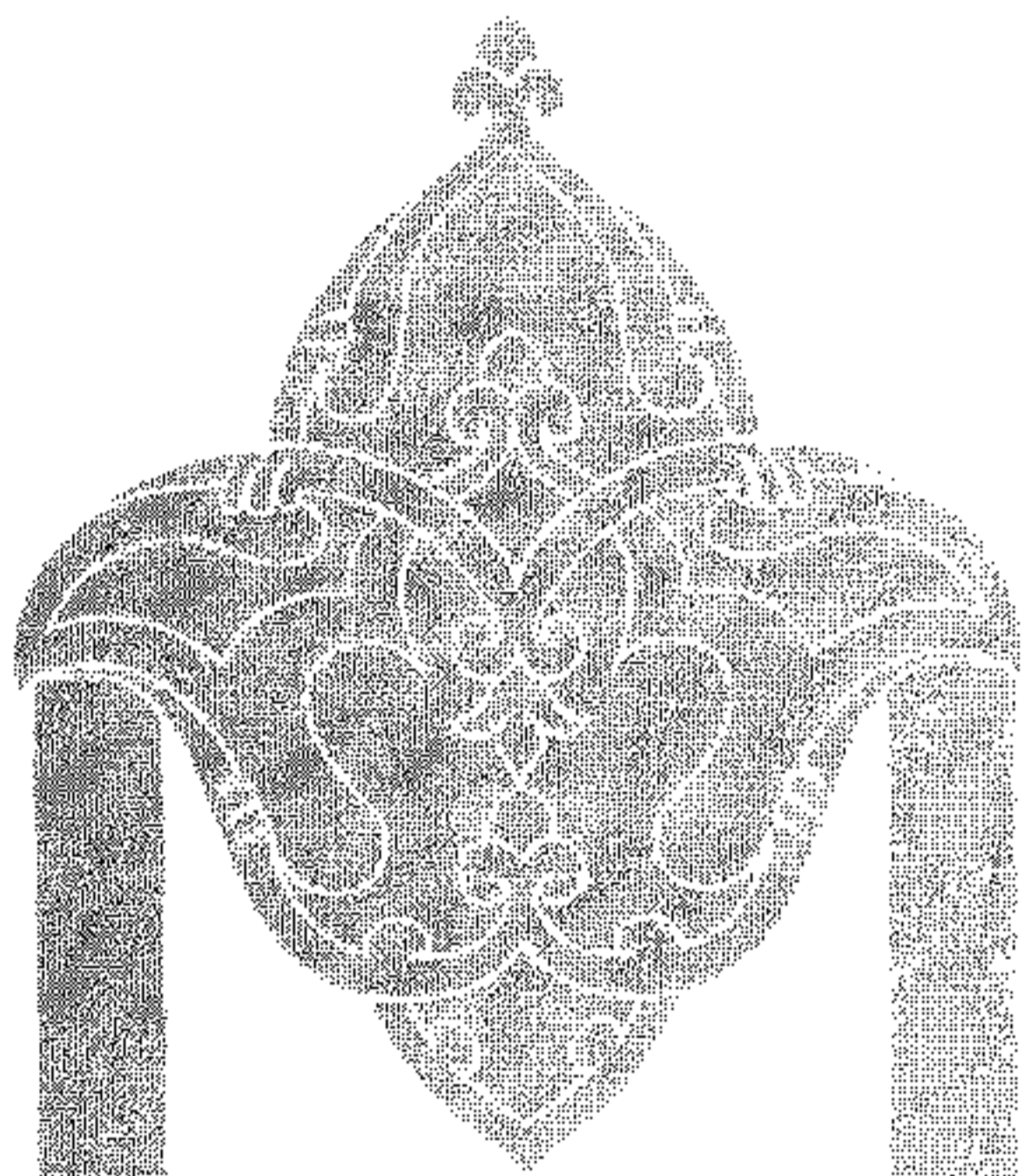
• قرآن هدایت و تذکار برای همه ی جهانیان [در همه ی زمان ها و مکان ها] است.^{۷۹}

لطیفه ی این اعتراف آن است که جناب بهاء الله درباره ی یکی از احکام قرآن این مطلب را گفته است. به این ترتیب، وقتی بر ماندگاری و جاودانی قرآن در رابطه با یکی از احکام آن، این سخنان را می گوید، پیدا است که کتاب هایی مانند بیان و اقدس نمی توانند به عنوان کتاب آسمانی که آورنده ی شریعت جدیدند، مطرح شوند.

با توجه به آن چه جناب عبدالبهاء اعتراف کرده و برترین صفات و سمات انسانی را به بیان قرآن برشمرده است و نیز با عنایت به آن چه که جناب بهاء الله بر ماندگاری و جاودانگی پای فشرده است، جای پرسش دارد که دیگر چه جای جلوه و جولانی برای کتاب هایی چون اقدس بهاء و بیان باب باقی می ماند؟

۷۹. سورة الملوك: ۱۱ - ۱۲. البته ناگفته نماند که ایشان بعدها رباخواری را حلال می کند؛ گنجینه ی حدود و احکام: ۲۰۲.

در فصل آینده در مورد پایداری دیانت اسلام سخن خواهیم گفت و به این باور می‌رسیم که «اسلام، آیین پایدار» خداست که در قیام حضرت قائم علیه السلام، در سراسر گیتی گسترده می‌شود و مکتب و دولت می‌یابد و در پی، تا پایان جهان و برپایی قیامت کبرا و حشر انسان‌ها، پایا و پویا می‌ماند.



فراگیری و ماندگاری اسلام

«خاتمیت بر محور دین اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر قرآن

«خاتمیت بر محور دین اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر رسول اکرم ﷺ

«خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» به بیان حضرت علی علیه السلام

«خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» به بیان امامان علیهم السلام

«خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر دانشمندان شیعه

«عقیده‌ی شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

«خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر دانشمندان سنی

«خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر منکران

معنای قیامت در بهائیت

جایگزین پیشنهادی اسلام

فصل سوم

اسلام، آیین پایدار

فراگیری و ماندگاری اسلام

دیانت اسلام، دیانتی الهی است که بنا بر تعریف قرآن، ویژگی‌هایی دارد که برخی از آن‌ها را در مقدمه‌ی این فصل برمی‌شماریم:

اسلام، دین خداست. خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

و دیدی که مردم دسته‌دسته به دین خدا درمی‌آیند.^۱

اسلام دین حق است. در قرآن، خداوند چنین بشارتی به مسلمانان می‌دهد:

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن که آن دین را بر تمامی ادیان پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان را خوش نیاید.^۲

اسلام آیینی استوار و پایدار است. این ویژگی هم در قرآن چنین آمده است:

۱. وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. نصر (۱۱۰): ۲ در دو جای دیگر قرآن نیز این تعبیر به کار رفته است: آل عمران (۳): ۸۳؛ نور (۲۴): ۲.
۲. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. توبه (۹): ۳۳؛ صف (۶۱): ۹. تعبیر «دین حق» در دو جای دیگر نیز به کار رفته است: فتح (۴۸): ۲۸ و توبه (۹): ۲۹.



[ای پیامبر] بگو: همانا پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است؛ دینی استوار؛ دین ابراهیم حنیف. و ابراهیم از مشرکان نبود.^۳ اسلام، دین خالص خداست؛ یعنی دین توحید و یکتاپرستی است و از شرک و ریا به دور است. قرآن در وصف اسلام به این صفت، چنین می فرماید:

آگاه باشید که دین خالص و پاک، از آن خداست.^۴

باید دانست در بیان قرآن، به دیگر آیین ها هم، چه آیین های الهی و چه آیین های باطل، لفظ دین اطلاق می شود؛ به این ترتیب، حتی کافران هم دین دارند.^۵ اما مصداق دین به معنای آیین یکتاپرستی - که حق و آسمانی و الهی است - فقط اسلام است. در این باره هم چنین می خوانیم:

همانا دین نزد خداوند، فقط اسلام است.^۶

اسلام به معنای تسلیم شدن در برابر خداوند متعال است؛^۷ اسلام همان دین برگزیده ای است که حضرت ابراهیم و یعقوب علیه السلام فرزندان خویش را به آن سفارش کرده اند.^۸

۳. قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. انعام (۶): ۱۶۱.

۴. أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ. زمر (۳۹): ۳.

۵. لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِين. کافرون (۱۰۹): ۶. در جای دیگر قرآن، چنین می خوانیم: وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ: فرعون گفت: مرا وانهد تا موسی را بکشم [و برای نجات خویش از کشته شدن] باید پروردگارش را [به یاری] بخواند. همانا من می ترسم که دین شما را دگرگونه سازد یا در این سرزمین فساد و تباهی به پا کند. غافر (۴۰): ۲۶.

۶. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. آل عمران (۳): ۱۹.

۷. وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْإِسْلَامُ. فَمَنْ سَلَّمَ فَقَدْ أَسْلَمَ وَ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ فَلَا إِسْلَامَ لَهُ. کافی ۸: ۱۱؛ بحار الانوار ۷۵: ۲۱۹ و با سند و متنی دیگر: کافی ۲: ۴۵؛ معانی الأخبار: ۱۸۵ و امالی صدوق: ۳۵۱؛ بحار الانوار ۶۵: ۳۰۹-۳۱۳ و امالی طوسی: ۵۲۴؛ تفسیر قمی ۱: ۹۹؛ محاسن برقی ۱: ۲۲۲؛ نهج البلاغه: ۴۹۱.

۸. وَ وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. بقره (۲): ۱۳۲.

حضرت ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه یکتاپرست
مسلمان بود و از مشرکان نبود.^۹

در عین حال باید توجه داشت که خداوند از همان آغاز نام دینی را که
حضرت محمد مصطفی ﷺ را برای آوردن آن برانگیخت، به طور ویژه،
«اسلام» نامید از آن پس، این کلمه‌ی نامی فقط درباره‌ی کسانی به کار
می‌رود که پیرو رسول خدا ﷺ و قرآن عزیزند.^{۱۰} از این رو پیروان دیگر
ادیان قبل از اسلام را - هر چند آن‌ها نیز خود را تسلیم خدا می‌دانند -
مسلمان نمی‌نامند. لذا منظور ما از «پایداری اسلام» تنها اشاره به
جاودانگی دیانت حضرت محمد مصطفی ﷺ است.

در ادامه، از همان هفت منظری که کتاب‌های دیگر این مجموعه حاوی
آن‌هاست، ماندگاری و پایداری آیین اسلام را می‌نمایانیم.

۹. ما کان إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. آل عمران (۳): ۶۷.

۱۰. وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ
إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ
عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اغْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ؛
و در راه خدا آن چنان که حق جهاد است، جهاد کنید. اوست که شما را برگزید و در دین برای
شما سختی قرار نداد. آیین پدرتان ابراهیم عليه السلام [نیز چنین بود]. او [= خداوند] بود که قبلاً شما را
مسلمان نامید. و در این [قرآن نیز شما مسلمان نامیده شده‌اید] تا رسول خدا ﷺ گواه و شاهد
بر شما باشد و شما نیز شاهد بر مردم باشید. پس نماز را به پا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا
بروید. همو مولای شماست؛ چه مولا و یاور خوبی! حج (۲۲): ۷۸. در ترجمه‌ی آیات، اغلب از
ترجمه‌ی قرآن مرحوم فولادوند بهره جسته‌ایم.

۳-۱. «خاتمیت بر محور دین اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر قرآن

یکی از آیاتی که بر جاودانگی دیانت مقدس اسلام تأکید می‌کند، این آیه است:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.^{۱۱}

خداوند کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد
تا او [یا دین او] را بر تمامی ادیان پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان
را خوش نیاید.

این آیه ی شریف به روشنی بشارت پیروزی اسلام را بر تمامی ادیان
می‌دهد و تأکید می‌کند که اسلام بر تمامی ادیان، چه الهی و چه
غیرالهی، پیروز خواهد شد.

فراگیری اسلام در سراسر کره ی زمین و سپس ماندگاری آن تا قیامت، امری
روشن و قطعی است که در آیات دیگری به آن تصریح شده و بیانات
بسیار روشن‌گر و امیدبخشی هم از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در این باره نقل
شده است.^{۱۲} ممکن است این پرسش به ذهن متبادر شود که در چه زمانی
چنین تسلطی برای اسلام پیش آمده یا خواهد آمد؟ پاسخ این پرسش را
در مبحث مهدویت باید سراغ گرفت.

از این منظر، یکی از دلایل خاتمیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و جاودانگی اسلام،
مسأله ی مهدویت است. معمولاً به مسأله ی خاتمیت از منظر

۱۱. توبه (۹): ۳۳ و صف (۶۱): ۹؛ فتح (۴۸): ۲۸.

۱۲. به کتاب «مهدویت آرمان آسمانی» از مجموعه کتاب‌های «بهائی پژوهی»، مراجعه فرمایید.

مهدویت، کم تر نگریسته ایم. اینک در این بخش، برای تبیین این آیه ی شریف، به یاد می آوریم که موضوع مهم مهدویت از مواردی است که به خوبی، خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جاودانگی قرآن و اسلام را اثبات می کند.^{۱۳} به احادیث زیر توجه فرمایید.

● راوی می گوید: از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود:

خداوند کسی است که رسولش را با دین حق فرستاد تا آن را بر تمامی ادیان چیره گرداند؛ هر چند مشرکان را خوش نیاید. آیا این پیروزی تاکنون رخ داده است؟ هرگز! به خداوندی که جانم به دست اوست، این حادثه واقع نخواهد شد، مگر آن که هیچ قریه ای نماند جز آن که شب و روز ندا و صدای لا إله إلا الله و مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ از آن قریه برخیزد.^{۱۴}

● حضرت امام حسین علیه السلام فرمود:

دوازده نفر از ما مهدی اند. نخستین ایشان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و آخرین آنان نهمین فرزند من است و او قائم به حق است. خداوند به وسیله ی اوزمین را پس از آن که [بر اثر کفر و ستم] مرده بود، زنده می کند و به دست توانمند آن عزیز، دین حق را بر تمامی ادیان پیروزمی گرداند؛ هر چند مشرکان را خوش نیاید.^{۱۵}

● امام صادق علیه السلام نیز طی سخنانی روشنگرانه درباره ی امام زمان علیه السلام، از جمله چنین فرمود:

... سپس خداوند عزوجل حضرت مهدی علیه السلام را آشکار می کند

۱۳. در بخش چهارم با عنوان «امامت، استمرار هدایت» این مبحث را به تفصیل آورده ایم.

۱۴. تأویل الآیات: ۶۶۳؛ بحار الانوار ۵۱: ۶۰.

۱۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱: ۶۷؛ بحار الانوار ۳۶: ۳۸۵ و کمال الدین ۱: ۳۱۷؛ بحار الانوار ۵۱: ۱۳۳.

و به دست توانمند آن حضرت، مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را می‌گشاید و حضرت روح الله، عیسی پسر مریم از آسمان فرود می‌آید و به امامت حضرت مهدی علیه السلام نماز می‌گزارد و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و در سراسر این کره‌ی خاکی، در تمامی جاهایی که خداوند در آن عبادت می‌شد، تنها خدا عبادت نمی‌شود و تمامی دین از آن خدا خواهد بود؛ هر چند مشرکان را خوش نیاید.^{۱۶}

● امام صادق علیه السلام مژده‌ی شیرین دیگری به مفضل بن عمر، یکی از یارانش می‌دهد:

ای مفضل، خداوند به وسیله‌ی امام زمان اختلاف و پراکندگی را از میان ملت‌ها و ادیان برمی‌دارد و تمام ادیان یکی می‌گردند؛ چنان که خداوند - که یادش بزرگ است - فرمود: «همانا دین نزد خدا فقط اسلام است.» نیز فرمود: «و هر کس به جز اسلام دینی بگیرد، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیان کاران است.»

مفضل گفت: از امام علیه السلام پرسیدم: ای سید و مولای من، آیا دین پدران امام زمان علیه السلام، یعنی حضرت ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله، همان اسلام بود؟

امام فرمود: آری ای مفضل؛ اسلام بود و به جز اسلام نبود. مفضل بار دیگر پرسید: مولای من، آیا این را از کتاب خدا یافته‌ای؟

امام فرمود: آری، از آغاز تا انجام آن در آمده است؛ از جمله این آیه: «همانا دین نزد خدا فقط اسلام است» و نیز این سخن

۱۶. کمال الدین ۲: ۳۴۵؛ بحار الانوار ۵۱: ۱۴۶.

خداوند: «ملت پدر شما ابراهیم؛ او [=خداوند] شما را مسلمان
نامید.»^{۱۷}

آری، حضرت مهدی عجل الله فرجه هنگامی که قیام می فرماید، همان اسلامی
را که پدرانش از حضرت ابراهیم به بعد، به آن معتقد و متمسک بودند،
فراگیر می سازد.

در باور مسلمانان، به ویژه شیعیان، پس از ظهور مهدی موعود و استقرار
و استمرار حکومت آن حضرت، دیگر دینی نخواهد آمد و سپس حادثه‌ی
بسیار بزرگ و عظیم رستاخیز، که نشانه‌ی پایان این جهان است، رخ
می دهد.^{۱۸}

آری، خاتمیت دو فرجام فرخنده دارد: قیام حضرت قائم عجل الله فرجه و برپایی
قیامت. نزدیکی قیامت که در قرآن به آن تصریح شده^{۱۹}، نشانه‌ی روشن
انقضای نبوت و رسالت و حاکی از آن است که پس از بعثت پیامبر
خدا صلی الله علیه و آله نخست حضرت مهدی عجل الله فرجه ظهور می کند و سپس قیامت
واقع می شود.

۱۷. یا مُفَضَّلُ، لَيُرْفَعُ عَنِ الْمَلِكِ وَالْأَدْيَانِ الْإِخْتِلَافُ وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ وَاحِدًا؛ كَمَا قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: «إِنَّ
الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» وَ قَالَ اللَّهُ: «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ
الْخَاسِرِينَ.»

قَالَ الْمُفَضَّلُ: قُلْتُ: يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ، وَ الدِّينُ الَّذِي فِي آبَائِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ نُوحَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عليهم السلام
وَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله هُوَ الْإِسْلَامُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ، هُوَ الْإِسْلَامُ لَا غَيْرُ. قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ أَتَجِدُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟
قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ وَ مِنْهُ هَذِهِ الْآيَةُ: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ
إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ...» (بحار الانوار ۵۳: ۴)

۱۸. البته شیعیان بر اساس سخنان امامان علیهم السلام، باور دیگری دارند که از اختصاصات اعتقادات آنان
است. آنان بر این باورند که پس از ظهور امام زمان عجل الله فرجه و پیش از برپایی قیامت کبری، حادثه‌ی
شگفت انگیز رجعت رخ می دهد. در ماجرای رجعت، هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم دیگر امامان باز
می گردند و حکومت می کنند و احکام اسلام را جاری می سازند.

۱۹. اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ قَالَ قَرَّبَتِ الْقِيَامَةَ فَلَا يَكُونُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَّا الْقِيَامَةُ وَ قَدْ انْقَضَتِ التُّبُوَّةُ وَ
الرِّسَالَةُ. (تفسیر قمی ۲: ۳۴۰؛ بحار الانوار ۱۷: ۳۵۱)

● سلمان فارسی از رسول خدا ﷺ نقل می کند که آن حضرت فرمود: هان ای مردم، آیا شما را به مهدی بشارت دهم؟ شنوندگان گفتند: آری. رسول اکرم ﷺ فرمود: بدانید که همانا خداوند در میان امت من سلطان دادگر و پیشوای عدالت گستری بر می انگیزد که زمین را از عدل و داد پر می کند؛ چنان که از ظلم و جور پر شده است و او نهمین نفر از فرزندان فرزندم حسین علیه السلام است: نامش نام من و کنیه اش کنیه ی من است. آگاه باشید، هیچ خیری در زندگی پس از او نیست و انتهای دولتش جز چهل روز قبل از قیامت نخواهد بود.^{۲۰}

در روایت دیگری که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا ﷺ نقل کرده، قیام حضرت قائم علیه السلام یکی از نشانه های حتمی برپایی رستاخیز به شمار آمده است.^{۲۱}

بدین سان مهدویت یکی از نمادها و نشانه های جاودانگی اسلام است؛ زیرا فرجام مهدویت، قیامت و وقوع قیامت، نشانه ی انقضای دین است.

آیه ی دیگری که جاودانگی اسلام را می نمایاند، این آیه است:

۲۰. عن سلمان الفارسی قال: قال رسول الله ﷺ: ألا أبشركم أيتها الناس بالمهدى؟ قالوا: بلى. قال: فاعلموا أن الله تعالى يبعث في أمّتي سلطاناً عادلاً وإماماً قاسطاً، يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛ و هو التاسع من ولد ولدي الحسين، إسمه إسمى و كنيته كنيّتي. ألا و لاخیر فی الحیاة بعده، و لا یكون انتهاء دولته إلا قبل القیامة بأربعین يوماً. (کتاب سلیم: ۹۵۸) مرحوم شیخ مفید در این باره چنین می فرماید: وَ أَكْثَرُ الرِّوَايَاتِ أَنَّهُ لَنْ يَمُضِيَ مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا يَكُونُ فِيهَا الْهَزْجُ وَ عَلَامَةُ خُرُوجِ الْأَمْوَاتِ وَ قِيَامِ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ. (ارشاد ۲: ۳۸۶؛ بحار الانوار ۵۳: ۱۴۵).

۲۱. خصال ۲: ۴۳۱؛ بحار الانوار ۶: ۳۰۳. مرحوم صدوق در نقل دیگری، یکی از نشانه های قیامت را قیام حضرت قائم علیه السلام می داند. (کمال الدین: ۴۰۳؛ بحار الانوار ۶: ۳۱۳ و ۱۲: ۱۹۱).

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.^{۲۲}

و هر کس جز اسلام دینی را برگیرد، هرگز از او پذیرفته نمی شود و همو در آخرت از زیان کاران خواهد بود.

اسلام خالص و صریح، بدون هیچ آویزه و آرایش، همان است که امام رضا علیه السلام در سخنانی بلند، آن را به تفصیل بیان فرموده و نشانه ها و نمودهایی برایش برشمرده است؛ همان که بخشی از آن را پیش تر آورده ایم. از جمله ی آن نشانه ها، این هاست:

- شهادت به این که معبودی به جز الله نیست. یگانه است و شریکی ندارد. خدای یکتا، یگانه، بی نیاز، کسی که قیام همه به اوست؛ خدای شنوا، بینا، توانا، بی آغاز، باقی و دانایی که جاهل نیست؛ توانایی که هرگز ناتوان نمی شود و بی نیازی که هیچ گاه نیازمند نمی گردد و دادگری که به هیچ روی ستم نمی کند.^{۲۳}

- شهادت به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول و امین و برگزیده ی خدا و سید رسولان و خاتم پیامبران و برترین آفریدگان است و پس از او به هیچ روی هیچ پیامبری نخواهد آمد و ملت و شریعت او هرگز تغییر و دگرگونی نمی پذیرد.^{۲۴}

۲۲. آل عمران (۳): ۸۵.

۲۳. شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَهُ لِشَرِيكَ لَهُ. إِلَهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا قَيُّومًا سَمِيعًا بَصِيرًا قَدِيرًا قَدِيمًا بَاقِيًا. عَالِمًا لَا يَجْهَلُ، قَادِرًا لَا يَفْجُرُ، غَنِيًّا لَا يَخْتَاجُ، عَدْلًا لَا يَجُورُ. این سخنان بلند و ژرف را با ادعاهای پوچ بهاء الله درباره ی خدای خودش مقایسه کنید. برای این مقایسه به کتاب «خدای عصر ارتباطات» از منشورات سایت بهائی پژوهی مراجعه فرمایید.

۲۴. وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَآمِينُهُ وَصَفِيُّهُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَأَفْضَلَ الْعَالَمِينَ لِأَنَّ بَعْدَهُ وَلَا تَبْدِيلَ لِمَلَّتِهِ وَلَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ. این فرمایش را در فصل یکم «محمد صلی الله علیه و آله، خاتم پیامبران» آورده ایم.

- تصدیق به آسمانی بودن کتاب صادق و فرازند او و این که باطل از پیش و پس، در آن راه ندارد. فروفرستاده‌ای از جانب خداوند ستاده کردار ستوده؛ و این که قرآن شاهد بر درستی تمامی کتاب‌های آسمانی پیشین است و حافظ و قائم بر آن‌هاست و از آغاز تا انجام، حق است.^{۲۵}

- و نیز شهادت می‌دهم بر این که راهنمای پس از رسول خدا ﷺ و حجت بر مؤمنان و کسی که [برای سامان دادن] به امر مسلمانان بر می‌خیزد و همو که ناطق از قرآن و دانای به احکام آن است، برادر و جانشین و وصی و ولی او [علی علیهما السلام] است.^{۲۶}

- و باور بر این که پس از علی علیهما السلام حسن و حسین علیهما السلام سرور جوانان اهل بهشت، وصی و امام اند و فرزندان حسین علیهما السلام، یکی پس از دیگری و سپس حسن بن علی علیهما السلام و سپس حجت قائم علیهما السلام، که مردمان در انتظار او به سر می‌برند، امام و وصی است.^{۲۷}

- و این که زمین در هر لحظه، از حجت خدا بر خلقش خالی نمی‌ماند و این که آن حجت‌های خدا ریسمان استوار الاهی و پیشوایان هدایت و حجت بر اهل دنیایند؛ تا زمانی که خداوند زمین و هر کس را که در آن است، به ارث آنان برساند.^{۲۸}

۲۵. وَ التَّصْدِيقُ بِكِتَابِهِ الصَّادِقِ الْعَزِيزِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَ أَنَّهُ الْمُهَيَّمِينَ عَلَى الْكُتُبِ كُلِّهَا وَ أَنَّهُ حَقٌّ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ.

۲۶. وَ أَنَّ الدَّلِيلَ بَعْدَهُ وَ الْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَ الْقَائِمَ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّاطِقَ عَنِ الْقُرْآنِ وَ الْعَالِمَ بِأَحْكَامِهِ أَخُوهُ وَ خَلِيفَتُهُ وَ وَصِيُّهُ وَ وَليُّهُ.

۲۷. وَ أَنَّ ... بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ ... الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنتَظَرُ وَ لَدَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. أَشْهَدُ لَهُمْ بِالْوَصِيَّةِ وَ الْإِمَامَةِ.

۲۸. وَ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ كُلِّ عَصْرٍ وَ أَوَانٍ وَ أَنَّهُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ أَيْمَةُ الْهُدَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا.

- و این که هر کس با آنان مخالفت کند، گم راه و گم راه کننده ی تارک حق و هدایت است.^{۲۹}

و این اسلام همان دینی است که هر کس دین دیگری جز آن را گردن نهد، از او نمی پذیرند و در آخرت از زیان کاران خواهد بود. آری، این اسلام دین جاودانه ی خداست.^{۳۰}

توضیح آن که هر چند همه ی شرایع الاهی به درجاتی که دارند، به همان معنای کلی و عمومی «تسلیم در برابر خدا» می باشند؛ اما پس از «اسلام»ی که هم اینک وجود دارد، هیچ اسلام دیگری نخواهد آمد؛ از این رو، برگزیدن شریعتی که در گذشته بوده و منسوخ شده و نیز گرویدن به شریعتی که ادعا می کند پس از اسلام آمده، همان است که در این آیه ی شریفه، نکوهش شده است و آن اسلامی که خشنودی و رضایت خدا در آن است، نمی باشد؛ زیرا اسلام، به معنای کلی و همان که هم اینک ما مسلمانان از آن پیروی می کنیم و احکامش را گردن می نهیم، همان است که حضرت علی علیه السلام در وصف آن فرموده است:

۲۹. وَ أَنْ كُلَّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَالْهُدَى. (عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲: ۱۲۱؛ بحار الانوار ۱۰: ۳۵۲ و ۶۵: ۲۶۱)

۳۰. ممکن است بهائیان بگویند: ما هم مسلمان ایم، بدان معنا که در برابر خدا تسلیم ایم و نیز اسلام محمدی صلی الله علیه و آله را هم قبول داریم؛ ولی می گوئیم دین دیگری آمده است که نامش دین بهائی است. این سخن باطلی است؛ چون نخستین نشانه ی اسلام راستین و تمام ادیان آسمانی و الاهی، عقیده به توحید است. خداوند یکی از نشانه های نبوت همه ی فرستادگانش را چنین تبیین می فرماید: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ: ما هیچ رسولی پیش از تو نفرستادیم جز آن که به او وحی کردیم که همانا معبودی به جز من نیست، پس مرا بپرستید. [انبیاء (۲۵): ۲۱] و بهائیت از این عقیده ی اساسی تهی است. به همین خاطر، بهائیان، به همان معنای کلی و عمومی، مسلمان نیستند. برخلاف همه ی پیامبران که خود را بنده ی خدا می دانستند، بهاء الله همانند فرعون، خود را خدا و بلکه خداآفرین می پندارد. به کتاب «خدای عصر ارتباطات» از سلسه کتاب های بهائی پژوهی مراجعه کنید.

هر دینی نام ویژه ی خود را داراست. چنان که قرآن از دین هایی مانند یهود و نصاری و مجوس و صابئین، نام برده است. (حج: ۱۷)، و بهائیان هم خود را به همین نام می نامند و اگر هم بگویند ما مسلمان ایم، برای گریز از تنگنایی است که قرآن برایشان فراهم آورده است. آن تنگنا و مخمصه همان است که قرآن فرموده است: تنها دینی که نزد خداوند مقبول و پسندیده است، اسلام است. اسلامی که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آورنده ی آن است.

أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ وَمَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ وَدَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ
الْمَجْهُولَةَ وَقَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ وَبَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ
فَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا تَتَحَقَّقُ شِقْوَتُهُ وَتَنْفَصِمَ عِزُّوَتُهُ وَتَعْظُمَ
كِبُوَتُهُ وَيَكُنْ مَأْبَهُ إِلَى الْحُزْنِ الطَّوِيلِ وَالْعَذَابِ الْوَيْلِ.^{۳۱}

«خداوند حضرت محمد ﷺ را با حجتی کفایت کننده و موعظتی شفاف دهنده و دعوتی سازنده و سامان دهنده فرستاد. خداوند به وسیله ی آن حضرت راه های ناشناخته ی دین را آشکار کرد و بدعت های فسادانگیز را کوبید و خوار و خفیف کرد و احکام دین را روشن کرد. پس [به این ترتیب] هر کس به جز اسلام دینی برگزیند، تیره بختی اش تحقق یافته و دستاویز و دست گیره اش گسسته و سقوط و سرنگونی اش بزرگ خواهد بود و فرجام و سرانجامش اندوهی دراز و عذابى سخت مى باشد.»

این سخن حضرت رسول اکرم ﷺ در خطبه ی غدیر نیز به روشنی، پابندگی اسلام و جاودانگی آن را بر اساس آیه ی مورد بحث، اعلام می فرماید:

خدا یا هنگامی که من امر امامت علی عليه السلام را برای مردم روشن کردم و به خوبی به آنان نمایاندم که او را به عنوان جانشین خویش می گمارم، بر من نازل کردی که همانا مقام والای امامت از آن ولی تو علی عليه السلام است. اعطای این مقام امامت به او از آن رو بود که دین بندگان را برایشان کامل کردی و نعمت را بر آنان تمام فرمودی و راضی شدی که اسلام دینشان باشد؛ پس فرمود: «هر که جز اسلام دینی برگزیند، هرگز از او نمی پذیرند و او در آخرت از زیان کاران خواهد بود.» خدا یا، گواه باش من این مهم را رساندم.

۳۱. نهج البلاغه: ۲۲۹ خطبه ی ۱۶۲؛ بحار الانوار ۱۸: ۲۲۲.

ای مردم، همانا خداوند دین شما را با امامت او کامل کرد؛ پس کسانی که به امامت او و نیز به امامت کسانی از فرزندان من که از نسل او و جانشین او تا زمان برپایی رستاخیز و حضور در پیشگاه خداوند - خواهند بود، گردن ننهد، پس ایشان از کسانی اند که اعمالشان تباه شده و جاودانه در آتش خواهند بود. عذاب از آنان سبک نمی شود و به آن ها مهلت نمی دهند.^{۳۲}

به این ترتیب، اسلام هر چند به معنای کلی تسلیم شدن در برابر خداوند است، ولی در این جا منظور همان اسلامی است که آن را به عنوان دین برگزیده و شریعت جاودانه و آیین پایدار می شناسیم که با ظهور امام زمان علیه السلام اصول و مبانی آن فراگیر می شود و احکام و قوانین آن در سراسر گیتی به اجرا در می آید.^{۳۳}

دو آیه ی دیگر را که در پی هم و به نوعی جالب از پابندگی اسلام حکایت می کنند، می آوریم و این بخش را به پایان می بریم:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.^{۳۴}

او [خداوند] کسی است که در میان امی ها رسولی از خودشان

۳۲. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ عَلَيَّ أَنْ الْإِمَامَةَ لِعَلِيٍّ وَلِتِكَ، عِنْدَ تَيَانِي ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ نَضَبِي إِتَاءَهُ؛ بِمَا أَكْمَلْتَ لِعِبَادِكَ مِنْ دِينِهِمْ وَ أَتَمَّمْتَ عَلَيْهِمْ نِعْمَتَكَ وَ رَضَيْتَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَقُلْتَ: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي قَدْ بَلَغْتُ. مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ فَمَنْ لَمْ يَأْتُمْ بِهِ وَ بِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْعَرْضِ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ لَا يَخْفَى عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَاهُمْ يُنظَرُونَ. (احتجاج طبرسی ۱: ۶۱؛ بحار الانوار

۳۷: ۲۱۰)

۳۳. برگرفته از تفسیر الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن ۵: ۲۳۷.

۳۴. جمعه (۶۲): ۲ و ۳.

برانگیخت که آیات خدا را بر آنان می خواند و ایشان را تزکیه می کند و کتاب و حکمت می آموزد و هر چند پیش از آن در گم راهی آشکار بودند و [نیز] کسانی دیگر که هنوز به آنان نپیوسته اند و البته اوست بسی ارجمند و ستوده کار.

مفسران در تفسیر این آیه دو قول دارند:

- پیامبر نه تنها در میان اعراب جاهلی به پیامبری برانگیخته شد، بلکه با بودن قرآن در میان دیگرانی که تا روز قیامت می آیند، همان نقش پیامبری را دارد. با این تفسیر، حرف «واو» در «و آخرین منم» به کلمه ی «امین» باز می گردد؛ یعنی چنان که گفتیم گویی پیامبر مبعوث بر تمامی آدمیان تا پایان جهان است.

- آن عزیز در میان کسانی که در آینده [و تا روز قیامت] می آیند، همان نقش پیام رسانی آیات خدا و تزکیه ی آدمیان و آموختن کتاب و حکمت را هم چنان ایفا می فرماید.

در این تفسیر، با حرف «واو» کلمه ی «آخرین منم» به فعل «یعلمهم» باز می گردد؛ یعنی آن حضرت هم بر مردم زمان خود قرآن می خوانده و آنان را تزکیه می فرموده و کتاب و حکمت می آموخته و هم گویی به وسیله ی همین قرآن، دیگرانی را که تا روز قیامت می آیند، تزکیه می کند و کتاب و حکمت می آموزد.

بسیاری از مفسران و محدثان شیعه و سنی قائل اند که این آیه بر استمرار اسلام تا روز قیامت دلالت دارد.

در بخش مربوط به جاودانگی اسلام از منظر دانشمندان شیعه و سنی، برخی از نقل های آنان را خواهیم آورد.

۲-۳. «خاتمیت بر محور دین اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر رسول اکرم ﷺ

حضرت امام باقر علیه السلام از جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که
آن حضرت فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ حَلَالِي حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامِي حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ. أَلَا وَقَدْ بَيَّنَّهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْكِتَابِ وَ بَيَّنَّهُمَا لَكُمْ
فِي سِيرَتِي وَ سُنَّتِي.^{۳۵}

هان ای مردم، حلال من تا روز قیامت حلال و حرام من هم تا
روز قیامت حرام است. آگاه باشید که خداوند حلال و حرام
را در کتابش بیان فرموده و من هم آن دورا در سیرت و سنتم
برای شما بیان کرده ام.

● پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه ی غدیر نیز به طول دوام اسلام این گونه اشاره
می فرماید:

... پس هر که حاضر است به هر کس که غایب است و هر پدری
به فرزندش، تا قیامت، هر آن چه را که گفتم باید برسانند...^{۳۶}
ای مردم، هر حلالی که شما را به آن راهنمایی کردم و هر حرامی
که شما را از آن بازداشتم، پس همانا من، از آن باز نمی گردم و
آن را دگرگونه نمی سازم. آگاه باشید، پس آن را به یاد بسپارید
و حفظش کنید و به آن سفارش نمایید و تبدیلس نکنید و
تغییرش ندهید.^{۳۷}

۳۵. کنزالفوائد ۱: ۳۵۲؛ بحار الانوار ۲: ۲۶۰ و ۷۱: ۲۸۰.

۳۶... فَلْيَبْلُغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَ الْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (احتجاج طبرسی ۱: ۶۲؛ بحار الانوار ۳۷: ۲۱۱)

۳۷. مَعَاشِرِ النَّاسِ وَ كُلُّ حَلَالٍ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ وَ كُلُّ حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذَلِكَ وَ لَمْ أُبَدِّلْ. أَلَا
فَاذْكُرُوا ذَلِكَ وَ أَحْفَظُوهُ وَ تَوَاصَوْا بِهِ وَ لَا تَغَيِّرُوهُ وَ لَا تُبَدِّلُوهُ وَ لَا تُغَيِّرُوهُ. (احتجاج ۱: ۶۵؛ بحار الانوار ۳۷: ۲۱۵)

۳-۳. «خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» به بیان حضرت علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام به همان زیبایی و ژرفایی که درباره‌ی خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله و جاودانگی تعالیم قرآن، سخنان سدید فرموده است، درباره‌ی اسلام و برتری و ماندگاری آن نیز بیانات عمیقی از خود به یادگار گذاشته است. از جمله آن عزیز در یکی از خطبه‌های خویش، پس از سخنانی درباره‌ی آفریدگار توانا، از مقوله‌ی تقوا سخن به میان می‌آورد و در پی، چنین ادامه می‌دهد:

• [پس از دانستن اهمیت و کاربرد تقوای الاهی،] اینک بدانید که همانا این اسلام دین خداست؛ همان دینی که خداوند آن را برای خویش برگزیده و زیر نظر مستقیم خود آن را ساخته و پرورده و پرداخته و برای [ابلاغ] آن بهترین خلق خویش را برگزیده است.

در این چند جمله، حضرت علی علیه السلام ضمن آن که دین اسلام را «دین خدا» معرفی می‌فرماید، نکات عمیق دیگری برای این دین بر می‌شمارد:

۱. خداوند دین اسلام را برای خویش برگزیده است.

هر چند همه‌ی ادیان آسمانی دیگر هم از جانب خداوند؛ اما روشن است که اسلام به عنوان دین برگزیده‌ی خدا، از منزلت دیگری برخوردار است که در ادامه‌ی همین خطبه از آن‌ها یاد می‌شود.

۲. تمامی ویژگی‌های منحصر به فرد اسلام، با عنایات و توجهات خاص خداوندی برگزیده شده است و اسلام، آیینی است که خداوند به گونه‌ی دیگری اصول و قواعد آن را معین فرموده است.

۳. در عظمت و شرافت اسلام همان بس که خداوند بهترین خلق خود، حضرت محمد ﷺ را برای آوردن آن برگزیده است و باز هم در بزرگی اسلام همین بس که خداوند خاتم پیامبران را برای ابلاغ اسلام معین فرموده است.

امیر مؤمنان علیه السلام ویژگی های دیگر اسلام، آیین برگزیده ی خدا را چنین معرفی می فرماید:

- خداوند ستون های این دین را بر اساس محبت خویش بر پا داشته است.
- تمامی ادیان دیگر را به وسیله ی عزت و سربلندی اسلام، خوار و خفیف فرموده است.
- با فرازمندی و فرادستی این دین، دیگر ملت ها را فرودست قرار داده است.
- با گرمی داشت و کرامت بخشیدن به این دین، دشمنانش را پست و بی مقدار قرار داده است.
- با نصرت و یاری آن، کسانی را که با اسلام سرستیز دارند، مغلوب و مخدول، وانهاده است.
- با استواری و برپایی اسلام، پایگاه ها و تکیه گاه های گم راهی را نابود فرموده است.

- هر کس را که تشنه ی معارف راستین است، از جایگاه های پرآب سیراب فرموده است.^{۳۸}

هر چند تمامی این بیانات بر جاودانگی و ماندگاری تعالیم اسلام دلالت می کند، اما در عبارات بعدی، این مهم بروز بیشتری یافته است:

ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انْقِصَامَ لِعُرْوَتِهِ؛ وَلَا فَاكَّ لِحَلَقَتِهِ؛ وَلَا انْهَادَامَ لِأَسَاسِهِ؛ وَلَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ؛ وَلَا انْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ؛ وَلَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ؛ وَلَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ؛ وَلَا جَذَّ لِفُرُوعِهِ؛ وَلَا ضَنَكَ لِطَرِيقِهِ؛ وَلَا وُعُوثَهُ لِسُهُولَتِهِ؛ وَلَا سَوَادَ لِبُوضِحِهِ؛ وَلَا عِوَجَ لِانْتِصَابِهِ؛ وَلَا عَصَلَ فِي عُودِهِ؛ وَلَا وَعَثَ لِفَجِّهِ؛ وَلَا انْقِطَاعَ لِمَصَابِيحِهِ؛ وَلَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ.

- دستگیره ی پرصلابت و استوار آن هرگز گسسته نمی شود.
- حلقه های به هم پیوسته اش هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی شوند.
- اساس و پایه ی اسلام، به هیچ روی، نیست و نابود نمی شود.
- ستون های افراشته ی این دین دیرپا، ابداً فرو نمی ریزند.
- درخت پابرجا و پرثمر دیانت اسلام هرگز از بیخ و بن کنده نمی شود.

• مدت و ماندگاری این آیین، گسست و انقطاع ندارد.

• راه های روشن و هموار اسلام همواره آباد است و کهنگی نمی پذیرد.

۳۸. ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ وَ اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ وَ أَصْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ وَ أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ. أَذَلَّ الْأَذْيَانَ بِعِزِّهِ وَ وَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ وَ أَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكِرَامَتِهِ وَ خَذَلَ مُخَادِيهِ بِنَصْرِهِ وَ هَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ وَ سَقَى مَنْ عَطِشَ مِنْ حِيَاضِهِ وَ أَثَاقَ الْحِيَاضِ بِمَوَاتِحِهِ. (نهج البلاغه: ۳۱۳؛ بحار الانوار: ۶۵: ۳۴۴)

- شاخه های این دین که همه جا گسترده است، هرگز از بیخ و بن بریده نمی شود.^{۳۹}
- شاه راه های اسلام تنگ و باریک نمی گردد.
- برای آسانی و سهولت اسلام، هیچ سختی و شدتی نیست.^{۴۰}
- درخشش و پرتو پرفروغ اسلام، هیچ گاه به تاریکی نمی گراید.
- اسلام آیینی است استوار و پابرجا. این استواری و پابرجایی هرگز کژ نمی شود.
- اعوجاج و ناهمواری و کژی و پیچش، در اسلام راهی ندارد.
- شاه راه اسلام به آسانی پیموده می شود و هیچ دشواری ای در آن راه نمی یابد.
- چراغ های هدایت این آیین پیوسته فروزان اند و به خاموشی نمی گرایند.
- شیرینی و حلاوت این دین هرگز به تلخی نمی گراید.

۳۹. اشاره است به این کریمه: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يُصْرَبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: آیا ندیدی خدا چگونه مثلی زده است؟ سخنی پاکیزه همانند درختی پاک است که ریشه اش پایدار و شاخه اش در آسمان است. به اذن پروردگارش، هر زمان میوه اش را می دهد و خداوند مثل ها برای مردم می زند، شاید متذکر شوند. ابراهیم (۱۴): ۲۴-۲۵.

۴۰. اشاره به روایت مشهور از رسول گرامی ﷺ که فرمود: بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ بِالْحَنَفِيَّةِ الشَّمْعَةِ الشَّهْلَةِ الْبَيْضَاءِ: با دین توحیدی بی کژی گشاده ی آسان روشن، به سوی شما برانگیخته شدم. (بحار الانوار ۳۰: ۵۴۸ و نیز نزدیک به همین مضمون: کافی ۵: ۴۹۴؛ بحار الانوار ۲۲: ۲۶۳)

در ادامه ی بیانات حضرت علی علیه السلام ویژگی ها و برتری های دیگری را از اسلام می خوانیم که باز بر جاودانگی و ماندگاری این آیین برگزیده ی خداوند اشاره دارد:

- پی و پایه ی ستون های اسلام بر حق و راستی نهاده شده است.
- آن ستون ها که در ژرفای حق نهاده شده، بر همان اساس هم استوار گشته است.
- اسلام به نهرهای پرآبی می ماند که از چشمه سارهایی جوشان، سرچشمه گرفته اند.
- اسلام مانند چراغ هایی است که شعله هایش برافروخته است.
- نشانه های روشن راه یابی برای کسانی که در جست وجوی حق اند، همان اسلام است.
- در پیمودن راه های دشوار، اسلام همانند پرچم های برافراشته، راه را از بی راهه می نمایاند.
- تشنگان وادی حق و هدایت، چون به اسلام می رسند، از آبشخورهای آن سیراب می شوند.
- خداوند سه چیز دیگر را هم در اسلام قرار داده است:
 - منتهای رضوان و خشنودی اش؛
 - بلندای ستون دینش؛
 - و اوج اطاعت از خود را.

از این رو اسلام دینی است که نزد خداوند ارکانی استوار دارد. بنای بلند این آیین آسمانی سر بر آسمان می ساید. برهان حقانیت اسلام

بسی روشن است. نور هدایت این دین پرتوی پرفروغ دارد. قدرت او حجت و برهان [این آیین بسی ارجمند است. راه روشن و نشانه‌ی آشکار اسلام، بر بلندایی از عزت و سربلندی برپاست. این دین چنان قدرتی دارد که هیچ کس نمی‌تواند آن را زیر و رو کند.

اینک که اسلام چنین ویژگی‌هایی دارد، پس آن را بزرگ و گرامی بدارید و از آن پیروی نمایید و حقش را ادا کنید و جایگاه بلندش را پاس دارید.^{۴۱}

حضرت علی علیه السلام در بخشی از سخنان بلند خویش چنین فرمود:

ای طلحه، همانا هر آیه‌ای را که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد، به املاي رسول خدا صلی الله علیه و آله و دست خط من، نزد من است و نیز تأویل تمامی آیاتی را که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده و هر حلال و حرام و حدّ و حکمی که امت تا روز قیامت به آن نیازمندند، حتی دیه‌ی یک خراش، همه و همه به املاي رسول خدا صلی الله علیه و آله و دست خط من، نزد من است.

طلحه شگفت زده پرسید: هر چیز کوچک و بزرگ یا خاص و عام، یا هر آن چه که بوده و تا روز قیامت خواهد بود، نزد شما مکتوب است؟

حضرت فرمود: آری و به جز آن؛ همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری که در پی آن رحلت فرمود، کلید هزار دروازه‌ی دانش

۴۱. فَهَوَ دَعَائِمُهُ أَسَاخٌ فِي الْحَقِّ أَسْنَاخُهَا وَ تَبَّتْ لَهَا أَسَاسُهَا وَ تِنَابِيعُ عَزْرَتْ عُيُونُهَا وَ مَصَابِيحُ شَبَّتْ نِيرَانُهَا وَ مَنَارٌ افْتَدَى بِهَا شَفَارُهَا وَ أَعْلَامٌ قُصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا وَ مَنَاهِلٌ رَوَى بِهَا وُرَادُهَا. جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ وَ ذِرْوَةَ دَعَائِمِهِ وَ سَنَامَ طَاعَتِهِ؛ فَهَوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ رَفِيعُ الْبُيُوتِ مُنِيرُ الْبُرْهَانِ مُضِيءُ النَّيْرَانِ عَزِيزُ السُّلْطَانِ مُشْرِفُ الْمَنَارِ مُغَوِّزُ الْمَثَارِ فَشَرَفُوهُ وَ اتَّبِعُوهُ وَ ادُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ وَ صَعُّوهُ مَوَاضِعَهُ. (نهج البلاغه: ۳۱۳؛ بحار الانوار: ۶۵: ۳۴۴)

را پنهانی به من آموخت که از هر دروازه، هزار دروازه‌ی دیگر گشوده می‌شود و اگر امت؛ پس از رحلت آن عزیز از من پیروی و اطاعت می‌کردند، از بالای سرشان نعمت فرو می‌بارید و از زیر پایشان می‌جوشید.^{۴۲}

آیا وجود همه‌ی حلال‌ها و حرام‌ها و نیز تمام حدود و احکام، حتی دیه‌ی یک خراش، نزد امیر مؤمنان علیه السلام و در پی آن حضرت، در نزد امامان معصوم علیهم السلام، نشانه‌ی روشن جاودانگی اسلام نیست؟

۳-۴. «خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» به بیان امامان علیهم السلام

زرارة بن أعین، از یاران ویژه و برگزیده‌ی امام صادق علیه السلام، می‌گوید: از آن حضرت درباره‌ی حلال و حرام پرسیدم. امام علیه السلام فرمود:

حلال محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام. جز حلال و حرامی که آن حضرت معین فرموده است، حلال و حرامی نخواهد بود و نخواهد آمد.^{۴۳}

اسماعیل بن جابر نیز از امام صادق علیه السلام این گونه حدیث کرده است:

۴۲. قَالَ: يَا ظَلْحَةَ إِنَّ كُلَّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدِي بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ خَطِي بِيَدِي. وَ تَأْوِيلَ كُلِّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ كُلِّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ أَوْ حَدٍّ أَوْ حُكْمٍ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، عِنْدِي مَكْتُوبٌ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ خَطِي بِيَدِي حَتَّى أُرْسَ الْخَدَشِ. قَالَ ظَلْحَةَ: كُلُّ شَيْءٍ مِنْ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ أَوْ خَاصٍّ أَوْ عَامٍّ أَوْ كَانَ أَوْ يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُوَ مَكْتُوبٌ عِنْدَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ سِوَى ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَسْرَّ إِلَيَّ فِي مَرَضِهِ مِفْتَاحَ أَلْفِ بَابٍ فِي الْعِلْمِ يَفْتَحُ كُلَّ بَابٍ أَلْفِ بَابٍ وَ لَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ بَعْدَ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّبَعُونِي وَ أَطَاعُونِي لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ. (كتاب سليم: ۶۵۷؛ بحار الانوار ۳۱: ۴۲۴؛ احتجاج ۱: ۱۵۳)

۴۳. حَلَالٌ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِيءُ غَيْرُهُ. (كافي ۱: ۵۸)

خداوند حضرت محمد ﷺ را به پیامبری برانگیخت؛ پس به هیچ روی پس از او پیامبری نخواهد آمد. بر او کتاب را نازل کرد و به وسیله ی آن کتاب، تمامی کتاب های آسمانی را پایان بخشید؛ از این رو، پس از آن، هرگز کتابی نخواهد بود. خداوند در آن آخرین کتاب، حلالش را حلال و حرامش را حرام کرد؛ پس، حلال او تا روز قیامت حلال و حرام او تا روز قیامت حرام است.^{۴۴}

راوی این روایت می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ی پیامبران اولوالعزم پرسیدم. فرمود:

آنان عبارت اند از: حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و محمد ﷺ. پرسیدم: چگونه آنان اولوالعزم شدند؟ فرمود: نوح علیه السلام به وسیله ی کتاب و شریعت مستقل برانگیخته شد و هر پیامبری که پس از او آمد، کتاب و شریعت و راه و روش وی را برگرفت.

تا آن که حضرت ابراهیم علیه السلام به پیامبری برانگیخته شد و دو چیز با خود آورد: صُحُف و عَزِیمت [خواسته ی قطعی] بر ترک کتاب حضرت نوح علیه السلام. البته نه آن که نسبت به کتاب آن حضرت کافر باشد. [بلکه شریعت مستقلی آورد.] پس، هر پیامبری که پس از حضرت ابراهیم علیه السلام آمد، شریعت و راه و روش و صحف آن حضرت را برگرفت.

تا آن که حضرت موسی علیه السلام تورات و شریعت و راه و روش خود و نیز عزم و اراده ی قطعی بر ترک صحف ابراهیم علیه السلام را آورد و هر

۴۴. أَنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ نَبِيًّا فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ. أُنزِلَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ. أَحَلَّ فِيهِ خَلَالَهُ وَ حَرَّمَ فِيهِ حَرَامَهُ. فَخَلَالُهُ خَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (بحار الانوار: ۳۵: ۴۷ و ۳: ۹۰)

پیامبر هم که پس از آن حضرت مبعوث شد، تورات و شریعت و آیین حضرت موسی علیه السلام را برگرفت. روش پیامبران پس از موسی علیه السلام این چنین بود؛ تا آن که حضرت عیسی علیه السلام انجیل و اراده و عزیمت بر ترک شریعت و رها کردن راه و روش موسی علیه السلام را آورد و هر کس هم که پس از عیسی علیه السلام به پیامبری برانگیخته شد، شریعت و روش آن حضرت را برگرفت.

تا آن که حضرت محمد صلی الله علیه و آله قرآن و شریعت و روش خودیش را آورد. پس حلال محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلال و حرام او تا روز رستاخیز حرام است. پیامبران اولوا العزم، این بزرگواران اند.^{۴۵}

همین مطلب از امام رضا علیه السلام نیز نقل شده و در پایان آن آمده است:

... فَهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ أُولُوا الْعِزْمِ وَ هُمْ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ عليهم السلام.
وَ شَرِيعَةُ مُحَمَّدٍ لَا تُنْسَخُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَا نَبِيٌّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ. فَمَنْ ادَّعَى بَعْدَهُ نُبُوَّةً أَوْ أَتَى بَعْدَ الْقُرْآنِ بِكِتَابٍ، فَدَمُهُ
مُبَاحٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ.^{۴۶}

۴۵. عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» فَقَالَ: نُوحٌ عليه السلام وَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَ مُوسَى عليه السلام وَ عِيسَى عليه السلام وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله. قُلْتُ: كَيْفَ صَارُوا أُولَى الْعِزْمِ؟ قَالَ: لِأَنَّ نُوحًا عليه السلام بُعِثَ بِكِتَابٍ وَ شَرِيعَةٍ وَ كُلٌّ مَنْ جَاءَ بَعْدَ نُوحٍ عليه السلام أَخَذَ بِكِتَابِ نُوحٍ وَ شَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام بِالصُّحُفِ وَ بِعَزِيمَةِ تَرْكِ كِتَابِ نُوحٍ عليه السلام لَأَكْفُرًا بِهِ؛ فَكُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَخَذَ بِشَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ مِنْهَاجِهِ وَ بِالصُّحُفِ حَتَّى جَاءَ مُوسَى عليه السلام بِالتَّوْرَةِ وَ شَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَ بِعَزِيمَةِ تَرْكِ الصُّحُفِ؛ وَ كُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ مُوسَى عليه السلام أَخَذَ بِالتَّوْرَةِ وَ شَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ الْمَسِيحُ عليه السلام بِالْإِنْجِيلِ وَ بِعَزِيمَةِ تَرْكِ شَرِيعَةِ مُوسَى وَ مِنْهَاجِهِ؛ فَكُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ الْمَسِيحِ أَخَذَ بِشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَجَاءَ بِالْقُرْآنِ وَ بِشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ. فَحَلَّاهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَهَؤُلَاءِ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ عليهم السلام. (كافی ۲: ۱۷؛ بحار الانوار ۱۶: ۳۵۳ و ۱۱: ۵۶ و ۶۵: ۳۲۶؛ محاسن برقی ۱: ۲۶۹)

۴۶. علل الشرایع ۱: ۱۲۲؛ عیون أخبار الرضا عليه السلام ۲: ۸۰؛ بحار الانوار ۱۱: ۳۴ و ۷۶: ۲۲۱.

اینان پنج پیامبر اولوا العزم اند که برترین پیامبران و رسولان اند و البته شریعت حضرت محمد ﷺ، دیگر تا روز قیامت نسخ نمی شود و تا روز قیامت هرگز پیامبری پس از او نخواهد آمد. پس هر کس پس از آن حضرت ادعای نبوتی کند یا پس از قرآن کتابی [به عنوان کتاب آسمانی] بیاورد، خونش مباح است.

سماعة بن مهران به دنبال نقل گزارشی از گفت و گویش با امام کاظم علیه السلام و تأکید بر نقش امامان در بیان درست مطالب دینی، ادامه ی مطلب را چنین نقل می کند:

از امام علیه السلام پرسیدم: خداوند [امر] شما را اصلاح فرماید، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله تمامی آن چه را که مردم در روزگار آن حضرت به آن نیاز داشتند و برایشان کافی بود، برای آنان آورد؟ امام علیه السلام فرمود: آری؛ نه تنها نیاز آن روزگار، بلکه هر آن چه را که تا روز قیامت به آن نیاز داشتند، برایشان آورد.

سماعة می گوید: پرسیدم: آیا از آن آورده ها، چیزی هم تباه شده است؟ امام علیه السلام فرمود: خیر، آن نزد اهلش است.^{۴۷}

چنان که پیش از این آوردیم، حضرت رضا علیه السلام در بیان اسلام محض و خالص، از جمله چنین می فرماید:

... و نیز شهادت دادن به این که برای ملت حضرت محمد صلی الله علیه و آله هیچ دگرگونی و تبدیلی نخواهد بود و برای شریعت آن حضرت به هیچ روی تغییری رخ نخواهد داد.^{۴۸}

۴۷... فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقُلْتُ: فَصَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: لَا، هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ. (کافی: ۱: ۵۷) یعنی تمامی آن چه را که تا روز قیامت مردم به آن نیاز دارند، نزد ائمه علیهم السلام است. این بحث شیرین و جالب را در کتاب چهارم، تحت عنوان «امامت، استمرار هدایت» آورده ایم.

۴۸... وَلَا تَبْدِيلَ لِمِلَّتِهِ وَلَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ. (عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲: ۱۲۱؛ بحار الانوار ۱۰: ۳۵۲ و ۶۵ و ۱۰: ۳۶۰؛ تحف العقول ۴۱۵)



۳-۵. «خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر دانشمندان شیعه

در بخش مربوط به پایداری و ماندگاری اسلام از منظر آیات قرآن، از آیه‌ای سخن به میان آوردیم که پیروزی اسلام بر تمامی ادیان را بشارت می‌داد و تأکید کردیم که این امر با ظهور امام زمان علیه السلام به وقوع می‌پیوندد. از این رو، قیام حضرت قائم علیه السلام و گسترش عدل و داد در سراسر گیتی و برقراری احکام و قوانین قرآن در میان همه‌ی آدمی‌زادگان، خود آیتی استوار و دلیلی درست و برهانی بین بر خاتمیت اسلام است. اینک نظرات برخی از دانشمندان شیعه را درباره‌ی این آیه‌ی شریف می‌خوانیم:

جناب ابن عباس که از شاگردان حضرت علی علیه السلام و از نخستین مفسران عالم اسلام به شمار می‌آید، در تفسیر آیه‌ای که در اثبات فراگیری و جاودانگی اسلام آوردیم، چنین می‌گوید:

پیروزی اسلام بر تمامی ادیان واقع نمی‌شود تا آن که این حوادث رخ دهد:

• تمامی یهودیان و مسیحیان و صاحبان تمامی ملت‌ها، داخل دین اسلام شوند.

• گوسفند و گاو و شیر و انسان و مار، همه و همه در کنار یکدیگر در امان باشند.

• دیگر حتی هیچ موشی هیچ انبانی را نجود و به آن آسیب نرساند! [کنایه از امنیت کامل]

• جزیه برداشته شود و صلیب بشکند و خوک کشته شود. [کنایه از نابودی کامل مظاهر مسیحیت]

و این است سخن خداوند که می فرماید: تا آن که اسلام را بر تمامی ادیان پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان را خوش نیاید و این، واقع نخواهد شد مگر هنگام قیام حضرت قائم عجل الله فرجه.^{۴۹}

مرحوم علی بن ابراهیم قمی، محدث و مفسر بزرگ شیعه، ذیل همان آیه ی فراگیری و پیروزی اسلام، چنین می گوید:

این آیه درباره ی قائم آل محمد علیهم السلام نازل شده است و او امامی است که خداوند او را بر تمامی ادیان پیروز می گرداند. پس، زمین را از عدل و داد پر می کند؛ هم چنان که از ظلم و ستم پر شده است.^{۵۰}

بزرگ محدثان شیعه، جناب صدوق رحمته الله نیز در کتاب اعتقادات خویش چنین بیان می کند:

و من معتقدم که امام زمان عجل الله فرجه همان کسی است که خداوند به دست توانمند او دینش را بر تمامی ادیان پیروز می گرداند؛ هر چند مشرکان را خوش نیاید.

و نیز معتقدم او کسی است که خداوند به دست او مشرق ها و مغرب های زمین را می گشاید؛ تا آن که در زمین مکانی نماند،

۴۹. لَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى لَا يَبْقَى يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ وَلَا صَاحِبُ مِلَّةٍ إِلَّا دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ حَتَّى يَأْمَنَ الشَّاهُ وَ الدُّبُّ وَ البَقْرَةُ وَ الأَسَدُ وَ الإنسانُ وَ الحَيَّةُ وَ حَتَّى لَا تَقْرَضَ قَارَةٌ جِزَاباً وَ حَتَّى تُوضَعَ الجِزْيَةُ وَ يُكْسَرَ الصَّلِيبُ وَ يُقْتَلَ الجِنزِيرُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ قِيَامِ القَائِمِ عجل الله فرجه. (تأويل الآيات: ۶۶۳؛ بحار الانوار (۵۱: ۶۱) همین مطلب باندکی تفاوت از جابر بن عبدالله انصاری نیز نقل شده است: تفسیر الدر المنثور ۳: ۲۳۱.

۵۰. إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي القَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام وَ هُوَ الإِمَامُ الَّذِي يُظْهِرُهُ اللهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ فَيَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُوراً وَ ظُلْماً. (تفسیر قمی ۲: ۳۱۷؛ بحار الانوار (۵۱: ۵۰).

جز آن که ندای اذان در آن سرزمین برخیزد و تمامی دین از آن
خدا باشد.^{۵۱}

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر خویش، ذیل همین آیه چنین می گوید:
معنای این آیه آن است که خداوند دین اسلام را با حکم و فرمان
و قهر و غلبه، بر تمامی ادیان چیره می گرداند.^{۵۲}

مرحوم شیخ طبرسی هم ذیل آیه این بیانات را دارد:

«تا آن که اسلام را بر تمامی ادیان چیره گرداند.» معنای آیه آن
است که دین اسلام با حجت و برهان و نیز غلبه و قهر، بر تمامی
ادیان چیره می شود تا آن که روی کوهی زمین هیچ دینی باقی
نمی ماند، جز آن که مغلوب می گردد و هیچ کس بر اهل اسلام
با حجت و برهان، غلبه نمی کند؛ در حالی که اهل اسلام با
حجت و برهان، بر سایر ادیان پیروز می شوند. اما پیروزی اسلام
با قهر و غلبه است؛ یعنی آن که هر گروه از مسلمانان هر آینه در
ناحیه ای از نواحی اهل شرک، بر آنان پیروز می شوند و از جانب
و جهت مسلمانان، قهر و غلبه ای به آنان می رسد.

قول دیگر آن است که خداوند پیروزی اسلام را بر تمامی ادیان
در هنگام نزول عیسی بن مریم علیه السلام اراده فرموده است. در آن
زمان، هیچ دینی نمی ماند، جز آن که تسلیم می شود یا آن که
جزیه می پردازد. این قول ضحاک^{۵۳} است.

۵۱. وَ أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يُظْهِرُ اللَّهُ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَكَانٌ إِلَّا يُنَادَى فِيهِ بِالْأَذَانِ وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ. (بحار الانوار ۲۶: ۲۶۲)

۵۲. و قوله «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» معناه ليعلى دين الإسلام على جميع الأديان بالحكم والغلبة و القهر لهم. (تفسير التبيان ۵: ۲۰۹)

۵۳. ضحاک بن مزاحم هلالی متوفی ۱۰۵ ق. از مفسران نخستین است که بیش تر از ابن عباس حدیث و نظرات تفسیری را نقل می کند.

امام باقر علیه السلام فرموده است: پیروزی اسلام بر تمامی ادیان هنگام ظهور مهدی از آل محمد صلی الله علیه و آله رخ می دهد. در آن زمان هیچ کس باقی نمی ماند، جز آن که به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله اقرار می کند. سُدی^{۵۴} هم همین نظر را دارد.

کلبی^{۵۵} را هم نظر بر آن است که در آن زمان دینی نمی ماند جز آن که اسلام بر آن دین پیروز می شود و این امر، حتماً به وقوع می پیوندد و تاکنون اتفاق نیفتاده است و تا اسلام بر تمامی ادیان پیروز نشود، ساعت قیامت بر پا نمی شود.

مقداد بن اسود^{۵۶} هم نقل می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هیچ خانه ای در کره ی زمین باقی نمی ماند جز آن که خداوند کلمه ی اسلام را داخل آن خانه می کند؛ یا با عزتی عزیز یا با ذلتی ذلیل؛ یا آن که خداوند آنان را عزیز می گرداند و از اهل عزت و اسلام قرارشان می دهد یا آن که ذلیلشان می فرماید و دین اسلام را گردن می نهند.^{۵۷}

۵۴. سُدی: ابومحمد کوفی متوفای ۱۲۷ ق؛ از مفسران نخستین اسلام.
۵۵. محمد بن سائب بن بشر کلبی. متوفای ۱۴۶ ق؛ نخستین کسی است که در احکام القرآن کتاب نوشت.

۵۶. یکی از بزرگ ترین و مهم ترین صحابه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از یاران ویژه ی امیرالمؤمنین علیه السلام. او در زمان خلافت عثمان، دارفانی را وداع گفت.

۵۷. «لَيُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» معناه: لیعلی دین الإسلام علی جمیع الأديان بالحجة والغلبة والقهر لها؛ حتی لا یبقی علی وجه الأرض دین إلا مغلوباً و لا یغلب أحد أهل الإسلام بالحجة و هم یغلبون أهل سایر الأديان بالحجة. و أما الظهور بالغلبة فهو أن كل طائفة من المسلمین قد غلبوا علی ناحية من نواحي أهل الشرك و لحقهم قهر من جهتهم.

و قيل: أراد عند نزول عیسی بن مریم علیه السلام، لا یبقی أهل دین إلا أسلم أو أدى الجزية عن الضحاک و قال أبو جعفر علیه السلام: إن ذلك یكون عند خروج المهدی من آل محمد صلی الله علیه و آله فلا یبقی أحد إلا أقر بمحمد صلی الله علیه و آله و هو قول السدی.

و قال الکلبی: لا یبقی دین إلا ظهر علیه الإسلام و سیکون ذلك و لم یکن بعد و لا تقوم الساعة حتی یكون ذلك.

و قال المقداد بن الأسود: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: لا یبقی علی ظهر الأرض بیت مدر و لا وبر إلا أدخله الله کلمة الإسلام؛ إما بعز عزیز و إما بذل ذلیل؛ إما یعزهم فیجعلهم الله من أهله فیعزوا به و إما یذلهم فیذنبون له. (مجمع البیان ۵: ۳۹)

آیه ی دیگری که در بخش مربوط به پابندگی اسلام آوردیم، آیات دوم و سوم سوره ی مبارک جمعه بود و گفتیم که نظر برخی مفسران را در آن باره خواهیم آورد. اینک بخوانیم که مفسران شیعه در این باره چه می گویند: مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر نامدار مجمع البیان چنین می گوید:

«وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ» یعنی پیامبر خدا ﷺ، به جز امیین و اعراب جاهلی حجاز، به کسان دیگری از مؤمنین نیز که به آنان نپیوسته اند و به زودی می پیوندند، کتاب و حکمت می آموزد و آنان تمامی کسانی اند که پس از صحابه تا روز قیامت، خواهند آمد. پس همانا خداوند سبحان پیامبر را به سوی آنان نیز مبعوث فرموده است و شریعت رسول خدا ﷺ آنان را هم در برمی گیرد؛ هر چند به زمان صحابه هم نپیوسته باشند.

و نیز گفته اند: منظور از آنان غیر عرب و کسانی اند که به زبانی به جز عربی سخن می گویند. همانا پیامبر خدا ﷺ، به سوی کسانی که آن حضرت را دیده اند، مبعوث شده است و نیز به سوی کسانی از عرب و غیر عرب که پس از ایشان خواهند آمد.

و روایت شده است که از پیامبر خدا ﷺ هنگامی که این آیه را خواند، پرسیدند: آنان چه کسانی اند؟ رسول خدا ﷺ دست بر شانه ی جناب سلمان فارسی نهاد و فرمود: اگر ایمان در ثریا هم باشد، مردانی از اینان [= ایرانیان] به آن دست می یابند.^{۵۸}

۵۸. آی و يعلم آخرین من المؤمنین «لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» و هم کل من بعد الصحابة إلى يوم القيامة. فإن الله سبحانه بعث النبي إليهم و شريعته تلزمهم و إن لم يلحقوا بزمان الصحابة عن مجاهد و ابن زيد.

و قيل هم الأعاجم و من لا يتكلم بلغة العرب. فإن النبي ﷺ مبعوث إلى من شاهده و إلى كل من بعدهم من العرب و العجم عن ابن عمرو و سعيد بن جبیر و روى ذلك عن أبي جعفر عليه السلام. و روى أن النبي ﷺ قرأ هذه الآية فقبل له: من هؤلاء فوضع يده على كتف سلمان و قال: لو كان الإيمان في الثريا لنالته رجال من هؤلاء. (مجمع البيان ۱۰: ۴۲۹).

مرحوم مجلسی هم چنین معتقد است:

خداوند سپس بیان می فرماید که همانا شریعت و احکام این پیامبر، تنها به یک گروه و نیز تنها به کسانی که در زمان او موجودند اختصاص ندارد؛ بلکه شریعتش باقی و حلال و حرامش تا روز قیامت برقرار است. این سخن ردی است بر کسی که می پندارد خطاب آیه مختص کسانی است که موجودند. [برای اثبات همین جاودانگی است که] خداوند فرمود: «و دیگرانی از ایشان» یعنی پیامبر بر مؤمنان دیگری که به پیشینیان می پیوندند، قرآن می خواند و آنان را تزکیه می فرماید و کتاب و حکمتشان می آموزد. منظور از آن مؤمنان، تمامی کسانی اند که پس از صحابه، تا روز قیامت، می آیند.^{۵۹}

برخی دیگر از نظرات مرحوم مجلسی در جاودانگی اسلام، چنین است:

- همانا اخبار متواتر بر عدم اختصاص احکام قرآن و سنت به یک زمان معین دلالت دارند و حاکی از آن اند که حلال محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا روز قیامت حلال و حرامش هم تا پایان جهان، حرام است.^{۶۰}

- در یادآوری برخی از فضیلت ها و برتری های حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، می نویسد:

یکم: این که آن حضرت خاتم پیامبران است.

۵۹. ثم بین أن شریعه هذا النبى و أحكامه لا تختص بقوم و لا بالموجودین فی زمانه بل شریعته باقیه و حلاله حلال و حرامه حرام إلى یوم القیامة ردا علی من یزعم أن الخطاب مخصوص بالموجودین فقال وَ آخِرین مِنْهُمْ أی و یعلم آخِرین من المؤمنین لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ و هم کل من بعد الصحابه إلى یوم القیامة. (بحار الانوار ۸۶: ۱۳۴)

۶۰. أن الأخبار المتواتره تدل علی عدم اختصاص أحكام القرآن و السنه بزمان دون زمان و أن حلال محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حلال إلى یوم القیامة و حرامه حرام إلى یوم القیامة (بحار الانوار ۸۶: ۱۴۷)

دوم: آن که بهترین امت ها از آن اویند؛ زیرا خداوند خطاب به امت آن حضرت به خاطر کرامت و شرافت رسول گرامی اش، می فرماید: «شما بهترین امتید.»

سوم: آن که خداوند همه ی شریعتها را به وسیله ی شریعت او نسخ فرمود.

چهارم: آن که شریعت آن حضرت جاودانه و ابدی است.

پنجم: آن که برخلاف کتاب های پیامبران دیگر، خداوند کتاب رسول اکرم ﷺ را معجزه قرار داد.

ششم: آن که خداوند کتاب آن حضرت را از دیگرگونی و تغییر حفظ فرمود و آن را پس از پیامبر ﷺ بر مردم حجّت جاودانه قرار داد؛ در حالی که معجزات دیگر پیامبران پس از آنان منقرض شد.^{۶۱}

یکی از نام دارترین دانشمندان جهان تشیع، سید ابن طاووس است که از شخصیت های کم نظیر دنیای دانش است. مرحوم مجلسی از آن بزرگوار این شهادت را نقل می کند:

... و شهادت می دهم که همانا شریعت حضرت محمد ﷺ تا پایان دنیای فانی، ثابت و برقرار است و نیز شهادت می دهم که خداوند - که جلالش بزرگ و پرشکوه است - برای شریعت اسلام این افراد را قرار داده است:

- کسانی که حافظان شریعت محمدی اند.

۶۱. الأول أنه خاتم النبيين ﷺ. الثاني إن له خير الأمم لقوله تعالى كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ تُكْرَمُ لَهُ ﷺ و تشریفاً. الثالث نسخ جميع الشرائع بشريعته. الرابع جعل شريعته مؤبّدة. الخامس جعل كتابه معجزاً بخلاف كتب ساير الأنبياء ﷺ. السادس حفظ كتابه عن التبديل والتغيير وأقيم بعده حجّة على الناس ومعجزات غيره من الأنبياء انقرضت بانقراضهم... (بحار الانوار: ۱۶: ۳۹۷).

- کسانی که [احکام] آن شریعت را به پای می دارند.

- آن ها که به اسرار این شریعت آگاه اند.

- آن ها که نشانه های روشن شریعت را بلند می گردانند.

- کسانی که شریعت را از تبدیل و اختلاف در تأویل و شبهات گم راه کننده پاس می دارند.^{۶۲}

شیخ محمد جواد مغنیه نیز چنین می گوید:

منظور از دیگرانی که به امی ها می پیوندند، تمامی کسان از عرب و غیر عرب اند که پس از حضرت محمد ﷺ تا روز قیامت به دین اسلام در می آیند و معنای آیه آن است که همانا محمد ﷺ، پیامبر رحمت برای تمامی نسل هاست و دعوت او همه ی مردم را در بر می گیرد و به راستی چنان است که عرب، در زمان آن حضرت به او ایمان آوردند و نسل های آینده از دیگر امت ها پی در پی تا روز رستاخیز، به او ایمان خواهند آورد. این که فرموده: «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» یعنی خداوند به عزت و قدرتش اسلام را عزیز و سربلند می فرماید و آن را در شرق و غرب گیتی گسترش داده و نیز به حکمت بلندش، محمد ﷺ را برای رسالت همگانی و فراگیر، برگزیده است.^{۶۳}

۶۲. ... و أشهد أن شريعته ثابتة إلى انقضاء الدنيا الفانية وأنه جل جلاله جعل لها حفظة و قواماً و عارفين بأسرارها و رافعين لمنازلها و صائنين لها عن التبدیل و عن اختلاف التأویل و عن شبهات التضليل. (بحار الانوار ۱۰۴: ۳۷)

۶۳. المراد بالآخرين كل من دخل في الإسلام بعد محمد ﷺ إلى يوم القيامة عربياً كان أم غير عربى، و المعنى أن محمداً ﷺ هو نبي الرحمة لجميع الأجيال: و دعوته عامة للناس أجمعين، و قد آمن بها العرب في عهده، و يؤمن بها الأجيال المتتابة من سائر الأمم إلى يوم يبعثون (). و بعزته و قدرته أعز الإسلام و نشره في شرق الأرض و غربها، و بحكمته تعالى اختار محمداً ﷺ لرسالته العامة الشاملة. (تفسير الكاشف ۷: ۳۲۳)

● به خاطر دارید که پیش تر آوردیم: جناب عبدالعظیم حسنی به حضور امام هادی علیه السلام مشرف می شود و عقاید خود را بر آن حضرت عرضه می دارد و آن جناب نیز آن عقاید را تأیید می کند. از جمله عقیده ای که جناب عبدالعظیم عرضه می کند و مورد تأیید امام علیه السلام واقع می شود، این سخن اوست:

... وَ إِنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتِمَةُ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ٦٤

و معتقدم که شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله پایان بخش همه ی شریعت هاست و پس از شریعت او هیچ شریعتی تا روز قیامت نخواهد آمد.

٦٤. کمال الدین ٢: ٣٧٩؛ بحار الانوار ٦٦: ١ و امالی صدوق: ٣٣٨.

عقیده‌ی شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

پیش از این در فصل یکم، درباره‌ی مقام و منزلت والای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی از منظر بهائیان، سخن گفتیم و دانستیم که پیشوایان بهائی برای قول این دو نفر حجیت و حقانیت قائل اند. نظر آن دو را درباره‌ی خاتمیت پیامبر خدا ﷺ دانستیم. اینک می‌خواهیم بدانیم که آن دو درباره‌ی جاودانگی دین اسلام چه عقیده‌ای دارند.

- شیخ احمد در بیان معنای این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»^{۶۵} می‌گوید:

پیامبر در حقیقت وجود و وجه خدای معبود است و عقل نخستینی است که سایر عقل‌ها از او برانگیخته شده‌اند و چراغ فروزانی است که خاموشی ندارد و ناچار، ظهور آن حضرت مقرون و نزدیک به قیامت است و آیین او چسبیده به «ساعت» است؛ از این رو خداوند می‌فرماید: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ» یعنی شکافتن ماه که به دست پیامبر ﷺ انجام گرفت، قیامت را نزدیک کرده و [ظهور] این پیامبر، از نشانه‌های برپایی قیامت

۶۵. يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّمَا بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ قَالَ ثُمَّ صَمَّ السَّبَّاحَتَيْنِ: ای گروه مسلمانان من برانگیخته شدم در حالی که من و ساعت قیامت مانند این دو انگشتیم. سپس دو انگشت اشاره را کنار هم نهاد. (امالی شیخ مفید: ۱۸۷؛ بحار الانوار ۲: ۲۶۳ و ۳۰۹) مرحوم مجلسی در توضیح این فرمایش پیامبر ﷺ فرموده است: و الغرض بیان کون دینه ﷺ، متصلاً بقیام الساعة لاینسوخه دین آخر و أن الساعة قریبة: غرض آن است که بفرماید دین آن حضرت ﷺ متصل به برپایی ساعت قیامت است؛ هیچ دین دیگری آن را نسخ نمی‌کند و ساعت قیامت هم بسی نزدیک است. بُعِثْتُ وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ وَ أشارَ بِاصْبَعَيْهِ ﷺ السَّبَّابَةِ وَ الْوُسْطَى ثُمَّ قَالَ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِبَيْدِهِ إِنِّي لِأَجِدُ السَّاعَةَ بَيْنَ كَتَفَيَّ: من به پیامبری برانگیخته شدم، در حالی که میان من و ساعت قیامت چنین است و به انگشت اشاره و وسط اشاره فرمود [کنایه از نزدیکی بسیار زیاد]. سپس فرمود: سوگند به خداوندی که مرا به دست خویش به پیامبری برانگیخته است، همانا من ساعت قیامت را میان دو شانه‌ی خویش احساس می‌کنم. (نوادر راوندی: ۱۶؛ بحار الانوار ۶: ۳۱۵؛ جعفریات: ۲۱۲)

است و دین او آخرین دین هاست و پس از آن، دین دیگری نیست و قیامت برپا می شود.^{۶۶}

– سید کاظم رشتی هم در شهادت نامه ی خود می گوید:

وشهادت می دهم که شخص دوازدهم از اوصیای رسول اکرم حضرت ابوالقاسم، حجت بن الحسن الهادی، الخلف القائم علیه السلام است و ما انتظار ظهور او را داریم تا روی زمین را که از ظلم و جور پر شده، عدل و داد بخشد و آن حضرت زنده است و نخواهد مرد تا روزی که جبت و طاغوت را از میان برداشته و باطل نماید و شهادت می دهم که شریعت اسلام تا روز حساب باقی خواهد بود.^{۶۷}

۳-۶. «خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر دانشمندان سنی

پیش از این درباره ی آیه ای که بر فراگیری و گسترش جهانی دین اسلام و پیروزی این آخرین دین بر تمامی ادیان، دلالت می کند، سخن گفتیم و نظر برخی از دانشمندان شیعه را هم در این باره دانستیم. اینک می خواهیم بدانیم دانشمندان سنی درباره ی این آیه چه نظری دارند. به برخی از این نظرات نگاه می کنیم:

عبدالله بن عمر بن محمد بن علی بیضاوی متوفای ۶۸۵ هجری قمری در «أنوار التنزیل و أسرار التأویل» در تفسیر آیه ای که پیش از این هم آن را آورده ایم، چنین می گوید:

۶۶. جوامع الكلم ۲: ۷۰ رساله ی شیخ محمد مسعود.

۶۷. آغاز کتاب مجموعه الرسائل.

... و ضمیر در لِيُظْهِرَهُ مربوط به دین حق یا رسول است - که درود و سلام خدا بر او باد - و [الف و لام در «الدین» برای جنس است؛ یعنی اسلام سایر ادیان را نسخ می کند یا آن که اهل ادیان را وامی نهد و مخدولشان می کند.^{۶۸}

ابن کثیر هم - که پیش از این او را معرفی کرده ایم - در تفسیر خود ذیل همان آیه ی مورد بحث، چنین می گوید:

تمیم داری^{۶۹} می گوید: از رسول خدا ﷺ، شنیدم که می فرمود: بی تردید این امر [=اسلام] تا جایی که شب و روز راه دارند، می رسد و خداوند هیچ خانه ای را و انمی نهد جز آن که این دین را داخل آن خانه می کند. به این ترتیب اسلام عزیزی را عزیز و ذلیلی را ذلیل می کند؛ عزتی که خداوند اسلام را با آن عزیز می گرداند و ذلتی که خداوند با آن کفر را ذلیل می کند.^{۷۰}

رشیدالدین ابوالفضل میثدی از دانشمندان شافعی مذهب قرن ششم در تفسیر خود، ذیل همین آیه، چنین می گوید:

تا آن که خداوند دینش را بر دیگر ادیان پیروز گرداند. پس دیگر دینی باقی نمی ماند، جز آن که اسلام بر آن دین پیروز می شود و این امر هنوز واقع نشده و به زودی واقع می شود و ساعت قیامت برپا نمی شود تا آن که این پیروزی و فراگیری اسلام، به انجام رسد.^{۷۱}

۶۸. ... و الضمير في لِيُظْهِرَهُ لِلدِّينِ الْحَقِّ، أَوْ لِلرَّسُولِ ﷺ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاللَّامُ فِي الدِّينِ لِلْجِنْسِ أَيْ عَلَى سَائِرِ الْأَدْيَانِ فَيَنْسَخُهَا، أَوْ عَلَى أَهْلِهَا فَيُخَذِلُهُمْ. (تفسیر بیضاوی ۳: ۷۹)

۶۹. از مسیحیانی بود که زمان رسول خدا ﷺ اسلام آورد.

۷۰. عن تميم الداري رضي الله عنه قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ليلغن هذا الأمر ما بلغ الليل والنهار، ولا يترك الله بيت مدر ولا وبر إلا أدخله هذا الدين. يعز عزيزاً ويذل ذليلاً، عزاً يعز الله به الإسلام و ذلاً يذل الله به الكفر. (تفسیر ابن کثیر ۴: ۱۲۰)

۷۱. ليظهر الله دينه أي - ليغلبه على سائر الأديان فلا يبقى دين إلا ظهر عليه الإسلام و سيكون ذلك و لم يكن بعد و لاتقوم الساعة حتى يكون ذلك. (كشف الأسرار و عدّة الأبرار ۴: ۱۱۹) شبهه این سخن پیش تر، به نقل از تفسیر مجمع البیان از کلبی هم نقل شده بود.

بیضاوی در تفسیرش - که قبلاً با آن آشنا شده ایم - در ذیل آیات دوم و سوم سوره جمعه چنین می گوید:

«وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ» می تواند به «الأمیین» بازگردد. (گویا پیامبر نه تنها بر عرب های امی زمان خودش، بلکه بر دیگران نیز برانگیخته شده است) و می تواند مفعول «يُعَلِّمُهُمْ» واقع شود. (پیامبر، نه تنها به مردمان زمان خود کتاب و حکمت تعلیم می داد، بلکه کسانی را هم که در آینده خواهند آمد، تعلیم می دهد.) و منظور از آن ها، تمامی کسانی اند که پس از صحابه و تا روز قیامت، خواهند آمد. پس همانا دعوت پیامبر ﷺ و نیز تعلیم آن حضرت، همه را در بر می گیرد. منظور از «لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» هم کسانی اند که در یادگیری کتاب و حکمت، به امی ها نپیوسته اند؛ ولی در آینده خواهند پیوست.^{۷۲}

میبدی هم در تفسیرش چنین می گوید:

منظور تمامی کسانی اند که پس از پیامبر ﷺ تا روز قیامت به دین اسلام گردن می نهند؛ زیرا پیامبر ﷺ به سوی تمام مردم، تا روز قیامت، برانگیخته شده است.^{۷۳}

تفسیر مراغی که از جامع ترین تفاسیر معاصر است، مبتنی بر نظرات سی مفسر تدوین شده و دربرگیرنده ی تفاسیر مهم اهل سنت است. در این تفسیر نیز چنین می خوانیم:

۷۲. عطف علی الأمیین، أو المنصوب فی و هم الذین جاءوا بعد الصحابه إلى یوم الدین، فإن دعوته و تعلیمه یعمّ الجمیع. لم یلحقوا بهم بعد و سیلحقون. (انوارالتنزیل و أسرار التاویل ۵: ۲۱۱).

۷۳. هم جمیع من دخل فی الاسلام بعد النبی ﷺ إلى یوم القیامة لان النبی ﷺ کان مبعوثاً إلى کافة الخلق إلى یوم القیامة. (کشف الأسرار و عدّة الأبرار ۱۰: ۹۷).

معنای «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» یعنی آن که خداوند پیامبر خدا را برای مردمان دیگر هم به جز مؤمنان، برانگیخته است و آنان کسانی اند که پس از صحابه، تا روز جزا از تمامی امت‌ها مانند فارس و روم و غیره، می‌آیند.^{۷۴}

آیه‌ی دیگری که در قسمت نخست این فصل آوردیم همان است که خداوند می‌فرماید:

هر کس به جز اسلام دین دیگری برگیرد، هرگز از او نمی‌پذیرند.

چنان که گفتیم، بسیاری از مفسران شیعه و سنی، این آیه را یکی دیگر از آیاتی می‌دانند که از جاودانگی و پابندگی اسلام حکایت می‌کند. از جمله، میبدی در تفسیر این آیه می‌گوید:

قوله تعالی: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» مفسران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که دوازده مرد از دین اسلام برگشتند و مرتد شدند، در جمله [ی] ایشان حارث بن سُوید انصاری بود و طعمة بن ابیرق و عبدالله بن انس بن خطل و غیرهم، از مدینه بیرون شدند و به کفار مکه پیوستند. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد:

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» ... اسلام این‌جا شریعت مصطفی ﷺ است و دین این‌جا دین حنیفی که مصطفی ﷺ به آن اشاره کرده و گفته:

«بعثت بالحنفیة السهلة السمحة»: (به دین حنیف آسان گشاده برانگیخته شدم)

معنی آیت آن است که: هر که بعد از بعثت محمد ﷺ بجز

۷۴. آی و بعثه فی غیرهم من المؤمنین إلى یوم القیامة و هم من جاءوا بعد الصحابة إلى یوم الذین من جمیع الأمم کالفرس و الروم و غیرهم (تفسیر مراغی ۲۸: ۹۶).

شریعت وی شریعت جوید و جز دین و سنت وی دینی دیگر
گیرد و راهی دیگر رود، آن از وی نپذیرند و از راه حق، بی راه
است و از جمله [ی] هالکان و دوزخیان است....^{۷۵}

۳-۷. «خاتمیت بر محور اسلام و جاودانگی احکام آن» از منظر منکران

پیش از این در فصل نخست کتاب از قول میرزا علی محمد باب
بخش هایی از ابلاغیه ی آلف را آوردیم. در بخشی دیگر از همین ابلاغیه،
درباره ی جاودانگی شریعت اسلام چنین آمده است:

... وَأَشْهَدُ أَنَّ حَلَالَهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يُنْسَخْ شَرِيعَتُهُ وَ
لَمْ يُبَدَّلْ مِنْهَا جُوهٌ وَمَنْ زَادَ حَرْفًا أَوْ نَقَصَ شَيْئًا مِنْ شَرِيعَتِهِ فَيَخْرُجُ
فِي الْحَيْنِ مِنْ طَاعَتِكَ.^{۷۶}

و شهادت می دهم که حلال محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا روز رستاخیز حلال
خواهد بود و شریعتش نسخ نخواهد شد و راه های روشن آیین او
دگرگون نخواهد گشت و کسی که حرفی بر شریعت او بیفزاید یا
چیزی از آن بکاهد، بلافاصله از اطاعت تو بیرون خواهد رفت.
در جایی دیگر، جناب باب در اثبات جاودانگی دیانت اسلام، چنین
تعبیری دارد:

یوم نطفه ی دین در ایام اول بدیع، آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که اهل آن زمان
حق واقع در مقام نطفه، حقیقت واقع بودند و همین قسم نفس
دین و اهل آن به قدرت الله ترقی نموده اند تا یوم ظهور حقیقت
محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مقام دین و اهل آن به مقام «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا
ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» رسیده بوده؛ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ؛

۷۵. کشف الأسرار و وعدة الأبرار ۲: ۱۹۰.

۷۶. ابلاغیه ی معروف به الف [= هزار] است. قسمتی از این ابلاغیه در صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۲ کتاب
اسرار الآثار خصوصی، جلد اول، نوشته ی فاضل مازندرانی آمده است.

و از این جهت است نسخ شرایع و ملل لاجل آن که تکلیفی که به یوم نطفه بوده هر گاه به یوم مضغه شود محض ظلم است و بعد از آن که تکلیف به مقام خلق لحمیه تعلق گرفت، به علت این که تبدیلی از برای او مقدر نشده. این شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد؛ بل حلال محمد ﷺ حلال الی یوم القیامة و حرام محمد ﷺ حرام الی یوم القیامة.^{۷۷}

در این عبارات پریپیچ و خم، جناب باب ادیان آسمانی را به یک انسان تشبیه کرده که در زمان آدم ﷺ حالت نطفه داشته و سپس مراحل سیر تکامل را طی کرده و از مرحله ی نطفه به مرحله ی علقه و مضغه و سپس استخوان رسیده و استخوان هم با گوشت پوشانده می شود و خلقت کامل می گردد.

سید باب می افزاید: اگر احکامی که در دوران نطفه برای بشریت وضع شده، در دوران علقه و مضغه وضع شود، ظلم است و چون به مرحله ی گوشت رسیده، دین دیگر کامل شده است و شریعت اسلام هم همانند انسان کاملی است که دیگر نسخ نخواهد شد و حلال و حرام محمد ﷺ تا روز قیامت، حلال و حرام باقی خواهد ماند.

• دولت عثمانی به ظاهر یک دولت مسلمان بود و امپراطورش خود را به عنوان خلیفه ی پیامبر ﷺ می پنداشت.^{۷۸}

۷۷. صحیفه ی عدلیه: ۵.

۷۸. برای همین برخی محققان بر این باورند که جناب بهاء الله که به عنوان یک محکوم متهم تبعیدی در خاک عثمانی می زیست، تا پایان عمر هرگز جرأت نکرد ادعای پیامبری اش را برای عثمانی ها آشکار کند. عبدالبهاء هم که از دوران کودکی تا پایان عمر، به جز سفرهای کوتاه خود به اروپا و آمریکا، در آن کشور می زیست، ابداً جرأت نمی کرد که خویشان را جانشین یک پیامبر جدید معرفی کند. نه تنها چنین نبود، بلکه ایشان در آن کشور به عنوان یک مسلمان می زیست و حتی نماز جماعت - که در دین بهائی حرام است - می گزارد و نه تنها نماز جماعت می گزارد، بلکه امام جماعت هم می شد.

جالب این جاست که جناب عبدالبهاء برای چنین امپراطوری این گونه دعا می کند:

إِلَهِي إِلَهِي! أَسْأَلُكَ بِتَأْيِيدَاتِكَ الْغَيْبِيَّةِ وَتَوْفِيقَاتِكَ الصَّمَدَانِيَّةِ وَ
فِيوضَاتِكَ الرَّحْمَانِيَّةِ أَنْ تُؤَيِّدَ الدَّوْلَةَ الْعَلِيَّةَ الْعُثْمَانِيَّةَ وَ الْخِلَافَةَ
الْمُحَمَّدِيَّةَ عَلَى التَّمَكُّنِ فِي الْأَرْضِ! ٧٩

خدایا، پروردگارا! با تأییدات غیبی و توفیقات صمدانی و
فیوضات رحمانیت از تو درخواست می کنم که دولت بلند پایه ی
عثمانی و خلافت محمدیه را بر مکتب و قدرت یافتن در زمین،
تأیید فرمایی!

شکی نیست که جناب عبدالبهاء این سخنان را نه از روی اعتقاد که
بر اثر احتیاط، بر زبان جاری ساخته است^{۸۰}؛ اما به هر حال، مکتب
و قدرت یافتن «خلافت محمدیه» در زمین، حکایت از آن می کند که
او می دانسته نزد مسلمانان، دیانت اسلام جاودانه و پاینده است.

معنای قیامت در بهائیت

بهائیان، برای گریز از مخمصه ی جاودانه بودن اسلام و وجود روایات
فراوان بر ماندگاری احکام اسلام تا روز قیامت و نیز اعترافات روشن
باب بر این موضوع، به دستاویزی دیگر چنگ می زنند. آنان مدعی
می شوند که قیامت معنایی متفاوت از پایان دنیا دارد و در واقع،
قیامت در هر دینی به معنای ظهور دین بعدی است.

٧٩. مکاتیب عبدالبهاء ٢: ٣١٢.

٨٠. گنجینه ی حدود و احکام: ٤٥٦. باب هفتاد و دوم؛ در نهی از تقیه و کتمان عقیده. او بر اساس
اعتقاد مسلمانان سخن گفته تا جان خویش را حفظ کند؛ چون بنا بر عقیده ی مسلمانان و فتوای
فقیهان شیعه و مفتیان سنی، کسی که ادعای آوردن دیانت جدیدی کند، سزایش مرگ است. هم
ایشان و هم جناب بهاء الله این را می دانستند و در نتیجه، یک عمر در کشور عثمانی در تقیه زیستند.
البته این را هم باید دانست که تقیه در بهائیت حرام است.

نخستین بار باب (و به تبع او بهاء الله) این ادعا را مطرح کرد که هر یک از ادیان یک قیامتی دارند و قیامت هر دینی همان دوره‌ی ظهور پیامبر بعدی است. یکی از سخنان باب در این باره چنین است:

«... مثلاً از یوم بعثت عیسی علیه السلام تا یوم عروج آن، قیامت موسی علیه السلام بود.

... و بعد از یوم بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله تا یوم عروج آن، قیامت عیسی علیه السلام بود که شجره‌ی حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هر کس که مؤمن به عیسی علیه السلام بود و عذاب فرمود به قول خود هر کس مؤمن به آن نبود. و از حین ظهور شجره‌ی بیان *إلی ما یرب*، قیامت رسول الله صلی الله علیه و آله هست که در قرآن خداوند وعده فرمود.^{۸۱}»

جناب باب به این ترتیب معتقد است که قیامت دین یهود، همان ظهور حضرت مسیح علیه السلام و قیامت دین عیسی علیه السلام ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و بالاخره قیامت دین اسلام هم که خداوند در قرآن به آن وعده داده است، ظهور شجره‌ی بیان، یعنی خود باب تا هنگام مرگ اوست.

بهاء الله هم در این باره چنین می‌گوید:

«... بلکه مقصود از صور، صور محمدی است که بر همه‌ی ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الاهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند، همه را به خلعت جدیده‌ی ایمانیّه، مخّلع فرمود و به حیات تازه‌ی بدیعه زنده نمود...»^{۸۲}

۸۱. منتخب آیات از حضرت نقطه‌ی اولی: ۷۴.

۸۲. ایقان: ۷۴، ۸۰.



پیش از آن که به بررسی این ادعا پرداخته شود، لازم است بدانیم که بسیاری از مدارک دال بر خاتمیت، با واژگانی بیان شده اند که حتی اگر معنای قیامت نیز همان گونه باشد که بهائیان می گویند، باز هم بر خاتمیت دلالت دارند و امکان ظهور پیامبری دیگر و شریعتی تازه را نفی می کنند. مثال های فراوانی از این سنخ مدارک در فصول پیشین این کتاب آمده است؛ اما برای نقد این مدعا بهترین روش مراجعه به قرآن است. اگر بهائیان قرآن را کتابی الهی می دانند - که می دانند - باید آن چه درباره ی قیامت می گویند با آیات قرآن سازگاری داشته باشد.

یکی از نشانه های برپایی قیامتی که خداوند در قرآن به آن تأکید فراوان می کند، دمیدن صور [= شیپور] است. بر اساس این عقیده، در آستانه ی برپایی قیامت، حداقل دو بار در صور دمیده می شود:

در بار نخست همه ی مخلوقات آسمان ها و زمین می میرند و در صور دوم همه ، زنده می شوند.^{۸۳}

مشاهده می فرمایید که بهاء الله اولاً از دمیدن در شیپور در بار دوم نام می برد و درباره ی صور نخست سخنی به میان نمی آورد و ثانیاً به جای زنده شدن همه، تنها به زنده شدن مردگان ایمانی، یعنی کافران، بسنده می کند.

برای تبیین اجمالی بی پایگی این سخن، توجه به چند نکته لازم است:

۸۳. وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ؛ و در صور دمیده می شود؛ پس هر کس که در آسمان ها و هر کس که در زمین است، همه، می میرند؛ مگر کسی که خدا بخواهد [که نمیرد] سپس بار دیگر در صور دمیده می شود و ناگهان [همه ی آن هایی که مرده بودند] برپا می ایستند. زمر (۳۹): ۶۸.

پس از مبحث توحید، یکی از مهم ترین مباحث دینی، عقیده به معاد است. این موضوع و مباحث جانبی آن، که در پی عقیده به عدل و دادگری خداوند مطرح می شود، در حدود هزار آیه ی قرآن آمده است.

افزون بر آیات قرآن، روایاتی هم که به تشریح و تبیین مباحث قیامت پرداخته اند، حاکی از آن اند که ماجرای رستاخیز به قرائتی که باب و بهاء الله مطرح می کنند، نیست؛ طرح مباحثی مانند مرگ و پرسش و پاسخ در گور و عالم برزخ، به عنوان مقدمه ی حشر اکبر، بروز نشانه های وقوع قیامت کبرا مانند به هم خوردن نظام کنونی آفرینش، زنده شدن مردگان، برپایی ترازوی سنجش اعمال، محاسبه ی اعمال بندگان، احتجاج خداوند با بندگان در صحرای محشر، بروز رحمت خداوندی در آن هنگامه ی هولناک، کاربرد شفاعت شافعان، داستان عبور از صراط، بهشت و وصف نعمت های آن، دوزخ و سختی های آن، داستان خلود و جاودانگی و... تمامی این گونه مباحث، چیزی نیست که به سادگی، قابل چشم پوشی باشد و گذشتن از کنار این مباحث اساسی و مهم، نادیده گرفتن حجم بزرگی از محتوای قرآن است.

اگر جناب باب یا بهاء الله مدعی اند که از جانب همان خدای حکیمی آمده اند که اسلام را تشریح کرده و قرآن را فرو فرستاده است، نمی توانند معنایی ناسازگار با آن چه در قرآن و احادیث آمده، بیان کنند. موارد زیر گوشه ای از ابعاد این ناسازگاری را بهتر روشن می کند:

بهاء الله زنده شدن مردگان را در حقیقت ایمان آوردن کافران به ظهور بعد معنا کرده است. روشن است که در چنین دیدگاهی سخن گفتن از «زنده شدن» پیامبران، صلحا و نیکان معنا ندارد؛ این در حالی است که در قرآن وعده ی زنده شدن در قیامت به تمامی انسان های نیک

و بد داده شده است.^{۸۴} قیامت قرآنی روزی است که اولین و آخرین در آن جمع می شوند. علاوه بر این، قرآن به صراحت بر همان معنای جسمانی زنده شدن پای می فشارد.

به آیات زیر توجه فرمایید:

- [ای پیامبر، به یاد آور] هنگامی که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام گفت: خدایا به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خدا فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام گفت: چرا؛ ولی برای آن که دلم آرام شود [چنین درخواستی دارم]. خدا فرمود: پس چهار پرنده برگیر و خود، آن ها را ریزریز کن؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آن ها را قرار ده؛ آن گاه آن پرندگان ریزریز شده را فراخوان. شتابان به سوی تو می آیند و بدان خداوند عزیز و حکیم است.^{۸۵}

از حضرت صادق آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام نقل است که فرمود:

یکی از کافران به نام اَبِي بن خَلْف استخوان پوسیده ای برداشت و نزد پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و آن استخوان را خرد کرد و در همان حال گفت: چه کسی این استخوان را که پوسیده است، زنده می کند؟! در پی این پرسش منکرانه، این آیه نازل شد و جواب روشنی به او داد:^{۸۶}

- و برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوان ها را که پوسیده است، زنده می کند؟ بگو:

۸۴. به عنوان مثال: سوره مریم (۱۹): ۳۳ و ۴۷-۵۰.

۸۵. وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ: رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتِي. قَالَ: اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ: بَلٰى وَ لٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي. قَالَ: فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يٰتَيْنِكَ سَعِيًّا وَ اعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ. بقره (۲): ۲۶۰.

۸۶- تفسیر عیاشی ۲: ۲۹۶؛ بحار الانوار ۷: ۴۲.

همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر
آفرینشی داناست.^{۸۷}

● بهشتیان در بهشت برین از نعمت‌های بی پایان مادی و معنوی بهره‌مند می‌شوند؛ نعمت‌های مادی مانند: خانه‌های زیبا، باغ‌های دل‌گشا، نهرهای جاری از آب گوارا و شیر و عسل، میوه‌های گوناگون مانند خرما و انگور، نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و گستردنی‌های بهشتی، هم سران زیباروی، زینت‌های زرین. نعمت‌های معنوی و روحانی نیز مانند: آمرزش خداوندی، سرور و شادمانی، امنیت و آسایش، بیرون رفتن کینه و دشمنی از دل‌ها، هم‌نشینی با نیکان، پایان غم‌ها و رنج‌ها و دشواری‌ها، رضوان و خشنودی خدا، دوستی خدا، شیرینی رضایت‌مندی بنده از خدا، لذت دریافت عمیق حمد و سپاس خدا، حلاوت وجدان رحمت خدا و رستگاری جاودانه و درک آن.

بسیاری از این نعمت‌ها با قرائت بهائی از قیامت ناسازگار است. برای فهم بهترِ مطلب، از میان ده‌ها و بلکه صدها آیه در این باب، به ذکر یک آیه بسنده می‌کنیم:

- مَثَلِ بَهْشْتِي كِه بَه پَرهيزگارَان وَعَدَه دَادَه شُدَه، [مانند باغ بهشتی است که] در آن، چنين نهرهايي جاري است:
نهرهايي از آبي كه رنگ و بويش برنگشته است؛
نهرهايي از شير كه طعمش دگرگون نمي‌شود؛
نهرهايي از شراب كه براي نوشندگان بسي لذت بخش است؛
نهرهايي از عسل خالص و ناب؛

۸۷- وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ. قَالَ: مَنْ يُخِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُل: يَخْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. يس (۳۶): ۷۸ - ۷۹.

و نیز از هر گونه میوه‌ای برایشان در بهشت فراهم است و [بالا تر از همه‌ی این‌ها] آمرزشی از پروردگارشان! ^{۸۸}

● در مقابل، قرآن برای دوزخیان هم از عذاب دردناکی یاد می‌کند که گناه‌کاران از آن رنج می‌برند تا به سزای اعمالشان برسند. عذاب‌های جسمانی مانند: سوختن در آتش بسیار گداخته و سوزنده، پوشیدنی‌های آتشین، نوشیدنی‌های سخت سوزناک، خوردنی‌های دوزخی، گداخته شدن پوست بدن از شدت حرارت آن چه در شکمشان است، کوفتن بر سرشان با گرزهای آهنین و آتشین و سوختن چهره‌ها از آتش. عذاب‌های روحی نیز مانند: نفرین خدا و فرشتگان و مردم، حسرت و پشیمانی، ناامیدی و ماندگاری در ناامیدی، خواری و خفت، نابودی اعمال و تلاش‌های دنیایی، درخواست هلاکت و نابودی و خلود در آتش و عذاب.

دیگر بار، برای آن که عذاب‌های اخروی نیز توجیه نشود، آیه‌ی شریف دیگری را می‌آوریم و از شرّ دوزخ و عذاب‌های آن، به خدای مهربان پناه می‌بریم:

همانا کسانی که به نشانه‌های ما کافر شدند، به زودی به آنان را به آتش در آوریم. هر چه پوستشان گداخته و بریان شود، پوست‌های دیگری جای آن پوست‌های بریان شده می‌نهمیم تا عذاب را بچشند. همانا خدا توانای حکیم است. ^{۸۹}

روشن است که دوره‌ی هر دینی محدود به آمدن دین بعدی است و طبق گفته‌ی باب و نیز بهاء‌الله، ظهور دین جدید، همان قیامت دین

۸۸. مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ. محمد (۴۷): ۱۵.
 ۸۹. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَا تَضَجَّتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَا هُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا. نساء (۴): ۵۶.

قبلی است و بر این اساس، احکام دین قبلی تا آمدن دین بعدی اعتبار و حجیت دارد. یعنی حلال و حرام حضرت موسی علیه السلام، تا آمدن حضرت عیسی علیه السلام است و نیز حرام و حلال آن حضرت تا زمان بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

اگر قیامت به آن معنایی باشد که حضرات گفته اند، دین اسلام امتیازی نسبت به ادیان پیشین نخواهد داشت و روایاتی که در آن ها به عنوان ویژگی اسلام از باقی ماندن حلال و حرام محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت یاد شده، لغو و بیهوده خواهد بود.

بنابراین، ناگزیر باید از توجیه ناسازگار چشم پوشید و قیامت را به همان معنایی که در صدها آیه ی قرآن و صدها روایت آمده، معنا کرد.^{۹۰}

جایگزین پیشنهادی اسلام

اینک ببینیم اسلام چگونه توسط بابی ها نسخ شد و به جای تعالیم و احکام آن، کدام آموزه ها آمد. نخست از ماجرای نسخ اسلام یاد می کنیم:

ماجرای نسخ اسلام به وسیله ی گروهی از بابیان در دشت بدشت، یکی از ماجراهای تأمل برانگیز تاریخ بائیت و بهائیت است. داستان این ماجرا به تفصیل در دو کتاب "قرن بدیع" و تلخیص "تاریخ نبیل" زرنندی آمده است.

این نمایش با کارگردانی بهاء الله و نقش آفرینی دو تن از بابیان معروف به قدوس و قره العین برگزار شد. اجرای این نمایش طبق سناریوی تهیه شده، این چنین طراحی شده بود:

۹۰. برای مطالعه ی بیشتر نقد تئوری قیامت بهائیان، به کتاب «وقتی همه برخیزند» از مجموعه کتاب های بهائی پژوهی مراجعه فرمایید.

قرّة العین که زنی جسور و بی باک بود، نقش کسی را بازی می کرد که با گستاخی تمام به هتک آیین اسلام می پردازد و قدّوس طبق طرح مقرر، باید نقش کسی را بازی می کرد که به مخالفت با حرکت ناهنجار قرّة العین برمی خیزد. در اجرای این نقش، وظیفه ی او آن بود که برای تسکین وحشت و اضطراب برخاسته از اجرای نقش توسط قرّة العین، به مخالفت ظاهری با او برخیزد و چنین وانمود [کند] که با این گونه افکار تند و شدید مخالف است و ترک اصول و احکام و شعائر و آداب و رسوم موجوده را، به نحوی که جناب طاهره (قرّة العین) معتقد است، مباین با خطّ مشی امرالله و منافی مصالح شریعة الله می شمارد.

هدف از اجرای این نمایش هم دو چیز تعیین شده بود:

اعلام استقلال بابت به عنوان یک دین و نسخ اسلام و دیگر شرایع پیشین.

فراهم کردن موجبات رهایی باب از زندان.

محل اجرای این نمایش، در سه باغ در جلگه ی خوش آب و هوایی به نام «بدشت» در نزدیکی شاهرود بود.

آن باغ ها را بهاء الله اجاره کرده بود تا در یکی از آن ها قدّوس و در دیگری قرّة العین و در باغ سوم، خود اقامت کنند.

ناظران و تماشاچیان این نمایش، هشتاد و یک نفر از اصحاب باب بودند که از اطراف و اکناف بلاد برای شرکت در مذاکرات جمع شده بودند.

مدّت اجرای نمایش از آغاز تا انجام، بیست و دو روز بود که در تمام این مدت، همه ی حضار میهمان حضرت بهاء الله بودند.

در مدت اجرای نمایش، بهاءالله بی آن که هویت واقعی خویش را بنمایاند، هر روز لوحی نازل می‌کرد و مطابق آن‌ها به هر یک از بازیگران اصلی و نیز کارگردان، اسم جدیدی عنایت می‌شد. لقب بهاءالله از همین جا نشأت گرفت. محمدعلی بارفروشی، «قدّوس» نامیده شد و قره‌العین هم «طاهره» نام گرفت.^{۹۱}

نمایش بدشت برای نسخ اسلام، به این ترتیب اجرا شد:

«باری، در ایام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه الغاء می‌شد. یاران نمی‌دانستند که این تغییرات از طرف کیست و این اسامی به اشخاص از طرف چه شخصی داده می‌شود. هر یک را گمان به کسی می‌رفت. معدودی هم در آن ایام به مقام حضرت بهاءالله عارف بودند و می‌دانستند که آن حضرت است که مصدر جمیع این تغییرات است و آن بزرگوار است که بدون خوف و بیم این اوامر را صادر می‌فرماید.»^{۹۲}

آنان به این ترتیب پایان دوران اسلام و نسخ این آیین پایدار را اعلام کردند و به خاطر عدم پایبندی به پای بست‌های شریعت، به شادمانی پرداختند. جالب آن که خود باب (یا حتی ملا حسین بشرویی، دومین شخصیت بارز بابی) در تشکیل این نشست نقشی نداشت و حتی در جریان اعلام نسخ اسلام هم نبود؛ ولی به گفته‌ی شوقی افندی، پس از مدتی آن را تأیید کرد و بر آن مهر صحت نهاد.

البته بنا به گفته‌ی بهاءالله، نسخ اسلام نه از روی انجام وظیفه‌ی پیامبری و اجرای فرمان الاهی، بلکه از روی نوعی تنبیه (!) انجام شد. بهاءالله از قول باب نقل می‌کند که:

۹۱. قرن بدیع: ۹۳. (نسخه‌ی دیجیتالی).

۹۲. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی: ۲۶۲. نسخه‌ی دیجیتالی.

اگر اعتراضات اهل فرقان نمی بود، شریعت فرقان را نسخ نمی نمودم.^{۹۳}

به عبارت دیگر، اعتراض مسلمانان که پیروان قرآن اند، موجب گردید که جناب باب عصبانی شود و نسخ شریعت اسلام را - که توسط گروهی از پیروانش در دشت بدشت به صورت یک نمایش اعلام شده بود - تأیید و تصویب کند!

البته باز هم به گفته ی بهاء الله، باب نسخ آیین پیشین را به میل و خواسته ی پیامبر بعدی می داند:

در نسخ احکام سابق، نقطه ی بیان روح ماسواه فداه می فرماید: کل، منوط به اراده ی نفس ظهور است؛ اگر بخواهد، اوامر و نواهی قبل را امضا می فرماید و اگر بخواهد، نسخ می فرماید.^{۹۴}

اینک ببینیم به جای اسلامی که به این صورت عجیب نسخ شد، کدام تعالیم نشست. موارد زیر نمونه ای از تعالیم باب است:

باب درباره ی کتاب هایی که در موضوعاتی به جز دین بابی نوشته می شود، چنین فرمان می دهد:

مَحْوُ كُلِّ الْكُتُبِ كُلِّهَا، إِلَّا مَا أَنْشَأَ أَوْ تُنْشِئُ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ.^{۹۵}

نابودی همه ی کتاب ها؛ همه، مگر آن چه درباره ی این امر = دین باب / نوشته شده یا نوشته خواهد شد.

به جز این دستور دانش سوز، باب فرمان های عجیب دیگری نیز صادر کرد.

۹۳. بدیع: ۱۶۲ به نقل از باب.

۹۴. بدیع: ۱۶۶.

۹۵. بیان عربی: ۴۲.

جناب عبدالبهاء در معرفی کلی دستورات باب چنین می گوید:

«در یوم ظهور حضرت اعلیٰ [=باب] منطوق بیان ضرب اعناق
و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق
بود...»^{۹۶}

بنا به سخن عبدالبهاء، آن چه کتاب بیان باب از آن سخن می گفت،
زدن گردن افراد غیربابی و سوزاندن کتاب هایی که درباره ی موضوعاتی
به جز دین باب نوشته شده و نیز نابودی بقعه ها و کشتن تمامی افراد
غیربابی بود؛ یعنی یک قتل عام خونین به همراه آتش زدن میراث
علمی و فرهنگی پیشینیان که می توانست ریشه های تمدن بشری را
بخشکاند. ابوالفضل گلپایگانی (از بزرگ ترین مبلغان بهائی) در مورد
تعالیم باب می نویسد:

و بنیان دین بیان... بر محو و اتلاف جمیع کتبی که در غیر دین
بیان نوشته شده است و هدم [= نابودی] و تخریب کل مَشاهد
و معابد و مقابر و قتل نفوس و خلاصه، اِفنای کُلِّ مَنْ لَمْ یَتَدَیِّنْ
بِدینِ البیان^{۹۷} وَ مَحُوْ اَثارِ ایشان است.^{۹۸}

و سرانجام همین جناب گلپایگانی این چنین درباره ی آیین باب
قضاوت می کند:

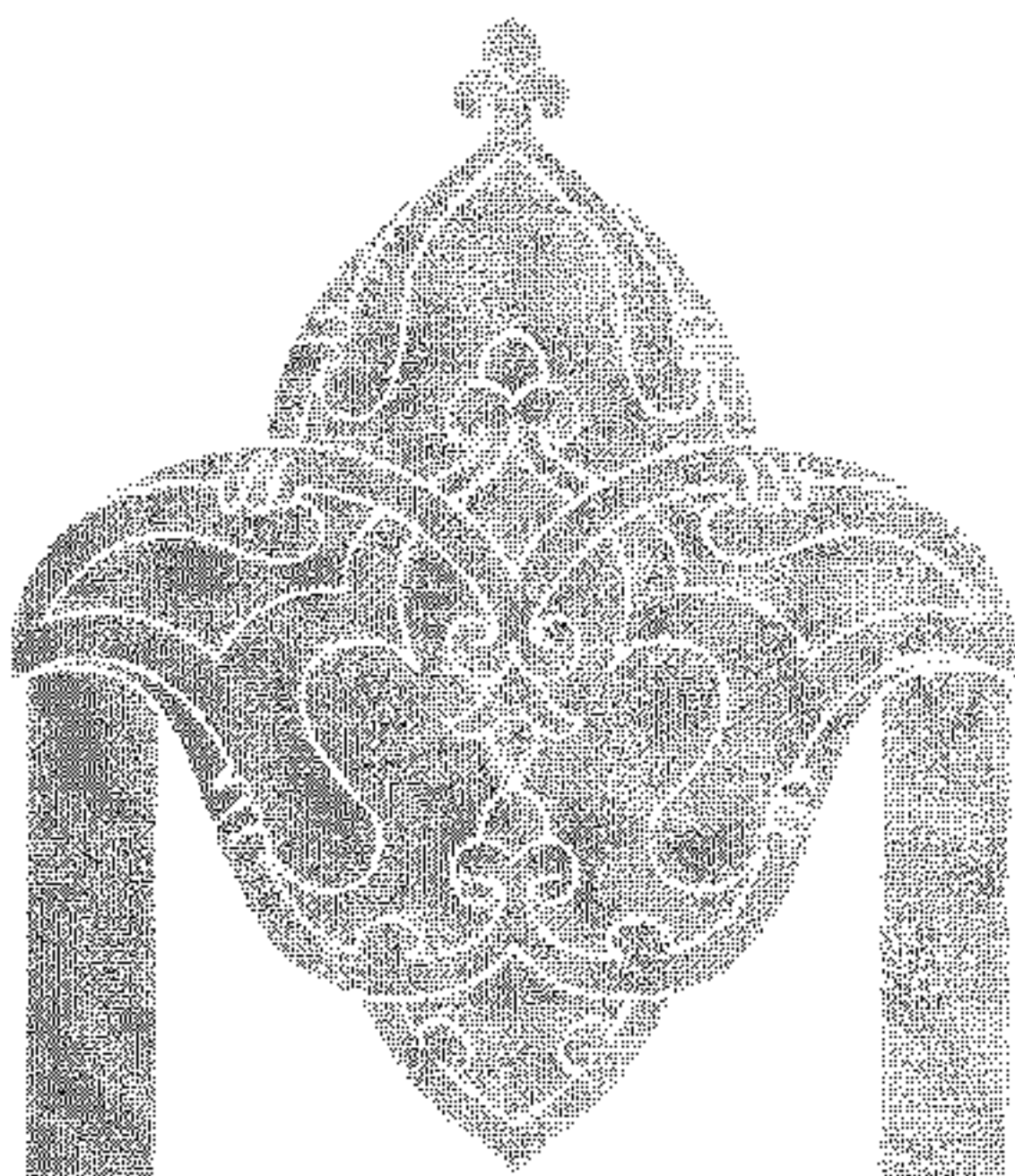
عقلای عالم... می خندند بر کسی که در این دوره [ی] علم
و تمدن، می خواهند دینی را که اساس آن قتل نفوس و محو
کتب و هدم بقاع و تخریب معابد و مساجد است، در عالم
جاری کنند.^{۹۹}

۹۶. مکاتیب عبدالبهاء ۲: ۲۶۶.

۹۷. از بین بردن هر آن کس که به دین بیان (آیین باب) ایمان و اعتقاد ندارد.

۹۸. کشف الغطاء: ۱۶۶.

۹۹. کشف الغطاء: ۲۵۲ - ۲۵۳.



استمرار هدایت الاهی

خاتمیّت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو امامت و ولایت» از منظر قرآن

خاتمیّت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خاتمیّت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر علی رضی الله عنه

خاتمیّت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر امامان

خاتمیّت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر دانشمندان شیعه

نظر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

خاتمیّت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر دانشمندان سنی

خاتمیّت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر منکران

استمرار هدایت الاهی در بهائیت

فصل چهارم

امامت، رمز خاتمیّت

استمرار هدایت الاهی

چنان که پیش تر گفته شد، خداوند برای هدایت آدمیان، پیامبران را پی در پی برانگیخت تا آن که اراده ی خداوندی بر آن قرار گرفت که ردای خاتمیت را بر قامت نازنین حبیب خویش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، استوار فرماید و سلسه ی پیامبران را به وسیله ی آن عزیز به انتها رساند و کتاب او را آخرین کتاب آسمانی بداند و دین اسلام را قرین قیامت قرار دهد.

اما نکته ی حایز اهمیت آن است که انقطاع وحی از آسمان به معنای رها کردن بشر به حال خویش نیست. خداوند برای تمامی انسان هایی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا پا می گذارند نیز هادیانی الاهی قرار داده است که رمز کمالِ دیانت اسلام اند و به واسطه ی آنان همواره هدایت الاهی برقرار است. اینان تمامی علوم شگفت قرآن را - که به ابعادی از آن در بخش اول فصل دو اشاره کردیم - در سینه دارند و پاسخ گوی پرسش های بشریت از این گنجینه اند. خدای متعال اراده کرده است تا اسلام را که آخرین دیانت الاهی است در تمامی جهان مستقر سازد و این مهم به دست توانای حجّت حیّ اورخ می دهد.

از همین جا هم موضوع مهم مهدویت رخ می نماید و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، به عنوان کسی که دین اسلام را در سراسر گیتی می گستراند و بساط شرک و ستمگری را برمی چیند، معرفی می گردد.

بنابراین، خداوند با وجود مسأله ی خاتمیت و انقطاع وحی، فیض هدایت را هرگز از جوامع بشری منقطع نمی فرماید و با تعیین امامان و پیشوایان معصوم علیهم السلام، به عنوان جانشینان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، «هدایت الاهی در پرتو امامت و ولایت» را استمرار بخشیده و به رسول خویش فرمان می دهد تا اصل اساسی و رمز جاودانگی اسلام را که همان ولایت است، به امت اسلام ابلاغ کند و آشکارا به حبیب خویش می فرماید که اگر چنین نکند، رسالت خویش را ابلاغ نکرده است.^۱

در این بخش به موضوع خاتمیت از منظر «استمرار هدایت الاهی در پرتو امامت و ولایت» می نگریم تا معلوم شود که با انقطاع وحی، فیض هدایت منقطع نگردیده است و خداوند به گونه ای دیگر که خود اراده کرده، جوامع بشری خداجو و هدایت خواه را از فیض هدایت بهره مند فرموده است.

۴-۱. خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو امامت و ولایت» از منظر قرآن

یکی از آیات شریفی که از رمز جاودانگی دین اسلام سخن می گوید، همان است که در ماجرای غدیر خم و نصب امیرالمؤمنین به عنوان جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد:

۱. مائده (۵): ۶۷.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ
الْإِسْلَامَ دِينًا.^۲

هم امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و
راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

مفسران و محدثان شیعه، مبتنی بر بیانات پیشوایان معصوم علیهم السلام، و
نیز مفسران سنی، مبتنی بر اقوال برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، بر این
عقیده اند که این آیه در پی اعلام ولایت و خلافت و وصایت حضرت
علی علیه السلام نازل شد و خداوند به این وسیله روشن فرمود که با ولایت
علی و امامان علیهم السلام، دین کامل شده و نعمت تمام گشته و اسلامی که
همراه با ولایت باشد موجب رضایت خداوند جهان است.

درباره ی این آیه، از پیشوایان معصوم علیهم السلام بیانات روشنگری نقل شده
است که از میان آن ها به نقل بخشی از یک سخن سدید از حضرت
علی علیه السلام بسنده می کنیم:

«... سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا مردم همگی برای نماز
جماعت گرد آیند. سپس خطبه خواند و چنین فرمود: هان ای
مردم! آیا می دانید که خداوند سرپرست و مولای من و من هم
مولا و سرپرست مؤمنانم؟ و آیا می دانید که من بر مؤمنان ولایت
و سرپرستی دارم؟ مردم اقرار کردند که: آری ای رسول خدا.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپس فرمود: ای علی، برخیز! من هم برخاستم.
آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که من مولا و سرپرست
اویم، علی علیه السلام هم مولا و سرپرست اوست. سپس چنین دعا

کرد: خدایا هر که او را دوست دارد، دوستش بدار و هر که او را دشمن شمارد، دشمنش بشمار.

در این هنگام، سلمان فارسی برخاست و پرسید: ای رسول خدا، ولای علی علیه السلام چگونه ولایی است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانند ولای من. هر کس که من نسبت به او ولایت و سرپرستی دارم، علی هم نسبت به او ولایت و سرپرستی دارد.

در این هنگام، خداوند چنین نازل کرد: «هم امروز دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

پس از نزول این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و فرمود: با ولایت علی علیه السلام پس از من، نبوت من و دین خدا به فرجام خود رسید. در این هنگام ابوبکر و عمر برخاستند و پرسیدند: ای رسول خدا! آیا این آیات به طور ویژه درباره ی علی علیه السلام است؟ پیامبر فرمود: آری، درباره ی او و درباره ی اوصیای من تا روز قیامت است. دوباره آن دو پرسیدند: ای رسول خدا، برای ما روشن بفرما که آنان کیان اند؟ فرمود: برادرم و وزیرم و وصی ام و جانشین من در میان امتم و سرپرست هر مرد و زن مؤمنی پس از من. پس از او وصی من، پسر حسن و سپس پسر حسین علیه السلام و سپس نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام، یکی پس از دیگری، جانشینان و اوصیای من اند.

قرآن پیوسته با آنان و آنان همیشه با قرآن اند؛ نه آنان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از ایشان جدا می شود تا آن که در کنار حوض بر من وارد شوند.»^۳

۳. کتاب سلیم: ۶۴۳؛ بحار الانوار ۳۱: ۴۱۰.

در این بیان مبارک، استمرار هدایت الاهی با نصب امیرالمؤمنین به عنوان جانشین پیامبر و معرفی امامان معصوم علیهم السلام تا ظهور سراسر شور و شادی حضرت حجت علیه السلام، به روشنی بیان شده است.

آیه ی دیگری که استمرار هدایت الاهی را در پرتو ولایت بیان می کند همان است که خداوند خطاب به پیامبر گرامی اش می فرماید:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.^۴

همانا تو ای پیامبر فقط بیم دهنده ای و البته برای هر قومی هدایتگری هست.

در تفسیر این آیه، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام و ائمه ی هدی علیهم السلام، مطالبی مهم و ماندنی نقل شده است که به اقتضای اجمال کلام تنها به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

دسته ی نخست از منقولات در تفسیر این آیه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله می آوریم:

- جناب ابو حمزه ی ثمالی می گوید: از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

یک بار، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب طلبید تا وضو بسازد. پس از آن که از وضو گرفتن فراغت یافت، دست علی علیه السلام را در میان دستان خویش گرفت و [درباره ی خویش] فرمود:

همانا تو بیم دهنده ای. و سپس دست علی را به سینه ی علی نهاد و فرمود: و برای هر قومی هدایتگری است.

سپس خطاب به علی علیه السلام فرمود:

۴. رعد (۱۳): ۷.

علی جان! تو اصل دین و نشانه‌ی نمایان ایمان و غایت هدایتی و فرمانروای مؤمنانی هستی که به سبب عبادت و اطاعت خداوند، پیشانی‌شان سپید و درخشان است و من بر این که تو چنین منزلتی داری، شهادت می‌دهم.^۵

- هنگامی که این آیه نازل شد: «ای پیامبر! همانا تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت‌کننده‌ای هست» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را برای ما خواند و سپس فرمود: بیم‌دهنده منم؛ آیا هادی را می‌شناسید؟ راوی می‌گوید: من و دیگرانی که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرف حضور داشتند، گفتیم: نه، ای رسول خدا. پیامبر در پی این اعتراف، فرمود: او همان کسی است که کفش را پینه می‌زند. ما چون این نشانه را شنیدیم، گردن‌هایمان دراز شد تا بنگریم و ببینیم منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست. در این هنگام، علی رضی الله عنه در حالی که کفش پیامبر در دستش بود، از یکی از اتاق‌ها بیرون آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله سپس روی به سوی ما گردانید و فرمود: آگاه باشید! او کسی است که پس از من [امر هدایت را] به شما می‌رساند. او پیشوای پس از من و همسر دختر من و پدر دو پسر من است.

سپس افزود: ما اهل بیتیم. خداوند پلیدی و پلشتی را از ما زدوده و ما را از ناپاکی و آلودگی پاک فرموده است.

آن‌گاه دوباره درباره‌ی علی رضی الله عنه فرمود: او کسی است که براساس تأویل قرآن می‌جنگد؛ چنان‌که من براساس تنزیل قرآن جنگیدم.^۶

۵. بصائر الدرجات: ۳۰؛ بحار الانوار ۲۳: ۳ و ۳۵: ۴۰۰؛ تفسیر فرات کوفی: ۲۰۵. همین مضمون از کسانی دیگر مانند ابوبرزه اسلمی، در منابع دیگر نیز نقل شده است؛ به عنوان نمونه، ر. ک: تأویل الآیات: ۲۳۷؛ بحار الانوار ۳۵: ۳۹۸؛ مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۸۳.

۶. جنگ پیامبر با کافران بود که به روشنی براساس ظاهر آیات قرآن، معلوم بود کیان‌اند. اما جنگ علی رضی الله عنه با کسانی بود که به ظاهر مسلمان و در باطن کافر بودند و در تأویل قرآن از آنان یاد شده است. روشن است که جنگ با کافران، آشکار و آسان‌تر از جنگ با منافقان مسلمان‌نما، بود.

آری، علی علیه السلام امام و پدر امامان آشکار و نورانی است. برخی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: ای رسول خدا، پس از شما شمار امامان چند است؟ فرمود: دوازده نفر؛ به شمار نقیبان بنی اسرائیل. نیز افزود: و مهدی عجل الله فرجه این امت از ماست؛ همو که خدا زمین را به وسیله ی او از عدل و داد پر می کند؛ چنان که از ستم و جور آکنده گشته است. زمین هیچ گاه از آنان خالی نمی ماند و اگر چنین شود، زمین اهلش را فرو می برد.^۷

گروه دوم روایاتی است که از حضرت علی علیه السلام می آوریم:

- آن حضرت در یکی از سخنان خویش چنین می گوید:

هیچ آیه ای از قرآن نازل نشد، جز آن که من دانستم کجا و درباره ی چه کسی و درباره ی چه چیزی نازل شد و نیز دانستم که در صحرا نازل شد یا در کوه. از آن حضرت پرسیدند: درباره ی خودت چه آیه ای نازل شده است؟

فرمود: اگر نمی پرسیدید، به شما خبر نمی دادم. درباره ی من این آیه نازل شده است: «[ای پیامبر] همانا تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قومی، هدایتگری هست» آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم دهنده است و من هم هادی ام به سوی آن چه آن حضرت آورده است.^۸

- در بخش پایانی یکی از خطبه های آن حضرت چنین آمده است:

۷. کفایة الأثر: ۸۷؛ بحار الانوار ۳۶: ۳۱۵.

۸. امالی صدوق: ۲۷۶؛ بحار الانوار ۳۵: ۳۹۵ و ۸۹: ۷۹.

... و خدا به وسیله ی من وعده ی خویش را تمام کرد و کلماتش را کامل فرمود و من همان نعمتی ام که خدا بر آفریدگانش ارزانی فرمود و من همان اسلامی ام که خدا آن را برای خویش پسندید. تمامی این ویژگی ها از جانب خداوند برای من است و خداوند شانه ی مرا با آن ها فروافکنده است^۹ و هیچ امامی نیست جز آن که عارف و شناسا به اهل ولایتش است و این، سخن خداوند است که می فرماید: «همانا تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای هست.»^{۱۰}

گروه سوم روایاتی است که از امام باقر علیه السلام نقل می کنیم.

۱. این روایت جالب را شخصی به نام عبدالرحیم قصیر نقل می کند. او می گوید:

روزی در محضر امام باقر علیه السلام بودم. آن حضرت فرمود: خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید: «همانا تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایتگری هست.» پیامبر خدا هم پس از نزول این آیه فرمود: من بیم دهنده ام و علی علیه السلام هادی است. اینک بگو امروز هادی کیست؟ من زمان درازی سکوت کردم و سپس سرم را بلند کردم و گفتم: فدای شما شوم؛ این آیه درباره ی شما ساری و جاری است. یک به یک آن را به ارث برده اید تا به شما رسیده است. فدای شما شوم؛ هادی شما هستید.

امام علیه السلام در پی شنیدن این پاسخ فرمود: راست گفتی ای عبدالرحیم همانا قرآن زنده است و هرگز نمی میرد و آیه ی قرآن

۹. فروافکندن شانه شاید کنایه از فزونی و سنگینی حمل آن همه ویژگی و برتری باشد؛ یا ممکن است به این معنا باشد که با وجود این فضیلت ها و برتری ها، خداوند بزرگ پنداری و بالابینی را از من دور کرده است.

۱۰. کتاب سلیم: ۷۱۵؛ بحار الانوار ۳۴: ۲۶۳.

هم زنده است و مرگ ندارد. اگر چنان بود که چون آیه ای درباره ی گروهی نازل شد، با مرگ آن گروه، آیه هم بمیرد، تمامی قرآن می مرد؛ ولی قرآن درباره ی کسانی که باقی مانده اند، جاری است؛ چنان که درباره ی پیشینیان و گذشتگان نیز جاری بوده است.^{۱۱}

نکته ی جالب دیگری که در این روایت به آن اشاره شده، جاودانگی قرآن و ساری و جاری بودن آیات آن درباره ی آیندگان است. در این روزگار نیز با وجود حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه، آیه ای که به وجود همیشگی هادیان الهی تصریح می کند، هم چنان جاری است.^{۱۲}

- در نقل دیگری از آن حضرت چنین می خوانیم:

راوی این روایت می گوید: امام باقر علیه السلام درباره ی این آیه که می فرماید:

«تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایتگری هست»
فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من بیم دهنده ام.

آن گاه امام علیه السلام افزود: و در هر زمان، امامی از ما [اهل بیت] هست که مردم را به سوی آن چه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده است، هدایت می کند و هادیان پس از پیامبر، علی علیه السلام و اوصیای پس از اویند؛ یکی پس از دیگری. به خدا سوگند، امر هدایت و امامت

۱۱. تفسیر عیاشی ۲: ۲۰۳؛ بحار الانوار ۳۵: ۴۰۳.

۱۲. بنا به فرموده ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه که بازمانده ی عترت و صاحب و معلم و مفسر قرآن است - در دوران غیبت همان می کند که امامان علیهم السلام در حضور خود می کردند؛ اما چگونگی بهره مندی از هدایتگری حضرت مهدی عجل الله فرجه بر ما پوشیده است. چنان که در این روایت آمده است: قَالَ سُلَيْمَانُ: فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ علیه السلام: فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ؟ قَالَ علیه السلام: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ: شخصی به نام سلیمان از امام صادق علیه السلام می پرسد: مردم از حجت غایب پنهان چگونه بهره مند می شوند؟ امام علیه السلام پاسخ داد: همان گونه که از خورشید بهره مند می شوند، آن هنگام که ابر او را می پوشاند. (امالی صدوق: ۱۸۶؛ کمال الدین ۱: ۲۰۷؛ بحار الانوار ۲۳: ۵ و ۵۲: ۹۲).

تا همین ساعت از میان ما نرفته و نخواهد رفت. رسول خدا ﷺ مندر است و هدایت یافتگان به علی ﷺ هدایت می یابند.^{۱۳}

گروه چهارم، روایات حضرت صادق آل محمد ﷺ درباره ی این بحث مهم است.

- راوی این روایت می گوید:

از امام صادق ﷺ درباره ی این بخش از آیه پرسیدم که می فرماید:

«و برای هر گروهی، هدایتگری هست.» امام فرمود: هر امامی هادی مردم دورانی است که در میان آن مردم، زندگی می کند.^{۱۴}

- این روایت را ابوبصیر از امام صادق ﷺ نقل می کند:

مندرسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین و امامان ﷺ، هادی پس از رسول خدایند و این است سخن خدا که می فرماید:

«و برای هر قومی هدایت کننده ای هست.»

در هر زمان، امام هادی روشننگری وجود دارد و این امر ردی است بر کسی که منکر این است که در هر عصر و زمانی امامی هست و این که زمین از حجت خالی نمی ماند؛ چنان که امیرالمؤمنین ﷺ فرموده است:

۱۳. تفسیر عیاشی ۲: ۲۰۴؛ بحارالانوار ۳۵: ۴۰۴ و با مضمونی کوتاه تر: کافی ۱: ۱۹۱؛ بحارالانوار ۱۱: ۳۵۸ و ۱۸: ۱۹۰ و ۲۳: ۵؛ کمال الدین.
۱۴. کافی ۱: ۱۹۱.

زمین از قیام کننده به حجت خدا خالی نمی ماند؛ چه ظاهر و پیدا باشد و چه ترسان و پنهان؛ از آن رو که حجت ها و نشانه های روشن خداوندی باطل نشود.^{۱۵}

۲-۴. خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیست و سه سال تلاش و مجاهدت فرمود تا موفق شد از اعراب جاهلی شبه جزیره ی عربستان، خلق و خوی جاهلانه را بزداید و دین خدا و هدایت الاهی را در میان مردم بپراکند.

آن حضرت خود می دانست که آخرین فرستاده ی خداوند برای هدایت انسان هاست و لذا بیش از هر فرد دیگر، نسبت به سرنوشت هدایت انسان ها پس از خود حساس بود و این مسأله را به روشی برای مردم و پیروان خویش تعیین کرد.

از همین رواست که بیش ترین بیانات را در این باره رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است. مرحوم علامه ی مجلسی باب چهل و یکم از جلد سی و ششم کتاب شریف بحار الانوار را به بیانات صریح پیامبر صلی الله علیه و آله در موضوع مهم و حیاتی «استمرار هدایت الاهی» اختصاص داده و در ۱۴۷ صفحه، ۲۳۴ روایت را در این باب نقل کرده است. از میان آن همه بیانات پرشمار، تنها به نقل دو مورد اکتفا می کنیم.

این داستان را حضرت مجتبی علیه السلام نقل فرموده است:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند. پس از آن که حمد و سپاس و ستایش خداوند را به جای آورد، چنین فرمود:

۱۵. تفسیر قمی ۱: ۳۵۹؛ بحار الانوار ۲۳: ۲۰.

ای مردم، گویا من [به سوی پروردگارم] دعوت شده و به زودی آن دعوت را اجابت خواهم کرد. من در میان شما دو چیز گران قدر به جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم؛ همان اهل بیتم. تا زمانی که به این دو چنگ بزنید، هرگز گم راه نخواهید شد. [معارف و معالم دین را] از ایشان بیاموزید و به آن‌ها نیاموزید؛ زیرا آنان از شما داناترند. هیچ‌گاه زمین از آنان خالی نمی‌ماند و اگر چنین شود، اهلش را فرومی‌برد.

در این سخن سدید و جاودانه، ادامه و استمرار هدایت الهی در پرتو پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام، به روشنی آمده است. در پی این فرمایش، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به بیانی دیگر، بر همین امر مهم پای می‌فشارد و می‌فرماید:

خدایا، من خوب می‌دانم که دانش هرگز نابود نمی‌شود و گسسته نمی‌گردد و توای خداوند، زمین را از کسی که حجت تو بر مردم است، خالی نمی‌گذاری؛ چه آن که آن حجت ظاهر باشد، ولی مورد اطاعت مردم قرار نگیرد و چه آن که ترسان و پنهان باشد. خدایا، تو چنین می‌کنی تا حجت تو باطل نشود و اولیای تو، پس از آن که هدایتشان فرموده‌ای، گم راه نگردند. شمار آن حجت‌ها، کم و منزلتشان نزد خداوند بزرگ است.

در ادامه‌ی ماجرا، حضرت مجتبی علیه‌السلام با پرسش‌هایی ژرف، موجب می‌شود تا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ابعاد بیش‌تر و روشن‌تری از استمرار هدایت خداوند را پس از رحلت خود، به عنوان آخرین پیام‌آور آسمانی، به روی آیندگان بگشاید:

امام مجتبی علیه‌السلام افزود: پس از آن که جدم از منبر به زیر آمد، من به نزدش رفتم و پرسیدم: ای رسول خدا، آیا شما بر تمام مردم حجت نیستید؟

فرمود: حسن جان! خداوند می فرماید: «تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایتگری هست» پس من بیم دهنده ام و علی علیه السلام هادی است.

من دوباره پرسیدم: ای رسول خدا، پس این سخن که فرمودی همانا زمین از حجت خالی نمی ماند، یعنی چه؟ فرمود: آری، علی علیه السلام امام و حجت پس از من است و تو، حجت و امام پس از اوایی و حسین امام و حجت پس از توست.

هر آینه، خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که همانا از صلب حسین فرزندی زاده می شود که به او «علی» علیه السلام می گویند؛ هم نام جدش علی علیه السلام. هنگامی که حسین از دنیا رفت، پس از او، پسرش علی علیه السلام به امر امامت بر می خیزد و همو حجت و امام خواهد بود. خداوند از پشت علی علیه السلام فرزندی خارج می کند که هم نام و شبیه ترین مردمان به من و علمش علم من و حکمتش حکمت من است و همو امام و حجت پس از پدرش خواهد بود.

خداوند از صلب او فرزندی به وجود می آورد که به او «جعفر» می گویند؛ راست گوترین مردم در قول و فعل است و امام و حجت پس از پدرش.

و خداوند از پشت او فرزندی خارج می کند که هم نام موسی پسر عمران علیه السلام است. او کوشاترین مردم در عبادت و امام و حجت پس از پدر است.

بار دیگر خداوند از صلب موسی علیه السلام فرزندی به وجود می آورد که نامش «علی» است. معدن علم خدا و جای گاه حکم اوست. او نیز امام و حجت پس از پدرش است.

و خداوند از پشت علی عليه السلام، فرزندی خارج می فرماید که به او «محمد» می گویند. او نیز امام و حجت پس از پدر است.

خداوند از صلب محمد صلى الله عليه وآله فرزندی به دنیا می آورد که «علی» نام دارد؛ همو امام و حجت بعد از پدرش است.

خداوند از علی عليه السلام، حسن عليه السلام را به وجود می آورد. او نیز امام و حجت پس از پدر بزرگوارش است.

سرانجام، خداوند از صلب حسن، حجت قائم، امام زمان و رهایی بخش اولیایش را به دنیا می آورد. او غایب می شود تا آن که دیده نشود. گروهی، از امر امامت او باز می گردند و گروهی دیگر بر آن پایدار می مانند.

آنان که [از پذیرش باور بلند مهدویت] لغزیده اند، به کسانی که در این باور استوار مانده اند [به استهزا] می گویند: اگر راست می گویند، این وعده [ی قیام حضرت مهدی عليه السلام] کی خواهد بود؟ در حالی که [ظهور امام زمان آن چنان قطعی است که] اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی می کند تا آن که قیام کننده ما خروج کند و زمین را از عدل و داد پر کند؛ هم چنان که از ستم و سیاهی آکنده شده است.

امام مجتبی عليه السلام ادامه داد: در پایان، پیامبر خدا صلى الله عليه وآله چنین فرمود: هیچ گاه زمین از شما [حجت های خدا] خالی نمی ماند. خداوند علم و فهم مرا به شما ارزانی داشته است و من خدا را خواندم و درخواست کردم تا علم و فقه را در نسل من و نسل نسل من و بازمانده ی بازمانده ی من قرار دهد.^{۱۶}

این ماجرای شیرین را هم از جناب سلمان فارسی می شنویم:

۱۶. كفاية الأثر: ۱۶۲؛ بحار الانوار ۳۶: ۳۳۸.

رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم، من به زودی از میان شما کوچ می‌کنم و به عالم غیب برده می‌شوم. شما را درباره‌ی عترتم به خیر و خوبی سفارش می‌کنم و نیز شما را از بدعت‌ها برحذر می‌دارم.

همانا هر بدعتی گم‌راهی است و تمامی گم‌راهی‌ها و اهلش در آتش‌اند. ای مردم، هر کس خورشید را از دست داد، پس باید به ماه تمسک جوید و هر کس ماه را از دست داد، باید به فرقدین بیاویزد و هر کس فرقدین را از دست داد، باید پس از من، به اختران فروزان چنگ زند. سخنم را می‌گویم و برای خود و شما از خداوند آمرزش می‌طلبم.

سلمان در ادامه‌ی ماجرا می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ از منبر پایین آمد، من در پی آن حضرت رفتم تا آن که داخل خانه‌ی عایشه شد.

من نیز داخل شدم و به آن عزیز گفتم: پدر و مادرم فدای شما شوند، ای رسول خدا شنیدم که فرمودید: هنگامی که خورشید را از دست دادید، به ماه و چون ماه را فاقد شدید به فرقدین و چون فرقدین را از دست دادید، به ستارگان درخشان، تمسک جوید. اینک بفرمایید که خورشید و ماه و فرقدین و ستارگان درخشان چیستند؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اما خورشید، منم و ماه، علی است؛ هنگامی که مرا از دست دادید، پس از من، به او بیاویزید. فرقدین، حسن و حسین علیهما السلام اند. چون ماه را فاقد شدید، به آن دو چنگ زنید و اختران فروزان، امامان نُه‌گانه از نسل حسین علیه السلام اند و نهمین آنان مهدی ایشان است.

سپس فرمود: همانا آنان همان اوصیا و جانشینان پس از من اند. پیشوایان نیکوکار، به عدد فرزندان یعقوب علیه السلام و حواریان عیسی علیه السلام.

سلمان میافزاید: ای رسول خدا، آنان را برایم نام ببرید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخستین و سید ایشان، علی بن ابی طالب علیه السلام است و سپس دو پسر (حسن و حسین علیهما السلام) پس از آن دو، زینت عبادت کنندگان، علی بن الحسین و پس از او محمد بن علی علیهما السلام، شکافنده‌ی دانش پیامبران. سپس جعفر بن محمد علیهما السلام و پسرش کاظم علیه السلام، هم نام موسی پسر عمران علیه السلام و سپس کسی که در سرزمین غربت و تنهایی، کشته می‌شود؛ همان علی، پسر کاظم علیه السلام. سپس محمد پسر علی علیه السلام و سپس دو راست‌گوی، علی و حسن علیهما السلام و سرانجام، حجت قائم علیه السلام، همو که در دوران غیبتش، مردم انتظارش را می‌کشند.

همانا ایشان عترت من و از خون و گوشت من اند؛ دانششان دانش من و حکمشان حکم من است. هرکس مرا درباره‌ی آنان بیازارد، خداوند شفاعتم را به او نمی‌رساند.^{۱۷}

نام بردن یک به یک امامان توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در این قبیل احادیث می‌تواند به دو سبب باشد:

- معرفی کامل آنان؛ تا برای همگان به روشنی معلوم گردد که هادیان امت کیان اند.

- تأکید بر ادامه و استمرار هدایت الهی در پرتو پیروی از این

۱۷. کفایة الأثر: ۴۰؛ بحار الانوار ۳۶: ۲۸۹.

پیشوایان معصوم که در هر زمان حضور دارند و نقش هدایتگری خود را به بهترین نحو، ایفا و اجرا می‌کنند.

۳-۴. خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر علی علیه السلام

علی علیه السلام نخستین کسی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، زمام امر دین را به دست گرفت و بدین سان چراغ هدایت با همت و پایمردی آن عزیز، هم‌چنان فروزان ماند و به دست امامان معصوم علیهم السلام از نسل او رسید. بیانات گران قدری از علی علیه السلام در اثبات ادامه و استمرار هدایت الاهی به ما رسیده است که از آن میان، برخی از آن سخنان راه‌گشا را نقل می‌کنیم:

یک بار، حضرت علی علیه السلام پس از یادکرد غمناکی از این که افراد صالح و شایسته‌ای را برای دربرگرفتن دانش الاهی نمی‌یابد، از مرگ دانش با مرگ دانشمندان یاد می‌کند و بسی افسوس می‌خورد؛ ولی در پایان، با بیان این سخن امیدوارکننده، روزنه‌ای از نور به سوی جویندگان حق می‌گشاید و خطاب به راوی حدیث، کمیل بن زیاد نخعی، می‌گوید:

آری به خدا، [البته] زمین از کسی که با حجّت قیام کند، خالی نمی‌ماند. [آن قائم به حجّت] یا ظاهر و شناخته شده است یا ترسان و پنهان. چنین است تا حجّت‌ها و نشانه‌های خدا باطل نشوند. آنان چند نفر و کجایند؟ به خدا سوگند، شمار ایشان کم و قدر و منزلتشان نزد خدا بزرگ و عظیم است. خداوند به وسیله‌ی ایشان حجّت‌ها و نشانه‌های روشن خویش را حفظ می‌کند تا آن حجّت‌ها و نشانه‌ها را نزد همگان نشان به ودیعت بنهند و [بذر علم الاهی را] در دل‌های همانندانشان بکارند.



دانش با حقیقت بصیرت و بینش بر آنان هجوم آورده، ایشان با روح یقین همراه شده اند و آن چه را خوش گذرانان بی خبر سخت و سنگین می پندارند، آسان و نرم می شمارند و با آن چه نادانان از آن وحشت دارند، انس و الفت می گیرند و با بدن هایی که ارواحشان به جایی بس بلند و بالا تعلق دارد، در این دنیا می زیند. آنان خلیفه های خدا در زمین و داعیان به دین اویند. آه، آه! شوق به دیدار آنان چه فراوان است. اینک ای کمیل، اگر می خواهی، بازگرد.^{۱۸}

با این بیانات، روشن می شود که زمین هیچ گاه از رادمردانی که حافظ دانش دین اند، خالی نمی ماند؛ امامانی که مردم موظف اند برای کسب هدایت به دامان ایشان چنگ زنند و به واسطه ای هدایت آنان، راه را از چاه باز شناسند.

این روایت ارزشمند بیانگر آن است که حضرت حق، هر چند که ارسال پیامبر را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوقف کرد، و آن حضرت را آخرین پیامبران قرار داده است، اما برای استمرار هدایت مردم، سازوکار امامت را ساری و جاری فرموده و به مردم امر کرده تا برای کسب راه هدایت، به امامان مراجعه کنند.

• در روایت دیگری، این افراد به وسیله ی حضرت علی علیه السلام چنین معرفی می شوند:

کسی از حضرت علی علیه السلام از معنای این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید که فرموده است: همانا من در میان شما دو یادگار گران سنگ

۱۸. نهج البلاغه: ۴۹۷؛ کمال الدین: ۱: ۲۹۸؛ خصال: ۱: ۱۸۶؛ ارشاد شیخ مفید: ۱: ۲۲۷؛ امالی مفید: ۲۴۷ و بحار الانوار: ۱: ۱۸۹-۱۸۷ و ۲۳: ۴۴؛ امالی شیخ طوسی: ۲۰.

به جای می گذارم: کتاب خدا و عترتم. پرسش آن مرد این بود که عترت، کیان اند؟

حضرت علی علیه السلام در پاسخ به او عترت را چنین معرفی فرمود:

من و حسن و حسین و امامان نه گانه از فرزندان حسین علیه السلام.
 نهمین آن ها مهدی و قائم ایشان است. آنان از کتاب خدا جدا
 نمی شوند و کتاب خدا هم از آنان جدا نمی شود تا آن که بر رسول
 خدا صلی الله علیه و آله در کنار حوض آن حضرت وارد شوند.^{۱۹}

۴-۴. خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از
 منظر امامان علیهم السلام

از تمام امامان علیهم السلام، یک به یک، سخنان سامی و بیانات وافی در
 «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» رسیده است. از میان گفتارهای
 پرشماری که از پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده، به ذکر گزیده هایی از
 فرمایش دو امام همام علیهم السلام بسنده می کنیم:

گفتار نخست را از حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا علیه السلام
 می آوریم:

آن حضرت در سخنی بلند، برخی مقامات و ویژگی ها و وظایف امام علیه السلام
 را برشمرده و جلوه هایی از عظمت و بزرگی مقام امام علیه السلام را نمایان کرده
 است. اینک گزیده ای از آن سخنان سدید:

• امر امامت از تمام دین است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا
 آن که نشانه های روشن دین مردم را برایشان بیان فرمود و راه های
 آنان را آشکار ساخت و مسلمانان را بر راه راست و درست حق،
 قرار داد و علی علیه السلام را به عنوان نشانه و پیشوا برپا داشت.

۱۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱: ۵۷؛ کمال الدین ۱: ۲۴۰؛ معانی الأخبار: ۹۰؛ بحار الانوار ۲۳: ۱۴۷ و ۲۵:
 ۲۱۵ و ۳۶: ۳۷۳.

• امر ارجمند امامت در فرزندان برگزیده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت؛ همان‌ها که خداوند به ایشان علم و ایمان ارزانی کرده و درباره‌شان فرموده است: «کسانی که به آنان درباره‌ی کتاب خدا، علم و ایمان داده‌اند، [خطاب به منکران برانگیخته شدن در قیامت] می‌گویند: شما تا روز برانگیخته شدن [در گورهایتان] درنگ داشتید.» این کسان که خداوند به ایشان علم و ایمان به کتاب خدا را داده است، به طور ویژه، فرزندان علی علیه السلام اند و این آیه تا روز قیامت، شامل حال آنان است؛ زیرا پس از محمد صلی الله علیه و آله هیچ پیامبری نخواهد آمد.

• همانا مقام شامخ امامت، زمام دین و نظام مسلمین و سامان دنیا و عزت مؤمنان است. به راستی امامت، اساس و پایه‌ی استوار اسلام و شاخه‌ی بلند و بالنده‌ی آن است.

• با امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد، تمام و کامل می‌شود. با وجود پربرکت امام علیه السلام است که غنیمت و بهره‌وری فزونی می‌یابد و فراوان می‌شود. به قدرت امام علیه السلام است که حدود و احکام جاری می‌شود و مرزها و اطراف سرزمین‌های مسلمانان، حفظ می‌گردد.

• امام علیه السلام است که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌گرداند (اجرای حلال و حرام خدا با امام است). امام علیه السلام است که حدود خدا را اقامه می‌کند و دین خدا را می‌پاید و با حکمت و پند نیکو و حجت رسا، به سوی خدا دعوت می‌کند.^{۲۰}

۲۰. کافی ۱: ۱۹۸؛ امالی صدوق: ۶۷۴؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲۱۶؛ کمال الدین ۲: ۶۷۵؛ معانی الأخبار ۹۶؛ بحار الانوار ۲۵: ۱۲۰؛ تحف العقول: ۴۳۶؛ غیبت نعمانی: ۲۱۶.

• هنگامی که خداوند بنده‌ای را برای سامان بخشیدن به امور بندگان برگزیند، سینه‌ی او را برای آن کار گشاده می‌فرماید و در قلبش، چشمه‌سارهای حکمت را جاری می‌سازد و علم و دانش را به او کاملاً الهام می‌کند؛ از آن پس، دیگر از پاسخ دادن به پرسش‌های بندگان وانی نمی‌ماند و خسته نمی‌شود و در امور بندگان، از پاسخ صواب و استوار، متحیر و سرگشته نمی‌شود.^{۲۱}

• بدین سان، امام علیه السلام معصوم از گناه، تأییدشده از سوی خداوند، توفیق یافته در امور و دارای رأی نیکو و درست است که هر آینه، از خطا و لغزش و گم‌راهی در امان است. خداوند او را به این برتری‌ها ویژه گردانیده تا آن که بدین سان، حجت خدا بر بندگان و شاهد او بر آفریدگان باشد.^{۲۲}

سخنانی به همین عمق و ژرفا، از امام همام، حضرت علی بن محمد هادی علیه السلام:

کسی از امام هادی علیه السلام درخواست می‌کند تا قول بلیغ و کاملی به او بیاموزد که هنگام زیارت امامان علیهم السلام، آن را بگوید.

امام علیه السلام این زیارت شریف را - که به زیارت جامعه‌ی کبیره معروف است - به او می‌آموزد.^{۲۳}

برای اختصار، بخش برگزیده‌ای از آغاز و انجام این زیارت جامع را شاهد می‌آوریم تا جای‌گاه والای ائمه علیهم السلام را در هدایت آدمیان بشناسیم.

۲۱. کافی: ۱: ۲۰۲؛ احتجاج: ۲: ۴۳۶؛ غیبت نعمانی: ۲۲۱؛ امالی صدوق: ۶۸۰؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱: ۲۲۱؛ کمال الدین: ۲: ۶۷۸؛ بحار الانوار: ۲۵: ۱۲۷.

۲۲. کافی: ۱: ۲۰۳؛ غیبت نعمانی: ۲۲۱؛ احتجاج: ۲: ۴۳۳؛ کمال الدین: ۲: ۶۸۱؛ امالی صدوق: ۶۷۴؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱: ۲۱۶؛ معانی الأخبار: ۹۶؛ بحار الانوار: ۲۵: ۱۲۰.

۲۳. من لایحضره الفقیه: ۲: ۶۰۹؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲: ۲۷۲؛ بحار الانوار: ۹۹: ۱۲۷.



درود بر امامان، هم آنان که این ویژگی ها را دارند:

- در دورانی که کسی راه را از بی راهه و کژراهه نمی شناسد، آنان پیشوایان راه هدایت اند.

- در تاریکی های گم راهی، چراغ های فروزانی اند که راه راست را می نمایانند.

- برای کسانی که می خواهند راه و روش پرهیزگاران را بیمایند، نشانه های آشکارند.

- عقل و خرد جلوه های گوناگون دارد. خردی که آدمی را از زشتی ها باز می دارد «نُهیَّة» یا «نهی» نام دارد.^{۲۴} امامان علیهم السلام خردمندانی اند که به هیچ روی، گرد زشتی ها نمی گردند.

- جلوه ی دیگر خرد، «حجی» نام دارد. «حجی» زیرکی و فطانت^{۲۵} و خرد پایداری است^{۲۶} که مانع انسان از فساد و تباهی می شود و او را از این که خود را در معرض نابودی قرار دهد، حفظ می کند.^{۲۷} امامان علیهم السلام خردمندانی اند که از فساد و تباهی دوری می گزینند و خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار نمی دهند.

- در داستان اصحاب کهف، هنگامی که آن جوان مردان از بتان و بت پرستان دوری گزیدند و کناره گرفتند، خداوند به آنان فرمود: به غار پناه ببرید تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما

۲۴. و النُّهْيُ: العَقْل، يكون واحداً و جمعاً... و في التنزيل العزيز: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهْيِ. و النُّهْيَةُ: العقل، بالضم، سميت بذلك لأنها تُنهي عن القبيح.

۲۵. الحِجِّي العقل و الفطنة. (لسان العرب)

۲۶. الفرق بين الحِجِّي و العقل: أن الحِجِّي هو ثبات العقل من قولهم تحجى بالمكان: إذ قام به. (الفروق اللغوية: ابوهلال عسکری).

۲۷. شبهه بالحِجِّي العقل لأنه يمنع الإنسان من الفساد و يحفظه من التعرض للهلاك. (لسان العرب)

بگستراند و برایتان در کارتان گشایشی فراهم آورد. امامان علیهم السلام به مثابه ی آن غارند که در دوران سختی و سرگردانی و بی پناهی، باید به آنان پناه برد. آری، آنان پناهگاه مردم اند.

- دانشی که آدم با خود از بهشت فرود آورد و تمامی آن چه پیامبران، از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله، به خاطر آن بر دیگران برتری داده شده اند، همه و همه، در عترت پیامبر صلی الله علیه و آله، جمع است.^{۲۸} میراث پیامبران دانش است^{۲۹} و امامان، وارث پیامبران اند.

حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا درباره ی نسلی که در آینده خواهد داشت، سه دعا و درخواست به درگاه خداوند عرضه کرد:

۱. هنگامی که همسر و فرزند خردسالش را به امر خداوند در سرزمینی خشک، کنار خانه ی خدا ساکن کرد تا نماز را به پا دارند، چنین دعا کرد: خدایا دل های برخی از مردم را به سوی آنان مایل کن و ایشان را از میوه ها رزق و روزی ارزانی فرما! باشد که سپاس بگذارند.^{۳۰}

۲. دگر آن که چون به امامت برگزیده شد، شادمانه و امیدوارانه از خدا پرسید: آیا این امر، در نسل من هم خواهد بود؟ و خداوند فرمود: عهد امامت به ستمگران نمی رسد؛ یعنی: آری، ولی نه در نسل ستمگر تو.^{۳۱}

۳. سوم آن که چون از بازسازی خانه ی خدا فراغت یافت، از جمله دعاهایش این بود که خداوند، رسولی از میان خود ایشان

۲۸. ارشاد شیخ مفید: ۱: ۲۳۱؛ احتجاج: ۱: ۲۶۲؛ و تفسیر قمی: ۱: ۴ و ۳۶۷؛ تفسیر عیاشی: ۱: ۴؛ غیبت نعمانی: ۴۴؛ بحار الانوار: ۲: ۹۹ و ۲۸۵؛ ۲۶: ۱۶۰؛ ۸۹: ۸۰.

۲۹. کافی: ۱: ۳۴؛ امالی صدوق: ۶۰؛ بحار الانوار: ۱: ۱۶۴؛ ثواب الأعمال: ۱۳۱.

۳۰. حج (۲۲): ۳۱.

۳۱. بقره (۲): ۱۲۴.

برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و به ایشان کتاب و حکمت
پیاموزد و پاکشان کند.^{۳۲}

خداوند هر سه دعا را در حق حضرت ابراهیم اجابت کرد. امامان علیهم السلام
همان نسلی اند که هم دل های مردم به سوی ایشان گرایش دارد،^{۳۳}
هم امر امامت در میان آنان - که معصوم از هر گناه و ظلم اند - ساری
و جاری شد^{۳۴} و هم پیامبر آخر الزمان و آخرین پیامبر، جد بزرگوار ایشان
بود.^{۳۵} امامان همان دعای نیکوی حضرت ابراهیم علیه السلام اند.

حجت در لغت یعنی: برهان و دلیل. البته برهانی که به آن وسیله طرف
مقابل، منکوب و مغلوب شود و پیروزی پدید آید. معنای دیگر حجت،
راه روشنی است که قصد می شود یا به آن وسیله، حق مطلوب قصد
می شود.^{۳۶} حجت در اصطلاح شیعی، یعنی دانشمندی که خداوند
در زمین قرار می دهد. دانشمندی که حجت میان مردم و خداست.
دانشمندی که مردم را به سوی خدا می خواند و راه او را می نمایاند و
عارف و آگاه به امر خداست. حکم و فرمان خداوندی بر این قرار گرفته
که چنین کند تا برای هر گروهی، هادی ای باشد که سعادت مندان را به
وسیله ی آن حجت، هدایت فرماید و حجت و برهان و دلیل بر تیره بختان
تمام شود.^{۳۷} امامان علیهم السلام حجت خدا بر اهل دنیا و آخرت اند. امامان علیهم السلام
حجت خدا بر پیشینیان هم هستند. رحمت و برکات خداوند بر آنان باد.

۳۲. بقره (۲): ۱۲۹.

۳۳. کافی ۸: ۳۱۱؛ بحار الانوار ۲۴: ۲۳۷ و ۴۶: ۳۴۹.

۳۴. امالی طوسی: ۳۷۸؛ بحار الانوار ۲۵: ۲۰۰.

۳۵. الغارات ۱: ۱۱۹؛ بحار الانوار ۳۳: ۱۳۶.

۳۶. و الحجة: البرهان؛ وقيل: الحجة ما دُوْفِعَ به الخصم؛ وقال الأزهري: الحجة الوجه الذي يكون
به الظفر عند الخصومة. (لسان العرب) و نیز: و من الباب المحجة و هي طريق الجادة... و ممكن
أن يكون الحجة مشتقة من هذا لأنها تقصد أو بها يقصد الحق المطلوب و يقال: حاجت فلاناً
فحججته أي غلبته بالحجة و ذلك الظفر يكون عند الخصومة و الجمع حجج و المصدر الحجاج.
(معجم مقائيس اللغة)

۳۷. کافی ۸: ۲۸۵؛ کمال الدین ۱: ۱۳۴؛ بحار الانوار ۱۱: ۲۸۸ و ۲۳: ۳۳؛ قصص الأنبياء راوندی: ۸۶.

اگر کسی ولایت امامان را گردن نهد، سرانجامی فرخنده خواهد داشت و اگر کسی سر از اطاعت و ولایت آنان برتابد، عاقبتی شوم در انتظارش است. این همان است که در بخش دیگری از زیارت جامعه آمده است:

- کسی که ولایت شما را بپذیرد، سعادت‌مند شود و کسی که با شما دشمنی ورزد، نابود گردد. کسی که دانسته، منکر شما شود، زیان کند و بی چاره‌ای که از شما جدا گردد، گم راه شود.

کسی که به شما درآویزد رستگار شود و آن کس که به شما پناه آورد، امنیت یابد و کسی که شما را تصدیق کند، سالم ماند و آن کس که به ریسمان ولایت شما چنگ زند، هدایت یابد.^{۳۸}

۴-۵. خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر دانشمندان شیعه

شیعیان با اعتقاد به اصل امامت و در پی آن مهدویت، به استمرار و ادامه‌ی هدایت الاهی معتقدند و از همان آغاز، یعنی از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، آن گاه که این اصل به وسیله‌ی خداوند تعیین و به وسیله‌ی پیامبر ابلاغ شد، پای به میدان نهادند و شجاعانه در دفاع از این اصل در برابر مخالفان کوشیدند.

آنان گاهی با تألیف کتاب‌هایی به تبیین این اصل اساسی پرداختند و گاهی نیز با بیان خود، مردم را از این مسأله آگاه کردند. برخی از این بزرگواران نیز جان در راه این مهم نهادند و به «شهداء الفضیلة» نامور شدند.

قصد تمامی آنان از این مجاهدت‌ها آن بود که به مسلمانان راه رستگاری و هدایت را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنمایانند و ثابت کنند که امر هدایت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون متولی نمانده است. لذا

۳۸. من لایحضره الفقیه ۲: ۶۱۳؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲: ۲۷۵؛ بحار الانوار ۹۹: ۱۲۹.

هر چند که به اعتقاد تمامی ایشان ارسال پیامبران از سوی خداوند پس از وجود مقدس پیامبر خدا متوقف شده بود، اما باور داشتند که جریان هدایت به واسطه‌ی تبعیت و پیروی از امامان علیهم‌السلام هم چنان ادامه دارد و هرگز قطع نمی‌شود.

در این بخش، به برخی از رادمردانی که در این راه پای فشردند و جان فرسودند و قلم زدند تا مشعل فروزان هدایت الاهی هم چنان پرفروغ بماند، همراه با یاد کردن نام کتابشان اشاره می‌کنیم:

کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی

کتاب سلیم نخستین کتابی است که در این باب به رشته تحریر درآمده است. پیش‌تر اشاره کردیم که نویسنده‌ی این کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی است که این کتاب را در زمان علی علیه‌السلام تدوین کرد. او از شیعیان پاک‌باخته‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و افزون بر این، افتخار داشت که از اصحاب حضرات معصومین و ائمه‌ی دین، یعنی امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم‌السلام باشد.

او دو سال پیش از هجرت به دنیا آمد و در سال ۷۶ هجری وفات یافت. سلیم، در همان آغاز و اوان جوانی، توانست با بزرگانی مانند سلمان و مقداد و ابوذر - که از اصحاب خاص و یاران سرّامیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند - ارتباط علمی برقرار کند و مطالب بسیار شنیدنی و شگفتی‌درباره‌ی موضوع امامت و ولایت حضرت علی علیه‌السلام و استمرار هدایت الاهی در سایه‌ی ولایت آن حضرت و فرزندانش، از ایشان بشنود و بنویسد.

وی مطالب ارزنده‌ای را هم از خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثبت و ضبط کرده است. کتاب سلیم از چنان ارزشی برخوردار است که امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی آن فرمود:

هرکس از شیعیان و دوست داران ما که کتاب سلیم بن قیس هلالی نزدش نباشد، چیزی از امر ما اهل بیت نزدش نیست و نیز چیزی از اسباب [امامت] ما را نمی داند. این کتاب الفبای شیعه و سزای از اسرار آل محمد علیهم السلام است.^{۳۹}

حضرت امام حسن و امام حسین و نیز حضرت امام زین العابدین علیهم السلام، هریک با دیدن مطالب کتاب سلیم، آن را تأیید کرده اند.^{۴۰}

کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام

ابوالقاسم، علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی از دانشمندان نامی و محدثان معتبر و عالمان وارسته و فقیهان سترگ شیعه، در نیمه ی دوم قرن چهارم هجری است. او توفیق آن را یافته است تا یکی از معتبرترین کتاب ها را در اثبات پویایی هدایت در دوران پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنویسد. او، در مقدمه ی کتاب، انگیزه ی خود را از تألیف آن، چنین بیان می کند:

اما بعد از حمد و سپاس خداوند و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی صلوات الله علیهم اجمعین، آن چه مرا برانگیخت تا به جمع آوری این اخبار از اصحاب و عترت برگزیده درباره ی نصوص امامان نیکوکردار پردازم، آن بود که گروهی از شیعیان ناتوان و کم دانش را دیدم که در امر امامت سرگردان و درمانده اند و از شدت و فراوانی وارد شدن شبهات بر آن، شکایت می کنند و گروه هایی از معتزله با پوشاندن حقایق و فریب کاری، به این شک و تردید دامن زده اند تا آن که کار به آن جا انجامیده که منکر آن شده اند؛ با این دستاویز که در امامت امامان، نصی

۳۹. مستدرک وسائل الشیعة ۱۷: ۲۹۸.

۴۰. کتاب سلیم: ۶۲۸ و ۵۶۴؛ بحار الانوار ۳۶: ۲۷۶ و ۱: ۶۷۲: ۳۶ و نیز: رجال کشی: ۱۰۴؛ وسائل الشیعة ۲۷: ۱۰۱: ۵۶۴.

وجود ندارد که با تکیه بر آن عذری برای انکار نماند. کار به آن جا انجامیده که بعضی زیاده روی کرده و پنداشته اند که نه از صحابه در این باره اثری است و نه از عترت خبری! من، چون چنین دیدم، خود را ملزم دانستم که در این باب، نهایت کوشش خویش را به کار گیرم و آن چه را از بینات و نشانه های روشن در این باره وجود دارد، آشکار سازم؛ تا به این وسیله، شبهاتی را که مخالفان وارد کرده اند، باطل کنم. با این کار در پی به دست آوردن خشنودی خدا و نزدیکی به رسول و امامان علیهم السلام پس از آن حضرت ام.

صحابیانی که جناب خزاز قمی از آن ها روایاتی در اثبات نص ص [= معرفی کاملاً آشکارا بر ائمه علیهم السلام نقل کرده است، عبارت اند از:

عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، ابوسعید خدری، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، جابر بن سمرة، جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک، ابوهریره، عمر بن خطاب، زید بن ثابت، زید بن ارقم، ابوامامة، واثله بن اسقع، ابویوب انصاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن اسید، عمران بن حصین، سعد بن مالک، حذیفه بن یمان، ابو قتاده انصاری، علی بن ابی طالب، امام حسن و امام حسین علیهم السلام.

و از زنان: جناب ام سلمه، عایشه و حضرت فاطمه علیها السلام دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله.

علامه ی مجلسی درباره ی اهمیت این کتاب می فرماید:

کتاب کفایه کتاب شریفی است که مانند آن در امامت تألیف نشده است. این کتاب و مؤلف آن، در اجازة ی [روایتی] علامه [حلی] و دیگر دانشمندان شیعه ذکر شده است. تألیف این

کتاب بهترین و قوی ترین دلیل بر فضیلت و ثاقت و دیانت مؤلف است.^{۴۱}

کتاب «الألفین» [= دو هزار]

نویسنده ی این کتاب، جناب حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، معروف به علامه ی حلّی (۶۴۸ - ۷۲۶ ق) است.

سبب نام گذاری این کتاب، آن گونه که علامه ی حلّی خود در مقدمه ی کتاب یادآوری می کند، آن است که او هزار برهان عقلی و نقلی در اثبات حقانیت حضرت علی علیه السلام و هزار دلیل در بطلان شبهات مخالفین آورده است. هم چنین به اندازه ی کافی ادله ی دیگری در اثبات امامت دیگر امامان ذکر کرده است.

کتاب بحارالانوار فی الجامعة لدر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام.

در سراسر کتاب شریف بحارالانوار به مناسبت های مختلف، مبحث امامت و ولایت یا همان موضوع مورد گفت و گوی ما، یعنی «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت»، آمده است.

افزون بر آن، از جلد ۲۳ تا ۲۷، یعنی پنج مجلد، به مباحث امامت اختصاص یافته و صدها روایت در ابواب مختلف آن نقل شده است. هم چنین در مجلدات ۳۶ و ۳۷ - که مربوط به تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام است - بخش هایی به بحث امامت اختصاص یافته است.

مرحوم مجلسی هم چنین در بخش پایانی جلد ۲۷، احتجاجات امامان علیهم السلام و برخی از دانشمندان شیعه (شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طبرسی) را در اثبات این موضوع مهم و حیاتی آورده است.

۴۱. بحارالانوار ۱: ۲۸.

هم چنین به منظور نمایاندن اهمیت و ضرورت استمرار هدایت الهی، مجلد ۲۳ کتاب امامت با این مبحث مهم آغاز می شود:

الاضطرار إلى الحجّة وأنّ الأرض لا تخلو من حجّة: ناگزیری از بودن حجت و این که زمین از حجت خالی نمی ماند.

مرحوم مجلسی ۱۱۸ حدیث تنها در همین موضوع نقل کرده است.

مبحث جالب دیگری که در کتاب باهر بحار الانوار به آن پرداخته شده، بحث «نصّ» است. اصل نصّ در لغت یعنی: بلند کردن، بالا بردن و انتهای چیزی. در اصطلاح دینی هم به معنای مبالغه در آشکار ساختن، معین و مشخص کردن است که احتمال هیچ خطا و خلاقی در آن نرود. مرحوم مجلسی در این باره نیز به بهترین و کامل ترین وجه، اقدام کرده و اولاً بابتی تحت این عنوان گشوده است:

أنّ الإمامة لا تكون إلا بالنصّ و يجب على الإمام النصّ على من بعده: همانا امامت جز با نص نخواهد بود و بر امام واجب است که امام بعد از خود را به روشنی - به گونه ای که احتمال هیچ خلاف و خطایی نرود - معین کند.^{۴۲}

ثانیاً در جلد سی و ششم بحار الانوار نه باب (۲۲۶ صفحه) رابه بیان نصوصی اختصاص داده که از خدای متعال و رسول گرامی ﷺ و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق و امام کاظم و دیگر امامان علیهم السلام بسیار آشکار و روشن، در ادامه ی هدایت خداوندی در سایه ی ولایت دوازده امام علیهم السلام نقل شده است.

از میان احادیث ذکر شده در این ابواب، نصوصی که از رسول اکرم ﷺ در معرفی امامان علیهم السلام نقل شده، بالغ بر ۲۳۴ حدیث است.

۴۲. بحار الانوار ۲۳: ۶۶.

نظر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

چنان که پیش از این گفته ایم، شیخ احمد احسائی و شاگرد و جانشینش، سید کاظم رشتی، از معدود روحانیان شیعه اند که مقبول بهاء الله و بهائیان اند و بسیاری از افکار و عقاید باب برگرفته از آثار و آموزه های آنان است.^{۴۳} در این قسمت، به بیان برخی سخنان آنان در باب امامت و ولایت - که در حقیقت همان استمرار هدایت الاهی است، می پردازیم تا به گونه ای دیگر، خاتمیت پیامبر ﷺ و جاودانگی قرآن و پابندی اسلام را بیان کنیم.

شیخ احمد در شرح زیارت جامعه ی کبیره - که مرام نامه ی یک شیعه ی امامی است - کتاب مبسوطی نوشته است. یکی از مطالب آن را (در اثبات استمرار هدایت الاهی از منظر او) می آوریم. وی ذیل جمله ی:

فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ؛ أَمَنْتُ بِكُمْ وَتَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ
بِهِ أَوْلَكُمْ^{۴۴}

پس از نقل اقوال گوناگون سنّیان درباره ی مهدی عجل الله فرجه، چنین می گوید:

حقّ همان است که روایات شیعه و سنّی و نیز اجماع اهل بیت علیهم السلام و شیعیان شان بر آن دلالت می کند و آن این است که مهدی، همان محمد بن الحسن العسکری عجل الله فرجه است. خداوند در فرجش شتاب ورزد.

پس جایز و رواست که بگوییم: ولایت آخرین نفر شما را گردن نهادم. به این معنا که: به وجود نفر آخر شما - که خداوند در

۴۳. برای اطلاع بیشتر از میزان مقبولیت شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مراجعه کنید به فصل دوم از کتاب «بشارت موهوم» پانزدهمین کتاب از مجموعه ی بهائی پژوهی.

۴۴. من با شمایم، نه با دشمن شما؛ به شما ایمان آوردم و ولایت آخرین نفر شما را پذیرفتم؛ چنان که ولایت نفر نخستین شما را گردن نهادم.

فرجش شتاب ورزد و ظهورش را آسان فرماید - ایمان آوردم. یا به باقی بودن او ایمان آوردم و این که او زنده است تا آن که ظهور کند؛ چه آن که زمان [غیبت] طول بکشد، یا آن که کوتاه شود. آری، به ظهور او پیش از آن که بمیرد، ایمان آوردم تا آن که زمین را از قسط و داد پر کنند؛ چنان که از ظلم و ستم پر شده است.^{۴۵}

سید کاظم رشتی هم در مهم ترین کتابش، حدیث بلندی را از حضرت ثامن الحجج، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می کند که آن حضرت به واسطه ی پدران گرامی اش، از جد بزرگوارش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، روایت کرده است. این حدیث شریف، یکی از زیباترین و دل نشین ترین سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره ی پویایی هدایت الاهی در پرتو ولایت امامان علیهم السلام، پس از آن حضرت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برادر و حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی، کسی که مسرور و شادمان می شود از این که خدا - عزوجل - را دیدار کند، در حالی که خدا به او روی آورده و از او روی نمی گرداند، باید که ولایت تو را گردن نهد.

آن گاه پس از ذکر ویژگی های پذیرش ولایت هر یک از امامان، در پایان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می فرماید:

و کسی که دوست دارد خدا را ملاقات کند، در حالی که ایمانش کامل شده و اسلامش نیکو گردیده است، باید که ولایت حجة بن الحسن - را که درود خدا بر او باد - گردن نهد. همان امامی که مردم منتظر ظهور اویند. اینان امامان هدایت و نشانه های روشن پرهیزگاری اند. هر کس آنان را دوست بدارد

۴۵. شرح الزیارة چاپ قدیم قطع رحلی: ۳۵۰ و چاپ جدید چهارجلدی ۳: ۱۳۳.

و ولایتشان را بپذیرد، من نزد خدا بهشت را برایش ضمانت می‌کنم.^{۴۶}

سید کاظم در وصیت نامه اش نیز چنین می‌گوید:

شهادت می‌دهم به دوازده نفر که به نص پیامبر خدا به جانشینی معرفی گشته‌اند و عبارت‌اند از: ابوالحسن علی بن ابی طالب سپس [ائمه را یک‌یک یاد می‌کند تا]... ابوالقاسم حجة بن الحسن که عدل و دادگری را روی زمین بگسترانند. او نمی‌میرد تا آن‌گاه که بت پرستی را از جهان براندازد. خدایا اینان پیشوایان من‌اند. آن‌چه پیامبر اکرم فرمود، حق است و شکی در آن نیست و شریعت او تا پایان روزگار پابرجا خواهد بود.^{۴۷}

۶-۴ خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر دانشمندان سنی

روشن است که دانشمندان سنی به آن روشنی که دانشمندان شیعه به استمرار هدایت الاهی در پرتو امامت و ولایت قائل‌اند، معتقد نیستند؛ اما خواسته یا ناخواسته در راستای همین بحث، روایات فراوانی را نقل کرده‌اند که گویای این موضوع مهم و سرنوشت ساز است. شاید بشود گفت آنان به نوعی به این امر معتقدند و حتی امیرالمؤمنین و اهل بیت پیامبر را هم شایسته‌ی این مقام می‌دانند و منازعه و مناقشه‌ی آن‌ها بر سر حکومت پس از پیامبر است. به هر روی، در این بخش، به نقل دو گروه از روایاتی می‌پردازیم که محدثان و مفسران سنی در کتاب‌هایشان آورده‌اند؛ روایاتی که صریحاً بر موضوعی دلالت دارد که شیعه بر آن پای می‌فشارد.

۴۶. شرح القصيدة: ۲۸۹ (قطع رقعی).

۴۷. مجموعة الرسائل، ترجمه‌ی وصیت نامه.

گروه نخست: احادیث هدایت

این گروه از احادیث را پیش از این، از منابع شیعه آوردیم و در این بخش، به مناسبت عنوان، همان احادیث را از منابع اهل سنت نقل می‌کنیم.

● هنگامی که این آیه نازل شد: «ای پیامبر! همانا تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروهی هادی‌ای هست»، پیامبر ﷺ دست بر سینه‌ی مبارک خود نهاد و فرمود: من بیم‌دهنده‌ام و سپس با دست به شانه‌ی علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: تو هادی هستی. سپس افزود: علی جان! پس از من، راه یافتگان به وسیله‌ی تو هدایت می‌شوند.^{۴۸}

گروه دوم: حدیث ثقلین

چنان‌که پیش از این گفتیم، حدیث ثقلین یکی از استوارترین و بنیادی‌ترین بیانات، در اثبات استمرار هدایت الهی در پرتو امامت و ولایت اهل بیت است.

ستیان نیز این حدیث را در جاهای مختلفی از مجامع حدیثی خویش آورده‌اند و این نقل‌ها آن‌چنان پرشمارند که مرحوم میرحامد حسین هندی یک مجلد از کتاب گران سنگ «عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» را به اسناد حدیث ثقلین اختصاص داده است.

ما برای اختصار، تنها به ذکر دو نمونه از نقل‌های گوناگون این حدیث بسنده می‌کنیم:

۴۸. سیوطی در تفسیر خویش از چهار طریق این مضمون را نقل کرده است (الدر المنثور ۴: ۴۵).
کسان دیگری که این حدیث را نقل کرده‌اند، عبارت‌اند از:
- طبری در تفسیر جامع البیان ۱۳: ۷۲، ذیل همین آیه به نقل از ابن عباس.
- ابن کثیر در تفسیرش ۴: ۳۷۲ به نقل از ابن عباس و نیز به نقل از علی علیه السلام.
- ابن ابی حاتم در تفسیرش ۷: ۲۲۲۵.
- میبیدی در تفسیر کشف الأسرار و عدّة الأبرار ۵: ۱۶۳.

● ابوسعید خُدَری نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: همانا من در میان شما دو چیز گران قدر باقی می‌گذارم؛ یکی از آن‌ها از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا، ریسمانی برکشیده از آسمان تا زمین، و عترتم، اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.^{۴۹}

● این داستان را ثابت [یا ابو ثابت] غلام جناب ابوذر نقل می‌کند: من، در جنگ جمل، در لشکر علی علیه السلام بودم. هنگامی که عایشه را دیدم که در صف مقابل ایستاده است، بعضی از آن‌چه [از شک و تردید] در دل مردم داخل شد، در دل من هم داخل شد. خداوند هنگام نماز ظهر تردید را از دل من زدود. پس، همراه با علی جنگیدم. چون از جنگ فارغ شدم، به مدینه رفتم و به محضر جناب ام سلمه (همسر گرامی رسول خدا ﷺ) شتافتم. گفتم: به خدا سوگند نیامده‌ام تا خوردنی و نوشیدنی بطلبم؛ ولی غلام ابوذر.

جناب ام سلمه فرمود: خوش آمدی. داستان حضورم را در لشکر علی علیه السلام برایش تعریف کردم.

پرسید: هنگامی که دل‌ها [بر اثر شک و دودلی] در هر سو به پرواز درآمدند، کجا بودی؟

گفتم: من هم تا هنگامی که خورشید به وسط آسمان برسد، در تردید به سر می‌بردم و آن هنگام خداوند تردید را از دلم زدود.

۴۹. مسند أحمد حنبل ۳: ۱۴؛ مجمع الزوائد هیشمی ۹: ۱۶۳. همین مضمون از زید بن ارقم؛ سنن ترمذی ۵: ۳۲۹؛ مجمع الزوائد هیشمی ۹: ۱۶۲. از همین راوی با نقلی دیگر: المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۱۰ و ۱۴۸ نیز نزدیک به همین مضمون؛ مسند أحمد حنبل ۵: ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۹.

جناب ام سلمه فرمود: کار خوبی کردی. از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:

علی علیه السلام با قرآن است و قرآن هم با علی علیه السلام است و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن که در حوض بر من وارد شوند.^{۵۰}

گروه سوم: حدیث سفینه

یکی از داستان های شگفت انگیز و عبرت آموز قرآن، داستان کشتی نوح علیه السلام است. یکی از نکات مهم این ماجرا آن است که چون نوح علیه السلام و یارانش سوار کشتی می شوند و کشتی، آنان را در میان امواج کوه پیکر به حرکت در می آورد، حضرت نوح نبی علیه السلام خطاب به پسر ناخلفش که در کناری ایستاده بود، دل سوزانه و پدران می گوید: پسر، با ما سوار کشتی شو و از کافران مباش. پسر نادان می گوید: به زودی، بر فراز کوهی بلند پناه می برم. نوح به او هشدار می دهد: امروز هیچ پناهی از فرمان [عذاب] خدا نیست، مگر برای کسی که خدا به او رحم کند. در پی این هشدار پدر و بی توجهی پسر، موجی او را فرو می گیرد و غرقش می کند.^{۵۱}

به این ترتیب، در آن حادثه، هر کس که سوار کشتی شد، نجات یافت و هر که از سوار شدن بر آن کشتی سربرتافت، غرق شد. تمثیل زیبای پیامبر از این ماجرا، حکایتی است جاودانه از تمسک به عترت در هنگامه های خطر خیز برای نجات از حوادث گم راه کننده:

همانا مثل اهل بیت من در میان شما، مثل کشتی نوح علیه السلام است. هر که سوار آن کشتی شد، نجات یافت و هر که از سوار شدن بر آن سربرتافت، نابود شد.^{۵۲}

۵۰. المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۲۴. بخش پایانی این داستان در منابع شیعی نیز نقل شده است: امالی طوسی: ۴۷۸؛ بحار الانوار ۳۸: ۱۱۸ و ۸۹: ۸۹.

۵۱. هود (۱۱): ۴۲ - ۴۳.

۵۲. إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

این حدیث نیز مورد اتفاق دانشمندان شیعه و سنی است. شمار زیادی از دانشمندان و محدثان اهل سنت، این حدیث شریف را در کتاب های خویش آورده اند که از آن میان، به ذکر برخی از مدارک و شواهد بسنده می کنیم:

المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری ۲: ۳۴۳ و ۳: ۱۵۱ از جناب ابوذر غفاری.

مجمع الزوائد هیثمی ۹: ۱۶۷ از جناب ابوذر و ابن عباس و عبدالله زبیر و ابوسعید خدری.

المعجم الصغیر طبرانی ۱: ۱۳۹ از ابوذر و ۲: ۲۲ از ابوسعید خدری.

المعجم الأوسط طبرانی ۴: ۱۰ و ۵: ۳۵۵ از جناب ابوذر و ۶: ۸۵ از ابوسعید خدری.

المعجم الکبیر طبرانی ۳: ۴۵ از ابوذر و ۳: ۴۶ و نیز ۳: ۴۶ و ۱۲: ۲۷ از ابن عباس.

مسند الشهاب ابن سلامه ۲: ۲۷۳ از ابن عباس و ابوذر.

الجامع الصغیر سیوطی ۱: ۳۷۳ و ۲: ۵۳۳ (بدون ذکر راوی).

کنز العمال متقی هندی ۲: ۴۳۵ از علی علیه السلام و ۱۲: ۹۴ و ۹۸ از ابوذر.

فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر مناوی ۲: ۶۵۸ و ۵: ۶۶۰.

تفسیر الدر المنثور سیوطی ۳: ۳۳۴ از ابوذر.

تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۲: ۹۰ از ابوذر.

۴-۷. خاتمیت بر محور «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از منظر منکران

باور میرزا علی محمد باب درباره‌ی امامان معصوم علیهم‌السلام و به ویژه امام زمان علیه‌السلام و نقش آن گرامیان در استمرار هدایت الاهی، مشابه یک شیعه‌ی تمام عیار است. سبب این امر هم آن است که باب، افزون بر این که زادگاه و خاستگاه بالندگی اش در یک خانواده‌ی شیعه بوده، معلم دوران کودکی اش هم یک شیخی بوده و خودش هم در دوران جوانی، چند ماهی، پای درس سید کاظم رشتی نشسته و سخنانی از او و به واسطه‌ی او از شیخ احمد شنیده و عملاً شیخی شده است و شیخیان در این زمینه، تأکیدات فراوانی دارند.

در این بخش، به ذکر دو مبحث مهم از مباحث باب درباره‌ی موضوع «استمرار هدایت الاهی در پرتو ولایت» از کتاب صحیفه‌ی عدلیه بسنده می‌کنیم.

باب، اصل معرفت را هفت مرتبه و مرحله پنداشته و سپس بر اساس حدیثی از امام سجاد - که البته صحت سند آن محل تردید است - به شرح و توضیح این مراحل هفت گانه‌ی معرفت پرداخته است.^{۵۳} بخش‌های گزیده‌ای را از سخنان باب^{۵۴}، می‌آوریم و آن‌ها را توضیح می‌دهیم تا معلوم گردد به عقیده‌ی باب، هدایت الاهی زیر نظر مستقیم حجت حق پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، هم چنان ادامه داشته و دارد:

۵۳. بخش مورد استناد باب در حدیث مورد نظر این قسمت است: الْمَعْرِفَةُ اثْبَاتُ التَّوْحِيدِ أَوْلَىٰ ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمَعَانِي ثَانِيًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَبْوَابِ ثَالِثًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَنَامِ رَابِعًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَرْكَانِ خَامِسًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الثَّقَبَاءِ سَادِسًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ النَّجَبَاءِ سَابِعًا ... وَ أَمَّا الْمَعَانِي فَتَحْنُ مَعَانِيهِ وَ مَظَاهِرُهُ فِيكُمْ. (بحارالانوار ۱۲: ۲۶)

۵۴. باب، امهات و اصول این مباحث را از شیخیه برگرفته است.

بدان که اصول معرفت هفت رتبه است. اول معرفت الله... ثانی معرفت معانی است که شناخت رسول خداست... ثالث معرفت ابواب است و در این مقام، فرض است بر مکلف، اقرار به وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نماید... رابع معرفت امامت است و در این مقام، بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند....

و اسماء مقدسه ی ایشان که مرایای بیان است، این است: الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصديقة صلوات الله عليهم اجمعین و این شمس عظمت و نجوم عزت در هر شأن، قائم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند....

چنان که ملاحظه می فرمایید، در بخش پایانی این بخش از سخنان باب، تصریح شده است که آنان خورشیدهای عظمت و ستارگان عزت و در تمامی شئون، جانشین مقام رسول الله اند.

البته در جایی دیگر تصریح کرده است که این جانشینی در تمام شئون، به جز مقام نبوت است. تا بدین جا باب بر استمرار هدایت الاهی به وسیله ی امامان علیهم السلام تأکید کرده است. به ادامه ی سخنان او توجه فرمایید:

خامس معرفت ارکان است که آن ارکان، از اول بعثت رسول الله تا رجعت، چهار پیغمبرند که عیسی و خضر و الیاس و ادریس باشند و همگی اخذ فیض از امام زمان علیه السلام می نمایند.

سادس معرفت نقبا است. بدان که صراط الله در این مقام ممتد [= ادامه دار] است و ایشان اقرب به امام اند واسطه ی ارکان از کل موجودات... اقل [=کم ترین] ایشان یکی و اکثر آن الی ثلاثین [=سی نفر] بل إذا شاء الله، اکثر من ذلک هم ممکن است. چنان که الآن هم هستند در خدمت امام زمان عجل الله فرجه مشرف اند.

چنان که در حدیث وارد است: فنعم المنزل الطيبة و ما بثلاثین من وحشة. و ایشان اقل از طرف عینی [=چشم برهم زدن]، از حضور امام عصر عجل الله آیامه محجوب نیستند و بغیر او ناظر به احدی نیستند... و ایشان قادرند بر آیات عجیبه و خوارق بدیعه؛ ولیکن بی اذن امام عجل الله فرجه ظاهر نمی فرمایند و ایشان تدبیر ارض و من علیها را می نمایند به اذن امام عجل الله فرجه. رؤیت ایشان لقاء حجت عجل الله فرجه را رؤیت فوادی است که بعینه رؤیت همین عین محسوس است....

سید باب معتقد است که نقبا کسانی اند که به واسطه ی ارکان، از همه ی موجودات، به امام زمان عجل الله فرجه، نزدیک ترند. تعداد آن ها هم حداقل یک نفر و حداکثر سی نفر است. البته اگر خدا بخواهد، می شود که بیش از سی نفر هم باشند. جالب آن است که باب بر این باور است که هم اینک نیز آنان در خدمت و محضر امام زمان عجل الله فرجه اند. حدیثی هم که به بخش پایانی آن استناد کرده، چنین است:

امام صادق عجل الله فرجه فرمود: صاحب این امر ناگزیر غیبتی خواهد داشت و در آن غیبت ناچار برای او عزلت و گوشه نشینی خواهد بود. و طیبه [=مدینه] چه منزل خوبی است و با وجود سی نفر، وحشتی نخواهد بود. ^{۵۵}

۵۵. کافی ۱: ۳۴۰؛ غیبت شیخ طوسی: ۱۶۲؛ غیبت نعمانی: ۱۸۸؛ بحار الانوار ۵۲: ۵۲؛ ۱۵۷: ۳۵۱.

در دنباله‌ی سخنان، مقام و منزلت والای آنان ذکر و تأکید شده است که آنان کارهای شگفت‌انگیزی را که انجام می‌دهند، جز به اذن و اجازه‌ی امام زمان علیه السلام نیست. به ادامه‌ی مبحث باب توجه فرمایید:

سابع معرفت نجاست... و ایشان در غیبت امام علیه السلام علمایی هستند که به خلاق احکام الاهی را می‌رسانند و ایشان را از لقای شمس ازل نصیبی مکتوب نشده الا آن یشاء الله ولی در نوم، به لقاء حضرت امام علیه السلام فایز می‌گردند و اخذ احکام الاهی را می‌نمایند.^{۵۶}

به عقیده‌ی باب، نجبا همان عالمان دین‌اند که هر چند از دیدار امام زمان علیه السلام بهره‌ای نبرده‌اند، ولی در خواب، به دیدار امام علیه السلام نائل می‌شوند و احکام را از آن عزیز می‌ستانند. آن چه گفته شد نشان می‌دهد که باب با ادبیاتی خاص (و بر گرفته از شیخیه) معتقد به استمرار هدایت الاهی با پیشوایی امام زمان علیه السلام بوده است؛ اعتقادی که با مدعیات پسین اتباعش (به ویژه بهائیان) در تناقضی تمام قرار دارد.^{۵۷}

عنوان مطلب بعدی که از باب نقل می‌کنیم این عبارت است:

دعایی که... جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد، بعد از قرائت آن، عمل به اصل اصول دین خود نموده و کافی است این دعا کل را، در مقام اعتقاد.^{۵۸}

بر اساس این عنوان، اهمیت و جای‌گاه دعایی که باب نقل کرده است در دیدگاه او روشن می‌شود. حال به ترجمه‌ی آن دعا توجه فرمایید:

۵۶. صحیفه‌ی عدلیه: ۹ - ۲۲ و نسخه‌ی دیجیتالی: ۳۴ - ۵۸.

۵۷. برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه، به کتاب «مهدی ستیزان» از مجموعه کتب «بهائی پژوهی» مراجعه فرمایید.

۵۸. صحیفه‌ی عدلیه: ۳۸ و نسخه‌ی دیجیتالی: ۶۷.

و شهادت می دهم به اوصیای حضرت محمد [ﷺ] که بعد از او علی است؛ سپس بعد از علی، حسن؛ سپس بعد از حسن، حسین؛ سپس بعد از حسین، علی؛ سپس بعد از علی، محمد؛ سپس بعد از محمد، جعفر؛ سپس بعد از جعفر، موسی؛ سپس بعد از موسی، علی؛ سپس بعد از علی، محمد؛ سپس بعد از محمد، علی؛ سپس بعد از علی، حسن؛ سپس بعد از حسن [ﷺ]، صاحب عصر، ﷺ، حجّت و باقی مانده ی تو. درود خدا بر تمامی آن ها.

و شهادت می دهم که آنان قائم مقام حبیب تو در تمامی شئون اند؛ به جز حرفی که تنها او را به آن ویژه گردانیدی و هیچ یک از اوصیای او آن مقام را دارا نیستند.^{۵۹}

و شهادت می دهم که آنان از ازل ازل ها [پیش از تمامی آغازها، از آغاز آغازها] جای گاه های معرفت و معدن های عظمت و مقامات عزت و نشانه های وحدانیت تو می باشند؛ هیچ کس در شرف بر آنان پیشی نگرفته و هیچ چیز ایشان را به سوی رتبه ی والایشان، سوق نداده است.

خدایا، همان گونه که ایشان توحید تو را به مردم رساندند و دین تو را بر دوش کشیدند و در کنار تو آزار و اذیت را تحمل کردند، بر ایشان درود فرست.

و نیز شهادت می دهم که آنان بندگان گرامی تو می باشند؛ همان که هیچ کس در قول [به یکتایی تو] بر ایشان سبقت نگرفته و آنان به فرمان تو عمل می کنند و حکم می دهند.

۵۹. منظور، مقام نبوت است.

و شهادت می‌دهم که قائم ایشان - که درود تو بر او باد - حجت تو، امام برحق من است. [ای خداوند] به وسیله‌ی او، به سوی تو توجه می‌کنم و به وسیله‌ی او به ریسمان تو می‌آویزم و به اوست که امید دیدار تو را دارم و به اوست که به خشنودی تو اطمینان دارم.

پس ای خداوند، هر کس که اراده‌ی او را کرده است، یاری اش کن و ای خداوند، هر کس را که حق او را نمی‌شناسد و منکر بنده اش است،^{۶۰} به خودش واگذار. پس، همانا تو به همه چیز توانایی.^{۶۱}

با این بیانات صریح و روشن تر از آفتاب، جناب میرزا علی محمد به ادامه‌ی استمرار الهی در پرتو اعتقاد به امامت و ولایت ائمه‌ی معصومین علیهم صلوات الله اجمعین، اقرار و اعتراف می‌کند.^{۶۲}

استمرار هدایت الهی در بهائیت

بهائیان هنگامی که در برابر دلایل بی‌شمار در اثبات خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ و جاودانگی قرآن و اسلام قرار می‌گیرند، شبهه‌ای را مطرح می‌کنند تا به وسیله‌ی آن، از بحث خاتمیت عبور کنند.

آنان چنین استدلال می‌کنند که سنت الهی همواره در ارسال پیامبران برای هدایت انسان‌ها بوده است و در صورت اعتقاد به بحث خاتمیت، باید بگوییم که خداوند از این سنت دیرینه دست کشیده و راه هدایت را مسدود کرده و نزول برکات و فیض را از جانب خود به بندگان قطع کرده است.

۶۰. منظور از «این بنده»، سید باب است که خود را باب و بنده‌ی امام زمان [عجل الله فرجه] می‌دانست.

۶۱. صحیفه‌ی عدلیه: ۴۰ و نسخه‌ی دیجیتالی: ۷۱ تا ۷۳.

۶۲. گفتنی است باب در ادامه‌ی این متن به بحث مقامات شیعه‌ی کامل می‌پردازد که در واقع پایه‌ی اصلی مبحث بابیت است.

سه فصل نخست این کتاب به بررسی این موضوع از هفت محور پرداخت و بی اساس بودن استدلال بهائیان را اثبات کرد.

در این فصل نیز آن چنان که از منظر خوانندگان گذشت، اصل این استدلال مورد توجه قرار گرفت و نشان داده شد که مسیر هدایت و راه رسیدن فیوضات حضرت حق بر بندگان با مسأله‌ی خاتمیت هرگز قطع نشده است و سلسله‌ی امامان علیهم‌السلام، متولی امر هدایت الاهی در میان بندگان پس از پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله اند.

در این قسمت، قصد بر آن است تا مسأله‌ی استمرار هدایت در نظام بهائیت بررسی شود و به سؤال بهائیان بر اساس آموزه‌های خود ایشان توجه شود.

همان طور که می‌دانید، بهائیان باب و بهاء را پیامبر الاهی می‌دانند و شئون پیامبران را برای ایشان قائل اند.

در فرض پذیرش این ادعا و صرف نظر از سایر مدعیات آنان، این پرسش اساسی قابل طرح است که پس از این دو پیامبر که به زعم آنان مقام قدسی واسطه‌ی فیض میان خالق و مخلوق هستند، چه کسی مسئول استمرار مسأله‌ی هدایت در میان مردم است؟

بهائیان هرچند در این جا به چند دسته تقسیم می‌شوند، اما اکثریت غالب آن‌ها عباس افندی و شوقی افندی را به عنوان جانشینان آن دو پیامبر پیش گفته معرفی می‌کنند. اما مسأله این جاست که هر دوی این افراد نیز در حال حاضر از دنیا رفته‌اند و هیچ مقام قدسی در میان بهائیت، عهده‌دار مسأله‌ی هدایت بهائیان نیست.

لذا همان اشکال ناوارد ایشان به مسأله‌ی قطع فیض در صورت خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به شکل دیگر دامان خودشان را می‌گیرد. چراکه اگر آن استدلال صحیح باشد، به همان دلیل پس از این رهبران به اصطلاح آسمانی، قطع فیض در میان بهائیان نیز واقع شده است و این اشکال بر آنان نیز وارد است.^{۶۳}

بهائیان راه حلّ دین خود را برای این معضل، با عنوان «نظم اداری» می‌شناسند و آن را یکی از شاه‌کارهای بهاء‌الله و به ویژه عبدالبهاء در استمرار هدایت الاهی می‌دانند که در هیچ یک از ادیان گذشته سابقه و پیشینه نداشته است. ابتدا به گزیده‌ای از آن چه شوقی افندی در کتاب «دور بهائی» در این باره گفته است، توجه فرمایید:

- در هیچ یک از ادیان آسمانی پیشین، نصوص صریحی که ولایت جانشینان آنان را تأیید کند، وجود نداشته است.^{۶۴}

- عبدالبهاء معتقد است که از اول آفرینش تا روزگار او، هیچ پیامبری مشابه بهاء‌الله چنین عهد محکمی بر استمرار هدایت الاهی، نگرفته است.

- عبدالبهاء به بهائیان اطمینان داده است: از این که شاخه‌ی وجود او از این زمین ناسوت کنده شود [= بمیرد] نهراسند؛ بلکه مطمئن باشند که برگ‌ها خواهند روید؛ زیرا این شاخه پس از قطع شدن از زمین، دوباره بارور و بالنده می‌شود، تا بدان جا که در

۶۳. روشن است که چنین قاعده‌ای با این قرائت، از اساس باطل است و با مسلمات تاریخ انبیا نیز ناسازگار است. مثلاً بین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت مسیح علیه السلام قریب شش قرن فاصله بوده است. اما اگر منظور از این بحث اشاره به ضرورت وجود حجت الاهی روی زمین باشد، این از قواعد مورد قبول شیعیان است که نه تنها با خاتمیت ناسازگار نیست، بلکه چنان که دیدیم اثباتگر آن است. بنابراین، با استناد به قطع فیض نمی‌توان به ضرورت بعثت پیامبری جدید قائل شد.

۶۴. از آن چه در این کتاب - به خصوص در فصل حاضر - دیدیم، به سادگی می‌توان درباره‌ی میزان اطلاع گوینده‌ی این عبارت از واقعیت‌های اسلام قضاوت کرد.

آفاق زمین سایه می گسترده و برگ هایش به اوج اعلی می رسند و میوه هایی می دهند که آفاق را معطر می کنند.

آن چه شوقی افندی از «نظم اداری بهائی» معرفی می کند بر دو پایه ی مهم استوار می شود: یکی مؤسسه ای به نام «بیت العدل» و دیگری ولایت امر. نسبت این دو با هم بدین شکل است که ولی امرالله ریاست غیرقابل عزل بیت العدل است و در واقع عدم وجود او به تصریح شوقی منجر به قطع فیض و هدایت الاهی می شود. او می نویسد:

«بدون ولایت امر [وحدت امرالله [دین بهائی] در خطر افتاد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه ی فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمزه بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظایف تقنینیه ی [=قانونگذاری] منتخبین [=سایر اعضای بیت العدل که با رأی گیری انتخاب می شوند] ضروری است سلب شود.»^{۶۵}

- بنا براین نه تنها نقش مهم رسانیدن فیض و هدایت الاهی به واسطه وجود ولی امرالله در بهائیت محقق می شود، بلکه او مبین آیات الله و عضو ممتاز و رئیس دائمی بیت العدل نیز است. برطرف کردن اختلافات، اخراج اعضای خطاکار بیت العدل، اصلاح تصمیمات غلط اعضای بیت العدل و از این قبیل، از دیگر وظایف ولی امرالله است. ولی امرالله کسی است که دژ استوار بهائیت به اطاعت او محفوظ و مصون می ماند و تمام اعضای بیت العدل و بزرگان بهائی، همه و همه «باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند.»

- مقام ولایت امر، یک مقام مستمر و دائمی است.^{۶۶}

با این مقدمه، به سراغ بررسی مصداق چنین جایگاهی می‌رویم. بنا به تصریح عبدالبهاء، نخستین ولی امرالله در بهائیت شوقی افندی (نوهی دختری عبدالبهاء) است. همو که: «آیه‌الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احباءالله است و مبین آیات الله» است.^{۶۷}

اما عبدالبهاء برای دوران پس از شوقی نیز وضعیت را در الواح وصایایش مشخص کرده است:

ولی امرالله باید در زمان خودش ولی امر بعدی را معین کند تا پس از مردن او، اختلاف پیش نیاید. نخستین فرزند پسر هر ولی امری، جانشین ولی امر بعدی است و اگر پسر بزرگ شایسته نباشد، پسر بعدی ولی امرالله است.

اما اتفاق عجیبی که با وجود آن همه سفارش تأکید بر وجود ولی امرالله رخ داد، آن بود که شوقی افندی از دنیا رفت در حالی که عقیم بود و هیچ فرزندی از خود به جای نگذاشت و حتی وصیتی در این مورد نکرد. لذا در اساس نظم بهائی، زلزله‌ای سهم‌گین و بس ویران‌گر، به وقوع پیوست و بهائیت را با بحرانی جدی مواجه ساخت. امروزه هرچند در بین بهائیان مؤسسه‌ای با نام بیت العدل وجود دارد؛ اما بنا بر آن چه دیدیم، این مؤسسه بدون حضور ولی امرالله نمی‌تواند مدعی راهبردی و هدایتگری بهائیان باشد و مطابق با متون قطعی پیشوایان بهائی فاقد مشروعیت است.

۶۶. دور بهائی: ۷۳ - ۸۱.

۶۷. الواح وصایا: ۱۱ - ۱۳.

خلاصه‌ی بحث آن که شبهه‌ی قطع فیض نه تنها هرگز دامان اسلام را نمی‌آلاید، بلکه به شکل دیگری دامان گویندگان آن یعنی بهائیان را می‌گیرد و آنان را در چالش بزرگ مشروعیت فرو می‌برد.

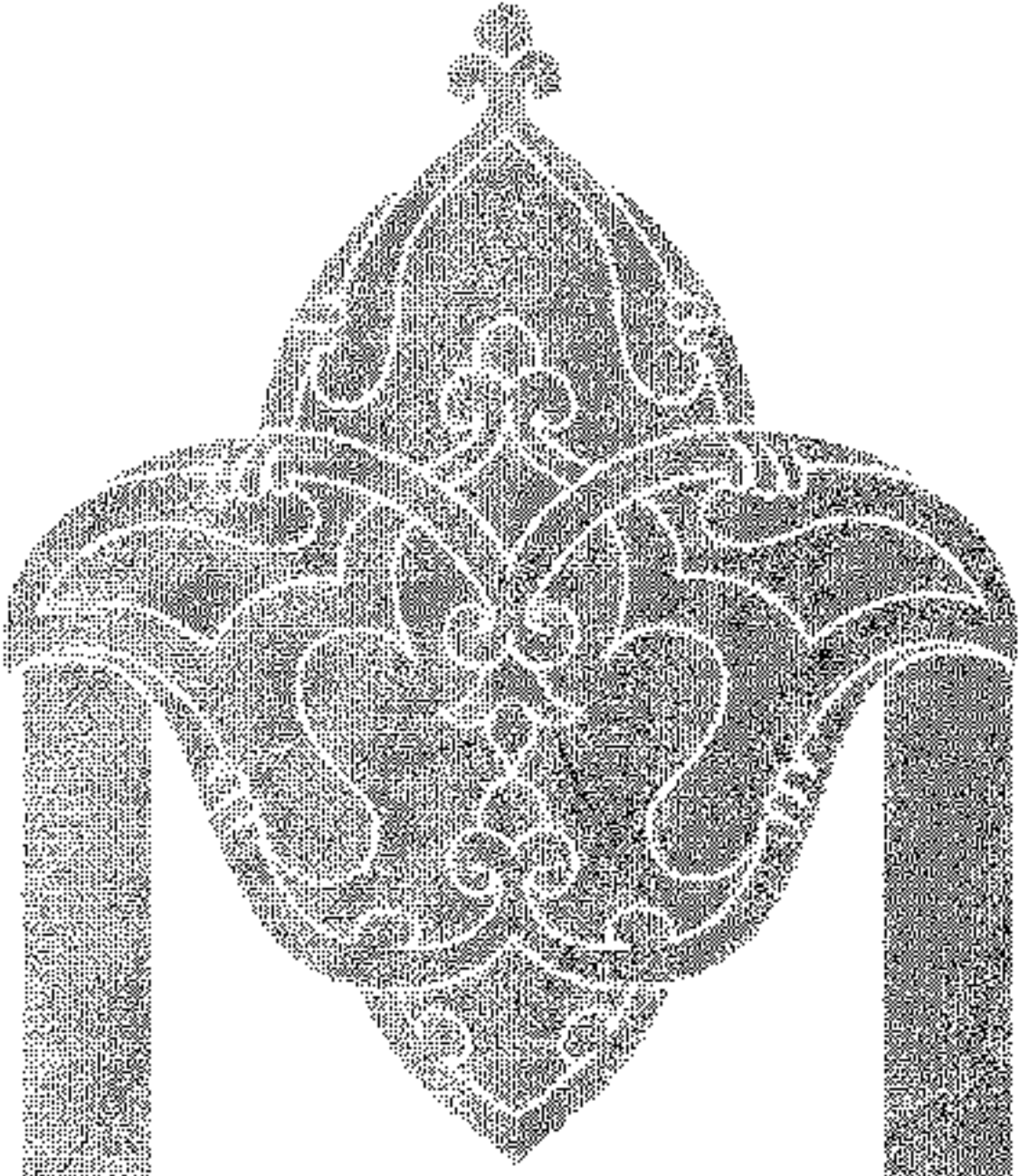
در این کتاب دیدیم که به شهادت قرآن، به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینانش علیهم السلام و به گواهی دانشمندان شیعه و سنی و حتی بنا بر اعتراف منکران:

حضرت محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر الهی است؛

قرآن آخرین کتاب آسمانی است؛

و اسلام واپسین دین الهی برای بشر است.

هم چنین از آن چه خواندیم، روشن شد که خداوند متعال دینانی کامل و مبرّاً از هر نقیصه برای بشریت فرودستاده است؛ اما دانش حقیقی این دین کامل و خاتم نزد همان معلّمانی است که او برای بشر انتخاب کرده است و به پیامبرش دستور داده تا آنان را به عنوان جانشینانش معرفی کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز این دستور کلیدی خدا را به بهترین وجه امثال کرد و رمز کمال و جاودانگی اسلام را - که امامت عترت اوست - به مردمان نمایاند. تحقیق کامل اسلام در جهان، زمانی رخ خواهد داد که حجّت حیّ خداوند، حضرت مهدی عجل الله فرجه، به اذن او ظاهر شود و درهای گنجینه ی علوم الهی را بگشاید و به صورت کامل ریشه ی جهل و شرک و ظلم را از جهان برکند.



منابع

فهرست منابع

منابع اسلامی

۱. قرآن مجید
۲. الاحتجاج علی اهل اللجاج، طبرسی، احمد بن علی - خراسان محمد باقر، نشر مرتضی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۳. ارشاد القلوب الی الصواب، دیلمی، حسن بن محمد، نشر الشریف الرضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۴. الإرشاد للمفید، مفید، محمد بن محمد، رسولی محلاتی، سید هاشم، ترجمه رسولی محلاتی، ۲ جلد، اسلامیة، تهران، چاپ دوم.
۵. اسرار ربانی، نامشخص، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.
۶. الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرة فی السنة (ط - الحدیثة)، ابن طاووس، علی بن موسی، ۳ جلد، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
۷. الألفین، العلامة الحلی، مكتبة الألفین، الكويت، ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵ م.
۸. الامالی، ابن بابویه، محمد بن علی، شیخ صدوق، کتابچی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶ ش.
۹. الأمالی (للطوسی)، طوسی، محمد بن الحسن، ۱ جلد، دار الثقافة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۱۰. الأمالي، مفيد، محمد بن محمد، انتشارات كنگره جهانی شیخ مفيد قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۱. الأمان من أخطار الأسفار والأزمان، ابن طاووس، علی بن موسی، جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۱۲. انوار التنزيل و اسرار التأويل، بیضاوی، عبدالله بن عمر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۱۳. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۱۰ جلد، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. بحر العلوم فی تفسیر القرآن الکریم (تفسیر بحر العلوم)، علی بن یحیی، السمرقندی.
۱۵. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، صفار، محمد بن حسن، کوچه باغی، محسن بن عباسعلی، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۱۶. تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، استرآبادی، علی - استاد ولی، حسین، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۱۷. التحصين لأسرار ما زاد من كتاب اليقين، ابن طاووس، علی بن موسی، جلد، مؤسسة دار الكتاب، ایران، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۸. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه وآله، حرانی، حسن بن علی ابن شعبه، جلد، جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق.
۱۹. التحقيق فی کلمات القرآن، مصطفوی، حسن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.
۲۰. تفسیر الکاشف، مغنیه، محمدجواد، دانش، موسی، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.
۲۱. تفسیر تبیان، شیخ طوسي، مكتب الإعلام الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۲۲. تفسیر روض الجنان، رازی، حسین بن علی (ابو الفتوح)، بنیاد پژوهشهای

اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۸ ق.

۲۳. تفسیر سورآبادی، سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، فرهنگ نشر نو، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.

۲۴. تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، فخر رازی، محمد بن عمر، حلبی، علی اصغر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.

۲۵. تفسیر الصافی، فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۵ جلد، مکتبه الصدر، تهران، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق.

۲۶. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، ۲ جلد، المطبعة العلمية، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.

۲۷. تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)، ابن کثیر، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، لبنان، ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲ م.

۲۸. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم، ۲ جلد، دارالکتاب، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.

۲۹. تفسیر المراغی، مراغی، احمد بن مصطفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۳۰. تفسیر فرات الکوفی، کوفی، فرات بن ابراهیم، ۱ جلد، مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامي، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

۳۱. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، عاملی، شیخ حر محمد بن حسن، ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

۳۲. التوحید، ابن بابویه، محمد بن علی، جامعه مدرسین، ایران؛ قم، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.

۳۳. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابن بابویه، محمد بن علی، ۱ جلد، دار الشریف الرضی للنشر، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.

۳۴. جامع الأخبار (لشعیری)، شعیری، محمد بن محمد، ۱ جلد، مطبعة حيدرية، نجف، چاپ اول.

۳۵. الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبي)، القرطبي، دار إحياء التراث العربي،

بيروت، لبنان.

٣٦. الجعفریات (الأشعثيات)، ابن اشعث، محمد بن محمد، اجدد، مكتبة
النينوى الحديثة، تهران، چاپ اول.

٣٧. جوامع الكلم، احسائي، شيخ احمد.

٣٨. الخرائج و الجرائح، راوندى، قطب الدين سعيد بن هبة الله، ٣ جلد، مؤسسه
امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، قم، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.

٣٩. الخصال، ابن بابويه، شيخ صدوق محمد بن على - غفارى، على اكبر، جامعه
مدرسين، قم، چاپ اول، ١٣٦٢ ش.

٤٠. الدر المنثور، سيوطي، جلال الدين، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت، لبنان.

٤١. رجال الكشي - اختيار معرفة الرجال (مع تعليقات مير داماد الأسترآبادي)،
كشي، محمد بن عمر، ٢ جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ
اول، ١٣٦٣ ش.

٤٢. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، آلوسى، سيد محمود،
دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥ ق.

٤٣. سعد السعود للنفوس منضود، ابن طاووس، على بن موسى، اجدد، دار الذخائر،
ايران، قم، چاپ اول.

٤٤. السنن الكبرى (سنن بيهقى)، بيهقى، أحمد بن الحسين، دار الفكر.

٤٥. سنن ترمذى، ترمذى، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان، چاپ
دوم، ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.

٤٦. سنن نسائي، نسائي، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان، چاپ
اول، ١٣٤٨ - ١٩٣٠ م.

٤٧. شرح الزياره الجامعه، احسائي، شيخ احمد.

٤٨. شرح القصيده، رشتى، سيد كاظم.

٤٩. صحيح بخارى، بخارى، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤٠١ - ١٩٨١ م.

٥٠. صحيح مسلم، نيشابوري، مسلم، دار الفكر، بيروت، لبنان.
٥١. الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاووس، علي بن موسى، الخيام، قم، چاپ اول، ١٣٩٩.
٥٢. الطيالسي، سليمان بن داود، مسند ابي داود، دار المعرفة، بيروت، لبنان.
٥٣. عقائد الشيعة و دلائل الامه، نجفي، محمدتقي.
٥٤. علل الشرائع، ابن بابويه، محمد بن علي، كتاب فروشي داوري، قم، چاپ اول، ١٣٨٥ش - ١٩٦٦م.
٥٥. عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار، ابن بطريق، يحيى بن حسن، ١ جلد، جماعه المدرسين بقم، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
٥٦. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق - لاجوردی، مهدي، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ١٣٧٨ق.
٥٧. الغارات أو الإستنفار و الغارات (ط - القديمة)، ثقي، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، ٢ جلد، دار الكتاب الإسلامي، قم، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٥٨. الغيبة (للطوسي) / كتاب الغيبة للحجة، طوسي، محمد بن الحسن، دار المعارف الإسلامية، ايران، قم، چاپ اول، ١٤١١ق.
٥٩. الغيبة (للنعماني)، ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم، ١ جلد، نشر صدوق، تهران، چاپ اول، ١٣٩٧ق.
٦٠. فتح الباري، ابن حجر، دار المعرفة للطباعة و النشر، بيروت، لبنان، چاپ دوم.
٦١. الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، صادقي تهراني، محمد، انتشارات فرهنگ اسلامي، قم، چاپ دوم، ١٣٦٥ش.
٦٢. الفروق في اللغة، عسكري، حسن بن عبدالله، ١ جلد، دار الآفاق الجديدة، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٠ق.
٦٣. فلاح السائل و نجاح المسائل، ابن طاووس، علي بن موسى، بوستان كتاب، قم، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٦٤. قصص الأنبياء عليهم السلام (لراوندي)، راوندي، قطب الدين سعيد بن هبة

- الله، اجلد، مركز پژوهش های اسلامی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۶۵. الكافي، كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق، دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۶۶. كشف الاسرار و عده الابرار، ميبدی، رشيدالدين ابوالفضل.
۶۷. الكشف و البيان في تفسير القرآن، ثعلبي نيشابوري، ابو اسحاق احمد بن ابراهيم، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۶۸. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، خزاز رازی، علي بن محمد، بيدار، قم، ۱۴۰۱ ق.
۶۹. كمال الدين و تمام النعمة، ابن بابويه، محمد بن علي، اسلاميه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
۷۰. كتاب سليم بن قيس الهلالي، هلالی، سليم بن قيس، ۲ جلد، الهادي، ايران، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۷۱. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، اربلي، علي بن عيسى، ۲ جلد، بني هاشمي، تبريز، چاپ اول، ۱۳۸۱ ق.
۷۲. كنز الفوائد، كراچکی، محمد بن علي، ۲ جلد، دارالذخائر، ايران، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۷۳. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، دار صادر، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۷۴. مجمع البيان، شيخ طبرسي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م.
۷۵. مجمع الزوائد، هيثمي، علي بن ابي بكر، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م.
۷۶. مجموعه الرسائل - ترجمه وصيت نامه، رشتی، سيد كاظم.
۷۷. مجموعه الرسائل و المسائل، ابن تيمية، لجنة التراث العربي.
۷۸. المحاسن، برقي، احمد بن محمد بن خالد، ۲ جلد، دار الكتب الإسلامية، قم،

چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.

۷۹. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری، محمد بن عبد الله، دار المعرفه، بيروت، لبنان.

۸۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی، ۲۸ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

۸۱. مسند احمد، ابن حنبل، احمد، دار صادر، بيروت، لبنان.

۸۲. معاني الأخبار، ابن بابويه، محمد بن علی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

۸۳. معجم مقائیس اللغة، ابن فارس، احمد، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.

۸۴. معلوف، لوییس، المنجد.

۸۵. من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه، محمد بن علی، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.

۸۶. مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، نشر علامه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ ق.

۸۷. مهج الدعوات و منهج العبادات، ابن طاووس، علی بن موسی، اجد، دار الذخائر، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.

۸۸. الميزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، سید محمد حسین، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.

۸۹. النکت الاعتقادیه، مفید، محمد بن محمد، کنگره جهانی شیخ مفید، ایران، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۹۰. النوادر (للراوندي)، راوندي کاشانی، فضل الله بن علی، اجد، دار الكتاب، ایران، قم، چاپ اول.

۹۱. نهج البلاغه (للصبيحي صالح)، رضی، محمد بن حسین، هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۹۲. وقعه صفین، ابن مزاحم، نصر، مکتبه آیت الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۹۳. الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام یامرة المؤمنین، ابن طاووس، علی بن موسی، اجلد، دارالکتاب، ایران، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

کتاب های بهایی

۹۴. اسرار الآثار خصوصی، مازندارانی، فاضل، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
۹۵. اقتدارات، نوری، میرزا حسین علی.
۹۶. ألواح مبارکه حضرت بهاء الله جل ذكره الأعلى شامل: اشراقات و چند لوح دیگر، نوری، میرزا حسین علی.
۹۷. الواح وصایا، افندی، عباس عبدالبهاء، محفل روحانی ملی بهائیان پاکستان، مطبعه ی استرلینگ گاردن رود، نوامبر ۱۹۶۰ م.
۹۸. ایقان، نوری، میرزا حسین علی، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفمایم، آلمان، چاپ اول، ۱۹۹۸ م، ۱۹۷ صفحه ای.
۹۹. بیان عربی، شیرازی، علی محمد، نسخه خطی.
۱۰۰. تفسیر سوره ی یوسف، شیرازی، علی محمد، نسخه ی خطی.
۱۰۱. دور بهائی، افندی، شوقی، لجنه ملی ترجمه ی آثار امری ایران، لجنه ی ملی نشر آثار امری به زبان های فارسی و عربی، لانگهاین آلمان غربی، نشر سوم، ۱۹۸۸ میلادی - ۱۴۴ بدیع.
۱۰۲. رحیق مختوم، اشراق خاوری، عبدالحمید، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۲ بدیع.
۱۰۳. رساله مدنیه، افندی، عباس.
۱۰۴. صحیفه عدلیه، شیرازی، علی محمد.
۱۰۵. قاموس ایقان، اشراق خاوری، عبدالحمید، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.

۱۰۶. قاموس توفیق منیع مبارک سنه ی ۱۰۵ بدیع، اشراق خاوری، عبدالحمید.
۱۰۷. کتاب بدیع در جواب اسئله قاضی، نوری، میرزا حسین علی، افسست از نسخه ی خطی به تاریخ ربیع الاول ۱۲۸۶ ق.
۱۰۸. کتاب قرن بدیع، افندی، شوقی، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی، دانداس کانادا، ۱۹۹۲ م.
۱۰۹. کشف الغطاء عن حیل الأعداء، گلپایگانی، ابوالفضل (و مهدی گلپایگانی)، تاشکند، ۱۹۱۹ میلادی.
۱۱۰. گنجینه حدود و احکام، اشراق خاوری، عبدالحمید، ۱۲۸ بدیع.
۱۱۱. لوح سلطان، نوری، میرزا حسین علی، چاپ ۱۱۵ بدیع، عزیزالله سلیمانی اردکانی، لوح مبارک سلطان ایران، محفل ملی روحانی بهائیان هندوستان، دهلی نو، هندوستان، ۱۳۲ بدیع.
۱۱۲. مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل، زرنندی، محمد(نبیل)، ترجمه و تلخیص توسط عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۹۹۱ م.
۱۱۳. مکاتیب عبدالبهاء، افندی، عباس.
۱۱۴. منتخب آیات از حضرت نقطه اولی، شیرازی، علی محمد، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۸ م.
۱۱۵. نظر اجمالی در دیانت بهائی، یزدانی، احمد، با تأیید لجنه ی ملی نشریات امری، چاپ اول، ۱۳۲۹ ش - ۱۰۷ بدیع.

An auspicious Outcome

*A research about the
authenticity of The
Seal of the Divine
messages*

www.bahairesearch.org